دُردری

پیشینه و مقال زبان دری

مصطفی عمرزی

Ketabton.com

چاپ دوم- ۱۳۹۷ش

(c) ketabton.com: The Digital Library

به نام آفریده گار بی همتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

دُر دری

(پیشینه و مقال زبان دری)

با تصحیحات و افزودی های لازم

مولف:

مصطفی عمرزی

۱۳۹۷ شمسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشخصات کتاب

نام: دُر دری
(پیشینه و مقال زبان دری)
مولف: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۳۴۱
نوبت چاپ: دوم/ ۱۳۹۷ش
چاپ اول: ۱۳۹۲ش
ناشر: صاحب تالیف
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این کتاب:

۱- دُر دری(مقدمه ی چاپ دوم).....۱
۲- پیشینه و مقال زبان دری(مقدمه ی چاپ اول).....۶
۳- دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!.....۸
۴- وام واژه گان ترکی در فارسی امروز.....۱۳
۵- نام واژه گان غیر ترکی به نام ترکی.....۱۶
۶- برخی منابع ترکی، این واژه گان را ترکی گمان بُرده اند.....۱۷
۷- نام های ترکی در فارسی.....۱۹
۸- دری تاجکی.....۲۰
۹- دری افغانی.....۲۱
۱۰- فارسی به عنوان زبان بین المللی، امکان ندارد.....۲۲
۱۱- آینده ی مبهم فارسی.....۲۴
۱۲- فارسی، زبان عقیم.....۲۵
۱۳- چرا پارسی اصیل از دهن افتیده است؟.....۲۸
۱۴- واژه گان اصیل شاهنامه یی.....۳۰
۱۵- اصطلاح مضحک فارسی دری.....۴۳
۱۶- هزار سال نام دری.....۵۰
۱۷- گزیده ی اشعاری در وصف زبان دری.....۵۸
۱۸- زبان دری.....۶۶
۱۹- نام دری.....۹۹
۲۰- زبان و نام دری، زاده گان دربار سامانی.....۱۰۱
۲۱- نام دری در نشرات قدیمی افغانی.....۱۰۴
۲۲- سره سازی زبان دری(کمیدی فرهنگی).....۱۱۰
۲۳- دری؛ انحصاری نیست!.....۱۱۵
۲۴- این را نخوانده بودم!(فارسی یا هندی؟).....۱۲۳
۲۵- دانشگاه به معنی پوهنتون، دقیق نیست!.....۱۳۴
۲۶- معانی گاه در لغتنامه ی دهخدا.....۱۳۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۷- معانی گاه در فرهنگ لغت معین.....۱۴۱
۲۸- معانی گاه در فرهنگ لغت عمید.....۱۴۴
۲۹- معانی گاه در سایر فرهنگ های دری.....۱۴۵
۳۰- معانی گاه در زبان انگلیسی.....۱۶۲
۳۱- ترادفات(شبیه سازی های ظاهری).....۱۶۳
۳۲- بالاخره.....۱۶۵
۳۳- تعمیم اصطلاح دری افغانی.....۱۶۹
۳۴- قاموس کبیر افغانستان(فرهنگ دری افغانی).....۱۷۴
۳۵- شعر دری.....۱۸۰
۳۶- مکلفیت دولت افغانستان در حفظ نام دری.....۱۸۴
۳۷- زبان دری افغانی.....۱۸۹
۳۸- معرفی مصطفی عمرزی.....۳۳۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

دُر دری
(مقدمه ی چاپ دوم)

رویکرد شوونیستی بعضی فارسیستان افغانستان که با نام افغان(هویت ملی- سیاسی) مخالف اند، اما به نام فارسی زبان/ پارسی وان، عملاً به هویت دزدی اقوامی رو آورده اند که هرچند به اصطلاح فارسی زبان شمرده می شوند، اما هویت های مشخص قومی دارند و اکثراً در زمینه ی بیش از ۳۰ زبان افغانی در زنده گی قومی و خانواده گی با زبان های خودشان صحبت می کنند، تقابل بر سر حفظ نام دری را نوعیت جدید بخشیده است.

اصولاً یکی از عوامل اساسی به خاطر رسمیت نام دری به جای فارسی/ پارسی در افغانستان، افزون بر منطق زبان شناسی و ادبی آن، صیانت هویت های قومی افغانی ست.

از گذشته ها نوعی آزرده گی و دلخوری وجود داشت که به اثر رواج و استفاده ی بی رویه ی دولتی از زبان به اصطلاح فارسی، استحاله ی غیر عمدی، اما باعث شده یک کتله ی کثیر غیر تاجکان به نفع این اقلیت قومی که عموماً از ناقلین آسیای میانه استند، مصادره شود. اعراب، ترکان، سادات و یک بخشی از پشتون هایی که عموماً روستانشینان شمال شرق، شمال و شمال غرب اند، در جمع امثال شان قربانی بی توجهی بر مفاهیم فارسیسم استند.

داستان های زیادی وجود دارند که هنوز یاد کسی نمی روند. مثلاً کارمندان موذی اداره ی احصائیه، به خصوص از اقلیت قومی تاجک، حتی در تذکره های اقوامی که به زبان های خودشان تکلم می کردند، نیز تاجک می نوشتند. عامل بی سوادی و عدم آگاهی، باعث شده بود/ است که تبعات این ریا،جامعه را دچار هرج و مرج سازد.

مشی مزرورانه ی اعضای نهاد ها و انجمن هایی چون «شورای تاجکان» و «انجمن خراسانیان» که با خطاب پان عربیست، پان ترکیست، پان

(c) ketabton.com: The Digital Library

مغولیست و پان پشتونیست، به همه حمله می کنند، اما به نام فارسی زبان، اعلامیه می دهند، جزو فجایع پشت پرده ای ست که فقط در چند سال اخیر، تبارز کرده اند.
اختیار سیاست های دهن گنده گی و توهین از سوی فارسیستان که با جعلیات فارسیسم ایرانی، می خواهند منطقه را در کام اقلیتی بیاندازند(تاجک/ فارس/ مجوس) که در تمام عرصه ها فقر فرهنگی و سیاسی دارد، در نخست چون ظرفیت بشری ندارد، خلاف برداشت مسخره ی «حلقه ی وصل»، بیشتر مردم را دور کرده است.
در حاکمیت داکتر غنی که متاسفانه کسب آرای سیاه نیز اصل شد، فشار های مضاعف که برخی هم به اثر چراغ سبز ارگ بودند، اما از این تحلیل عاجز آمدند که چرا اصرار می کنند فارسی، جانشین دری شود؟
در نبود اُبهُت سیاسی دولت، وقاحت شوونیستان فارسیست به جایی رسیده که بدون در نظر داشت «هر عمل، عکس العمل دارد»، آن قدر برای نهادینه گی خواسته های غیر مشروع و غیر منطقی خود سعی کنند تا نه فقط نیات پلید شان را بارز تر بسازد، بل دشمنی با منطق، باعث شده، دلخواسته های شان در زمینه ی علایق قومی غیر تاجکان افغانستان، عمر فارسیسم- ایرانیسم را کوتاهتر کند.
نفرت عمیق مردم ما از خراسان بازی ها و فارسی بازی ها به قدری ست که ترک و طرد دری، طی چند سال آینده، بیش از همه گروهک هایی را منزوی خواهد ساخت که اصرار دارند به نام فارسی زبان، هویت های دری زبانان غیر تاجک را بدزدند.
افزودی غیر منطقی فارسی دری به این حقیقت نیز صحه می گذارد که نمی توانند دری را حذف کنند؛ زیرا نام دری در کنار شهرت بین المللی افغانستان و افغان، سال هاست که از محدوده ی زبان و ادبیات، بیرون شده است. افزون بر این، ترس طرد آن، شوونیستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارسیست را که کاملاً به ایران مایل اند، رسواتر می سازد. تفکیک سیاسی که در میان عوام نیز رعایت می شود، تقابل بر سر نام دری را به جایی رسانده که هر گونه طرد فارسیستی آن، می تواند به طرد عمومی فارسی/ پارسی منجر شود.

دغدغه ی ما در این کتاب، بیشتر به این لحاظ است که در ناگزیری های تحلیل پدیده های فرهنگی و زبانی که حتمی اند، رویکرد فارسیستی در قبال زبان دری، این پدیده ی عجیب و غریب ترکیبی را زودتر از میدان به در می کند. این پروسه می تواند در خلایی که ایجاد می شود، حداقل این زبان واسطه را که بیشتر در رسمیات وجود دارد، به گونه ای تهدید کند که سهم افغانی آن نیز لحاظ نشود.

مردم ما در سال های اخیر با نفرت عمیق از خراسان بازی ها به خصوص در عرصه ی فرهنگی، آن قدر به فکر اصالت های قومی خودشان افتیده اند که اگر می بینیم «شورای انسجام ترکان دری زبان» به میان می آید یا «انجمن اعراب» عرض وجود می کند، به همین میزان کار روی رسمیات زبان های افغانی که یک قوم نباید در ساحه ی خود دچار استعمار زبانی شود و خلاف واقعیت، در حالی فارسی بخواند و بگوید که عمد رویکرد فارسیستی، هویت، تاریخ و ظرفیت بشری او را تهدید و مصادره می کند، یک تحریک سراسری را به وجود آورده است. در این میان، رشد روز افرون و ستوده ی فرهنگی در زبان پشتو که مایل است گذشته ی غیر پشتونی خود را نیز به زبان پشتو، ترجمه کند، زبان دری را در تنگنای سختی قرار می دهد که راه برون از آن، فقط پذیرش منطق ترکیبی و استقراضی آن است که با نفی سره سازی های فارسیستی، به استراحام فرهنگی اعراب، ترکان و پشتون ها محتاج می باشد.

در چاپ دوم این کتاب، ضمن حفظ کلیشه ی «دُر دری»، منظورم از تنوع قومی آن را حفظ کرده ام. با آن چه در این کتاب می خوانید،

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاید تصور دُر دری زود زایل شود. یعنی بررسی تحلیلی، محتوا و دیرینه ی این زبان محرز می کند که پدیده های وامدار از دیگران، در صورتی شانس بقا دارند که داده های دیگران را احترام بگذارند.
هیچ عاملی جلو رشد فرهنگی و قومی اقوام افغانستان را نمی تواند بگیرد. بنا بر این، تحلیل های صرف قومی که بیشتر با شوونیسم فارس توام می شوند، فقط می توانند به پروسه ی حذف پدیده هایی شدت ببخشند که حذف یک کلمه ی پوهنتون نیز می تواند بقای آن ها را تهدید کند.
حداقل به خاطر دغدغه های ملی و این که حداقل های فرهنگ های استقراضی که خود در عمومیت و رسمیت آن ها نقش داشته ایم نیز می توانند مفید واقع شوند، ما را تحریک می کند تا در تبیین مفاهیم بشری، جانب منطق را بگیریم.
رویکرد فارسی سازی دری که روی دزدی هویت ها بنا شده، تهدید اولین و نخستین جهت حذف کامل زبانی ست که شهرت مثنوی معنوی آن نیز تخلیق یک ترک(ملای بلخی- رومی) می باشد.
تحلیل های فارسیستی سال های اخیر که حتی بعضی اساتید فارس زده و سالمند پوهنتون ها را فراگرفت تا در چاپ های نو کتاب های خود به جای تک نام دری، اصطلاح فارسی دری را معمول کنند، نمایانگر این حقیقت است که اغراض هویت دزدی اقوامی که به اصطلاح فارسی زبان اند، اما تاجک نیستند، به کانون های غیر سیاسی نیز سرایت کرده است.
تیوریزه ساختن عصبی پدیده های فرهنگی، مشکلات را بیشتر می سازند. اگر نتوانیم جلو آن ها را بگیریم، بنیه ی ضعیف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما، راه مصایب را فراخ تر خواهد ساخت. بنا بر این، باز هم شوونیست مجوس محیلانه وانمود می کند که چرا یک کلمه ی دانشگاه را نمی پذیرند، اما با نپذیرفتن یک کلمه ی پوهنتون تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

خراسان بازی های مذموم، در حد روسپی گری هـای سیاسـی، خـود را به تمام استخبارات منطقه، می فروشد.
«دُر دری» این کتاب، روایت کلیشه یی آن را زیر سوال مـی بـرد؛ زیـرا «دُر سفتن» نیز هنری ست که طبیعتاً وجود ندارد.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۷/۸/۲ش
کابل – افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشینه و مقال زبان دری

(مقدمه ی چاپ اول)

زبان دری در افغانستان، روی دو تعامل می چرخد. یکی رسمیات دولتی که مدیون پشتون هاست و دوم دیرینه گی رواج آن؛ هرچند بزرگ نمایی شده، اما کتمان نمی شود که حداقل در سطح روابط رسمی و چند شهر و شهرک، مردم را وصل کرده است.

بی منظور، زبان دری با مزایای تقابل سیاسی، استراحام ترکان و پشتون ها و تداخل لغوی، نه فقط در حد ۳۰ یا ۴۰ درصد کشور تعمیم یافته است، بل بقای آن نیز با رعایت حال وامداران سیاسی و فرهنگی آن میسر می باشد. بنا بر این و بر اساس منطق زبان، آن چه می تواند بقای آن را تضمین کند، پذیرش عناصر مختلفی ست که به اثر آن ها توانسته دوام بیاورد.

در این کتاب با اختیار نام «دُر دری»، بیشتر سعی کرده ام به جنبه ای توجه دهم که چه گونه این پدیده با استراحام دیگران که هرچند در تقابل با اسلام و اعراب به اصطلاح نسخه ی فارسی(مجوسی) آن را ساخته اند، با محتوایاتی که پایه های عربی، ترکی و بیش از ۲۲ زبان دیگر در آن نهفته است، نه فقط یک عنصر منسوب به قوم نیست، زیرا از هویت قومی منشه نمی گیرد، بل تداخل عناصر مختلف فرهنگی و زبانی آن باعث شده در جانب نام دری، حساسیت ایجاد نکند.

آن چه در این کتاب در برابر خواننده ی افغان، قرار می دهم، در کنار قرائت های دری، نوع دیگری از نگرش به این زبان است که شاید برای بسیاری کاملاً نو باشد.

تحلیل محتوایی زبان دری یا به اصطلاح فارسی، مبرهن می کند که این پدیده یا مجموعه ی غیر منسوب قومی در یک زمینه ی تاریخی، به گونه ای شکل یافته که با رویکر سره سازی و انتساب فارسی آن، می

(c) ketabton.com: The Digital Library

توانـد زود بـا آن چـه در زوالـش قـرار دارد، از تعـاملات اجتمـاعی- فرهنگی افغانستان، حذف شود.

در این کتاب، منطق زبانی را در برابر خواننده ی افغـان، قـرار داده ایـم که رشته ی دُر آن، به یک سلسله ی به هم پیوسته ای می ماند که سهم غیر فارسیستان در آن خیلی ناچیز است. اگر رشته ی زبان ترکیبی دری یا به اصطلاح فارسی، از هم بگسلد، کوشش های شوونیسم فارسـی بـه خاطر رسمیت جهانی آن، مهجورتر می شوند.

بیش از نیم قرن تلاش های ناکام ایرانیان برای رسمیت زبان به اصطلاح فارسی، به دلیل فی نفسه ی این زبان است. زبانی با وامداری از بـیش از ۲۲ زبان و تبعیت غیر عادی از زبان های عربی، ترکی و غیـره، هیچگـاه جای زبان هایی را نمی گیرد کـه مـثلاً وقتـی در خلـوت تنـوع قـومی- زبانی افغانستان، قرار می گیریـد، اصـالت بعضـی زبـان هـای افغـانی بـه قدری ست که حتی یک کلمه ی فارسی، عربی یا ترکی ندارند.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۲/۴/۲۳ش
کابل- افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!

خلاف تصور عام که با عبارت «زبان مادری»، ابزار تفهیم را نشانی می دهند، پدیده ی زبان، بیشترینه به عنوان عنصر اکتسابی، مولفه ی علمی دارد. شاید در زمانی که قرائت های هویتی- قومی طرح می شوند، ابزار تفهیم در جایی که وسیله ی ارتباط و کسب دانش است، به گونه ای عبارت یا اصطلاح «زبان مادری» را معنی کند، اما تطور این پدیده(زبان) نشان می دهد که حتی زبان های نیرومند و بسیار اکتیف، سازگار و مولدی چون عربی نیز متحول زبان هایی ست که نوع بین النهرینی «آرامی» آن، بستر رشد و تحول این زبان به زبان کنونی عربی را میسر می سازد.

پدیده ی متحول زبان در تحول زمانه، نه کاملاً متوقف می شود و نه منطقی ست با ذهنیت درگیر هویت های قومی، آن را در چهار چوب جغرافیا ها نگه داشت.

تحول تکنالوژی با وفرت کالا هایی که هر کدام با ابزار استفاده، مولد زبانی خاص می یابند، هیچ زبانی را در هیچ کجایی در امان نخواهد گذاشت تا در خلوت های سره اش، چنان بماند که تاریخ و مبدا می دهند. اکثر زبان های رایج کشور ما به اثر مزج، تحول و تداخل به جایی رسیده اند که اکنون داریم؛ هرچند تولید امتعه ی زبانی ما که در همسویی با سیاست های ملی- جغرافی، جز هویت های قومی لحاظ می شوند، از قماش همان تجربیات ناکام نیز اند که اینک پس از ۸۰ سال ایجاد فرهنگستان فارسی در ایران، آن نهاد بیشتر یک مجموعه ی لغات غیر منطقی دارد. بنا بر این، در ساده ترین تعریف، با پدیده ی افهام و تفهیم نمی توان حصاری درست کرد که در حوصله ی ذهنیت های قومی باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آگاهی، صلاحیت و ظرفیت، زبان را محتوا می بخشد. چنان چه می دانیم، انبوه تخلیقات و تالیفات در زبان دری، به درستی که از نشانی افرادی صادر نشده اند که به اصطلاح زبان مادری آنان دری بوده باشد. مثنوی معنوی، کار یک ترک است که در زبان به اصطلاح مادری اش نیز آثار بزرگ دارد. اکثر آثار ابن سینا و بیرونی در زبان عرب اند. در حالی که می دانیم آنان عرب نیستند. در صد سال اخیر در افغانستان، بهترین محققان، نویسنده گان، شاعران و هنرمندان زبان دری، پشتون هایند. در حالی که زبان مادری آنان، دری نیست؛ اما سلسله ی ویژه گی ها می تواند مبحث زبان مادری را در حالی موافق این مقال بسازد که زبان منتسب، بسیار از تداخل واژه گانی در تنوعی درگیر نباشد که اکنون شکل، محتوا و زبان دری یا به اصطلاح فارسی را در سیمایی تمثیل می کند که به اثر ناسازگاری، عقیم بودن، مخرج ها، اصوات و وفرت زبان های دیگر، به مجموعه ی واژگان یا لغاتی می ماند که یک جا کرده باشند.

سیر تاریخی دری که بعداً دچار غلط فهمی فارسی(غلط معروف) می شود، اثبات می کند زبان هایی با تداخل وافر زبان های دیگر، در آن جایی قرار نمی گیرند که مثلاً از ساعت ها سخن و گفتار یک ترکمن یا نورستانی- پشه یی می شنویم. آنان با ویژه گی و انحصار لغات، به عدم فهم کسانی می افزایند که زبان آنان را نمی فهمند.

با سمع دیالوگ، قرائت متن و توجه به مخارج و ادا، خیلی زود متوجه می شویم که دری یا به اصطلاح فارسی، نماینده ی چند ده زبان دیگر است که از مجموعه ی آنان به چنین شکلی در می آید.

شعوبیه یا بانیان اسلام ستیزی و خالقان تواریخ جعلی، در تقابل سیاسی با جهان اسلام، نیازمند وسیله ای بودند تا نه فقط سهولت فهم قرآن با زبان عربی را بزدایند، بل از این حیث، ابزاری بسازند که با تحریک ذهنیت قومی، نه فقط جغرافیای تعصب مرزبندی شود، بل از این حیث،

(c) ketabton.com: The Digital Library

آدرسی رونما شود که ممثل هویت های تعصب قومی در رقابت های سیاسی اند. از مجموعه زبان های مختلف و زبان فرقه ی فریسی یهودیان(فارسی= پارسی) زبان دری را با انتساب به دربار سامانی ایجاد کردند؛ هرچند عمر حاکمیت سامانیان دیر نپایید، اما ترکان با مخالفت با دربار خلیفه، سرمایه گذاری ها کردند تا بالاخره با حضور پشتون های بزرگمنش و فرهنگی، زبان دری در جغرافیای منطقه و افغانستان، تاریخ بیابد. این که وارد مراحل دیگر تحول و جبر تاریخ استیم، عواملی درکار اند که بدون شک به نقش زبان در ایجاد رابطه، طوالت، قدمت و یا هم نقطه ی پایان، تاثیر خواهند گذاشت.

زبان دری یا به اصطلاح فارسی، محصول رقابت سیاسی ست و بقای آن نیز به سیاست هایی نهفته اند که بایستی خیلی دوتر از جغرافیای تعصب(سره سازی) کارسازی کرد. برچسپ انحصار قومی برای آن چه «دلخواه» کنند، حداقل بر زبانی که در زیر مستند می کنیم و بسیار مشکل دارد، درخور فرهنگیان نیست که با مدعای زبان مادری، قدعلم می کنند و در بستری مشغول صاف سازی اند که مقوله ی زبان های همه گانی اش بسته گی به کاربرد عام با عناصر متداخل از زبان های دیگر است.

بحث زبان شناسی ما بر اساس تحریف تاریخ لغزش دارد و باعث انحراف می شود. بنا بر این، تبیین نکاتی کمک می کنند که مشاهده می کنیم در سوی دیگر سره سازی، تعصب قومی با رجعت به ویژه گی غیر متداخل لغوی، باعث می شود در دنیایی که با کسب زبان های چون عربی و انگلیسی، فرهنگ جهانی ایجاد می شود، زبان هایی را که از شانس تقابل سیاسی زنده اند، با عقب مانده گی فکری، منحصر می کنند تا با حصار خودشان در همان جایی برگردند که منشای تاریخی زود گذر بود. در فرهنگ فارسی دکتور محمد معین، می خوانیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«در زبان فارسی، عناصر متعددی از زبان های مختلف شرقی و غربی وارد شده اند از این قرار:

۱- سنسکریت
۲- هندی
۳- سغدی
۴- ختنی
۵- خوارزمی
۶- فرانسوی
۷- انگلیسی
۸- آلمانی
۹- روسی
۱۰- ایتالیایی
۱۱- اسپانیایی
۱۲- اکدی
۱۳- آشوری
۱۴- بابلی
۱۵- عبری قدیم
۱۵- آرامی
۱۷- سریانی
۱۸- عربی
۱۹- حبشی
۲۰- چینی
۲۱- ترکی
۲۲- مغولی

مجموعه ی واژه گان، انتساب نادرستی نیست که گاه بر زبان دری یا به اصطلاح فارسی، اطلاق می شود. زبانی با ساختار ۲۲ زبان دیگر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

غلام علی حداد عادل، رییس فرهنگستان زبان فارسی ایران، معتقد است:

«... حداد عادل در پاسخ به سوال دیگر در باره ی این که برخی می گویند وجود واژه‌های زیاد عربی در قوانین ما آیا در مقابل تاکید فرهنگستان به استفاده از واژه‌های فارسی نیست، پاسخ داد: نه! ما وقتی می گوییم فارسی، منظور مان زبان حافظ و سعدی ست. در این زبان، لغات عربی هم وجود دارند و وقتی می گوییم زبان فارسی، منظور مان این زبان است. او افزود: اگر بخواهیم کلمات عربی را از فارسی بیرون کنیم، زبان فارسی خیلی ضعیف و لاغر می‌شود. زبان فارسی همین است که من و شما با آن صحبت می کنیم. مثلاً «صحبت» یک کلمه ی عربی ست. منتها عرب‌ها آن را به یک معنا به کار می‌برند و ما به یک معنای دیگر. رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی اضافه کرد: هیچ نباید نگران وجود این تعداد لغات عربی در زبان فارسی باشیم. ترازوی ما حافظ و سعدی هستند. نباید از آن غلیظ‌تر و ضعیف‌ترش کنیم...»

حذف فقط عربی از فارسی در حدی تاثیر وارد می کند که به قول آقای عادل، زبان فارسی، لاغر می شود. اشاره ی او به حافظ و سعدی، حساسیت مسئله ای را در خود دارد که اگر با افسارگسیخته گی سره سازی، به جان زبان عقیم فارسی بیافتیم، در حالی که آینده ندارد، گذشته ی آن با فاصله از عربی، از افاده می افتد و این، یعنی پایان فرهنگی که زمانی شیرین وانمود می شود و زمانی شکر و ۲۱ زبان دیگر دارد.

عناصر متداخل از زبان عرب در دری، به اندازه ای اند که گفته می شود بیش از ۵۰ درصد واژه گان دری یا فارسی، عربی اند. افزون بر این، از بیش از نود سالی که در تلاش ارائه ی سیمای زبان مستقل برای دری یا فارسی اند، هیچ گرامر یا دستور این زبان، فارغ از زبان عربی نیست و نمی تواند باشد؛ اما آیا فقط واژه گان زبان عربی، حجم بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وام گیری زبان فارسی را می سازد؟ یک حاشیه ی کوتاه به نفوذ و حضور زبان ترکی نیز به درستی افاده می کند که ناداری زبانی که فارسی می دانند، در چه حد و اندازه است. در زیر، نمونه ای از صد ها واژه و اصطلاح ترکی را برگزیده ایم که در رسامی چهره ی فارسی، سرنوشت ساز اند و از عمق حقیقتی حکایت می کنند که بیش از همه، سند ملکیت دری یا فارسی، برای یک قوم خاص را زیر سوال می برند.

وام واژه گان ترکی در فارسی امروز:

- آبجی (معین): از آغا + باجی= لفظ محترمانه در خطاب به بانوان. باجی= خواهر
- اُتراق: توقف چند روزه در سفر (معین): چندی ماندن، لنگر انداختن، فرود آمدن
- اجاق/ اُجَق (کاشغری): اوجاق (معین): آتشدان، بریجن، بریزن= brēzan پهلوی (مکنزی)
- آچار (معین): وسیله ی گشودن/ کلید از مصدر آچماق= باز کردن
- آچمز (معین): اصطلاحی در شطرنج از مصدر آچماق/ مهره‌ای در شطرنج که اگر آن را حرکت دهند، شاه، کیش می‌شود.
- آذوقه/ آزوقه (معین)- (نجفی)، (کاشغری): توشه
- آلاچیق/ الچوق (صفا): آلاجق/ آلاچق/ آلاجو (معین)
- آلاخون از آلاخان، آلامان (معین)
- الاغ (معین) الاق: ستور/ پیک (صفا): قاصد/ پیک/ اسب پیک (کاشغری)
- آماج/ اَمج (کاشغری): آماج آماچ (معین): نشانه
- باتلاق (نجفی): مرداب
- باشی (معین): پسوند بعضی از شغل ها به معنی رییس. مانند آشپزباشی= سرآشپز
- بیرق (معین): پرچم، درفش، علم

(c) ketabton.com: The Digital Library

- تسمه/ تاسمه (معین): دوال. در پارسی میانه هم dawāl (فرهنگ پهلوی- مکنزی)
- تغار (معین): در اصل به معنای خُرجین: چیزی که در آن گندم و جز آن بریزند/ جوال (کاشغری)
- توتون/ تُتُن: دود (معین): در ترکی دود را دومان می گویند.
- جار (معین)
- جلو از جیلاو (معین و دهخدا): پیش. در پارسی میانه frāz (پهلوی- مکنزی)
- چاق/ چاغ (معین): فربه و سالم. در پارسی میانه هم frabīh (فرهنگ پهلوی- مکنزی): در ترکی چاق به معنی زمان است، نه فربه.
- چپق (معین)
- چریک: پارتیزان
- چکمه (معین): موزه. در پارسی میانه mōzag (فرهنگ پهلوی- مکنزی)
- چلاق/ چولاق (معین): چُلَق: شل، بریده‌دست، تباه‌دست (کاشغری)
- چماق/ چوماق (معین): چُمَق: عصا (کاشغری): در فارسی چوب دست
- چمباتمه/ چونقاتیمه (معین)
- چی: پسوند نسبت و اتصاف (معین): مانند تماشاچی/ درشکه‌چی. در فارسی پسوند گر است مانند تماشاگر.
- خورجین از هؤرجین اَرجی (کاشغری): بارجامه. در پارسی میانه هم bārjāmag (فرهنگ پهلوی- مکنزی)
- دُلمه
- دو قلو (معین)- (نجفی): فارسی+ ترکی، دو زاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

- زگیل/ سِگِل یا سگیل
- سنجاق (معین)
- سنجاقک. ترکی+ فارسی (معین)
- سلّانه سلّانه راه رفتن (معین): از مصدر سالّانماق= آویزان شدن که در فارسی به آرامی راه رفتن یا در حقیقت با دست های آویزان راه رفتن معنی می دهد.
- سورتمه (معین): از مصدر سؤرؤتمک= روی زمین کشیدن
- شیشلیک (معین): شیش= سیخ کباب- سیخی (کاشغری)
- قاپ: استخوان شتالنگ که برای قمار و بازی به کار می‌رود. (معین): در طبری کاب و در عربی هم کعب است. شاید در اصل پارسی باشد.
- قاچاق و قاچاقچی (معین): از قاچماک به معنی دویدن یا گریختن می آید.
- قایق (معین): قَیغِق (کاشغری): کرجی، بلم
- قرقی (معین): باز
- قرمه/ قاورمه (معین): از مصدر قووورماق= در روغن سرخ کردن. در فارسی خورش سبزی.
- قره قوروت (معین): کشک سیاه
- قره‌نی. ترکی+ فارسی (معین): سیاه نی
- قشون (معین): لشکر
- قلچماق: فارسی گردن کلفت، تنومند
- قنداق تفنگ و بچه (معین): قنداق تفنگ. شاید عربی شده ی «کُندگ/کُنده» باشد.
- قوچ/ قچ (معین)- (کاشغری): گوسفند نر
- قورباغه (معین): غورباغه (نجفی): غوک. در پارسی میانه هم wak (فرهنگ پهلوی- مکنزی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- قوش (معین) قُش: شاهین (کاشغری): پرنده ی ترکی
- قوطی (معین): دبه
- قیچی (معین): لا کازرد
- کاکوتی از ترکی ککلیک اوتی (معین): بی کاربرد
- کـرنش: تعظـیم (معـین): معـادل نمـاز بـردن پهلـوی (مکنـزی): خاکساری
- کشیک (معین): پاسبان
- کماج/ کمج (کاشغری): نان زغالی
- گلَنگِدن: قسمتی از تفنگ (معین). در پارسی: روآیَک.
- یاتاقان (معین): خوابنده
- یاغی: سرکش/ دشمن (معین): یغی (کاشغری)
- یغما (معین)- (صفا)- (کاشغری): تاراج
- یقه/ یخه (معین)- (نجفی): یقا (کاشغری): فارسی گریبان
- یورتمه (معین): چهارگامه
- یونجه (معین): یرنچا/ یرنچغا (کاشغری): در پارسی «اَسپَست»
- ییلاق (معین): ییلاغ (کاشغری): تابستانی.
- بشقاب: بش (خالی)+ قاب (ظرف)

نام واژه گان غیر ترکی به نام ترکی:

- بشقاب: پشقاب در افغانستان. پیشکاپ از دو جـزء پـیش و قـاب از سکایی=kaba ، سـغدی=kapç /kapçē/ kapçīk تشـکیل شده است.
- قاب: ظرف(برخی به کالبد و کاب و کالب‌پاد ربط داده‌اند و کاب هم وجود دارد). هرچند خود «قاب» به واژه‌های مختلف ربط داده شده است.
- خان به معنی رئیس، امیر و بزرگ بر دهقان؛ اما خان به معنی خانه، فارسی ست. (معین)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- خانم(از خان مثل مردم از مرد)

برخی منابع ترکی، این واژه گان را ترکی گمان بُرده‌اند:

- ترخون، نوعی سبزی خوردنی. این گیاه در علم گیاه شناسی روم قدیم و یونان، استراگون، نام داشته که ریشه ی مشترک آن با ترخون بسیار محتمل و ترکی الاصل بودن آن، بعید به نظر می رسد.
- اتاق/ اطاق (نجفی)- (معین): از وثاق عربی گرفته شده. (دهخدا)
- جلگه از چؤل= دشت/ صحرا
- چو (شایعه)
- چیت: پارچه ی چینی منقش (کاشغری): چهیت، هندی: پارچه ی نخ نازک و گلدار در رنگ های مختلف. (معین)
- دبوس از تپوز (معین): گرز
- سان(در ترکیب سان دیدن): شماره (لغات‌الترک)
- سکّو: سکو/ دکان (کاشغری)
- فنر. احتمالاً تلفظی ست از واژه ی آلمانی feder
- قاطر/ قتر (کاشغری): از مصدر قاتشماق= درآمیختن
- قپان یا کپان. یونانی (معین)
- کلاش/ قلّاش: زیرک، حیله گر، مردم بی نام و ننگ و لوند و بی‌چیز و مفلس، می‌خواره و باده‌پرست و خراباتی و مقیم در میکده.

وام واژه های ترکی فراموش شده در فارسی معاصر:

واژه‌های ترکی که در مکالمات و متون قدیمی‌تر فارسی، کاربرد داشته‌اند:

- آداش (معین): هم‌نام (صفا): آد= اسم. داش و تاش= پسوند ملازمت به معنی هم. مثل وطن‌تاش= هم میهن

(c) ketabton.com: The Digital Library

- آغا = لفظی محترمانه در خطاب به بانوان؛ عنوانی که به دنبال اسامی خواجه‌سرایان افزوده می‌شد. مثل مبارک آغا
- ارخالق/ آرخالیق: قبای کوتاه در زیر قبای مردان یا نیم‌تنه ی زنان بر روی جامه‌های دیگر. (معین)
- آغوز/ اَغُز (کاشغری): شیر نسبتاً غلیظ که مادر پس از زاییدن به نوزادش می‌دهد.
- ایلچی (معین): سفیر، فرستاده
- ایلخان. ترکی/ مغولی (معین): رئیس قبیله
- ایلغار/ یلغار (معین): هجوم، شبیخون
- باخه از بَقا/ مُنکُزبقا= لاک پشت (کاشغری): کشَف= kašawag (مکنزی)
- باسمه: چاپ، چاپ روی پارچه (معین)
- بُخو بُقاغو: بندی که بر دست یا پای دزد نهند (کاشغری)
- بغاز: تنگه/گذرگاه آبی باریک (نجفی): بوغاز (معین)
- بولاق اوتی/ بولاغ اوتی (معین): شاهی آبی
- تالان: غارت مغولی (معین)
- تُتماج (کاشغری): نوعی آش (معین)
- تیماج: سختیان= saxtag (مکنزی)
- چاپار: قاصد (معین)- (صفا)
- چاپقونچی: کسی که به تاخت و حمله مبادرت می‌ورزد.
- چاتمه (معین)
- چاوش/ چاووش (معین)
- چَپُو: غارت (معین)
- چخماق (معین)
- خفتان/ قَفتان (کاشغری)
- دیلماج (معین)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ساخلو/ ساخلاو: پادگان. گروهی سرباز مأمور به حراست از جایی (معین)
- سورچی: راننده ی گاری، درشکه و دلیجان (معین): از مصدر سؤرماق= راندن
- سیاق/ سایاق: علم محاسبه از مصدر سایماق= شمردن
- طغرا/ طورغای (معین): تُغراق: مهر/ مهر خاقان (کاشغری)
- قِران: واحد پول در عهد قاجاریه و اوایل پهلوی (معین)
- قراول (معین): پاسبان. ترکی/ مغولی (صفا)
- قوروت/ قُروت: کشک (لغات‌الترک)
- گزمه: شبگرد/ عسس (معین)
- یاسا/ یساق/ یاساق: قانون/ سیاست/ مجازات. ترکی- مغولی (معین)- (صفا)
- یساول (معین)
- ینگه: ساقدوش عروس (معین): ینگگا، زن برادر بزرگ‌تر (کاشغری)
- یورت (معین): یرت: خانه/ محل اتراق ایل (کاشغری)
- یورقه یورغه (معین): یریغا اَت= اسب خوش حرکت (کاشغری) یورغه رفتن= نیکو راه رفتن (معین)

نام های ترکی در فارسی:

- آغاسی/ آقاسی: سرور، مهتر (معین)
- آقا. ترکی/ مغولی (صفا): آغا: بزرگ/ مخدوم/ برادر بزرگ‌تر/ عمو/ امیر/ رئیس (معین)
- آقاجری
- آیدین(رایج برای اسم شخص در ایران؛ پسر و نیز دختر)
- اتابک از آتا+ بگ/ بیگ (معین)
- ارسلان: شیر (معین): اَرسلَن (کاشغری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ازبک (اغوزبیگ): اوزبک (معین)
- افشار (کاشغری): اووشار
- بایندر
- بهادر: دلیر/ شجاع (معین): از اصل مغولی.
- بیات: در اصل به معنی کهنه/ قدیمی
- تِیمور از دمیر= آهن
- چیچک: گل/ شکوفه
- خاقان (معین): عنوان پادشاهان چین و ترکان
- خزر/ خُزار: نام سرزمینی از ترکان (کاشغری)
- خلج (کاشغری)
- سنجر: پرنده ی شکاری (معین)
- سنقر (معین): سُنکقُر: پرنده ی شکاری (کاشغری)
- عم‌قزی: دختر عمو
- قاآن. ترکی/ مغولی (صفا)
- قزل (معین)
- قزل‌آلا (معین)
- قلیچ: شمشیر (معین)- (کاشغری)
- گَلین (معین): کَلِن/ عروس (کاشغری)
- یاشار از مصدر یاشاماق= زیستن

توجه شود که آن چه به گونه ی تلخیص در بالا آمد، فقط به دو بخش زبان فارسی، تعلق می گیرد. بررسی دستوری نشان می دهد که تجزیه و تحلیل زبان به اصطلاح فارسی، این پدیده را که ذخیره ی اصالت آن را شاهنامه می خوانند، در کدام حد استقلال زبان مستقل، معرفی می کند.

دری تاجکی:

«گوهر شریف زاده، سرپرست کمیته ی دولتی زبان و اصطلاحات زبانی تاجکستان، اعلام کرد که مقامات تاجکستان، گروه متخصصی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

سازماندهی کرده اند که وظیفه ی آن ها کنترل بر نحوه ی گویش زبان ملی در مطبوعات و رسانه های این کشور است. به خاطر نقض این مقررات زبانی جدید، جریمه های مختلف، تصویب شده اند. برای افراد حقیقی از ۷۵ تا ۱۰۰ دلار و برای مقامات و اشخاص حقوقی نیز از ۱۵۰ تا ۲۰۰ دلار درنظر گرفته شده است.

شریف زاده، اشاره کرد که روزنامه نگاران تاجک به تازه گی شروع به استفاده از لغاتی کرده اند که برای اکثر شهروندان تاجکستان، نامفهوم اند. اغلب این جملات و اصطلاحات، به زبان فارسی هستند(اشاره به دری ایرانی).

تاجک ها بعدها به جای استفاده از حروف الفبای عربی، شروع به استفاده از حروف لاتین (از سال ۱۹۲۹) و پس از آن خط سیریلیک (از سال ۱۹۳۹) را مورد استفاده قرار دادند. لازم به ذکر است که زبان تاجکی در طول این سال ها به شدت زیر نفوذ زبان ترکی و روسی قرار گرفت.»

جغرافیای رواج دری، نشان می دهد که زبان به اصطلاح فارسی، چنانی که در ساختار مشکل دارد، در حوزه ی نفوذ فارسیسم یا مولد ۹۹ درصد لغات غیر منطقی نیز بی مشکل نیست؛ هرچند سیاست های فرهنگی در تاجکستان، در سویی با وام از فارسیسم، هویت قومی و تعصب نژادی می سازد(آریایی- کوروشی) اما در زوایای آن، پذیرفتن واقعیت تحول و استراتیژی سیاسی که پیدایش، رشد و آینده ی این کشور در حوزه ی روسی را تضمین کرده، اجازه نخواهد داد زبان فارسی را که در ایران با ۲۲ عضو دیگر می پذیرند، با اعضایی بپذیرد که واقعیت های کنونی تاجکستان اند.

دری افغانی:

فارسی مروج در افغانستان نیز در خلوت هایی که اکثر زبان شناسان و فرهنگیان ایران، نه در فرهنگ علامه دهخدا و دیگران،

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جزییات آن آگاهی دارند، با ویژه گی عناصر متداخل از پشتو و زبان هایی که بیرون از ۲۲ تای مرحوم معین می شوند، به جا های دیگری می برد که همچنان مردودکننده ی نظریه و مالکیت خصوصی این زبان به یک قوم خاص می شوند.

فارسی به عنوان زبان بین المللی، امکان ندارد:

«سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد(یونسکو)، پیشنهاد ایران برای ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی را رد کرد. پیش از این، سید محمد رضا دربندی، معاون امور بین‌الملل بنیاد سعدی از ارائه ی پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی در یونسکو در جریان سفر اخیر «ایرینا بوکووا»، مدیر کُل یونسکو به ایران خبر داده و گفت: این پیشنهاد را پی گیری خواهیم کرد. او گفته بود که بر اساس مذاکرات انجام شده، شروط بین‌المللی کردن زبان را تغییر دهند. پیشنهادهایی از جمله در نظر گرفتن سابقه ی تاریخی و تمدنی زبان، تعداد ترجمه‌های انجام شده از آثار مشاهیر آن زبان، دایره ی پوشش تاریخی زبان در گذشته و... از طرف بنیاد سعدی به یونسکو برای در نظر گرفتن معیار بین‌المللی دانستن یک زبان، پیشنهاد شده است. این پیشنهاد ها با سفیر ایران در یونسکو مطرح، اما با جواب منفی رو به رو شد. چرا که پیش از آن، این پیشنهاد از سوی یونسکو، رد شده بود.

اکنون وبسایت خبری تحلیلی «آراز نیوز» به نقل از دربندی، گزارش داده که گفته است: «اوایل اردیبهشت‌ماه [ماه ثور] در جریان سفر مدیر کُل یونسکو به ایران و بازدید وی از میراث فرهنگی ایران، پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی در یونسکو را توسط یک واسطه ارائه کردیم، اما خبری از موافقت، استقبال یا عدم استقبال نشد.» وی ادامه داده است: «بنیاد سعدی،۱۰ پیشنهاد برای بازبینی در شاخص‌های بین‌المللی کردن زبان‌ها در یونسکو را با هدف ثبت این

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی جهان به یونسکو ارائه کرد. تا کنون هفت زبان در کمیسیون ملی یونسکو به عنوان زبان های بین‌المللی به ثبت رسیده اند که چند تا عبارت اند از انگلیسی، آلمانی، تُرکی، فرانسوی، اسپانیایی و عربی. این زبان ها بر مبنای شرایط یونسکو مبنی بر این که هر زبانی که باید به عنوان زبان بین‌المللی به ثبت می‌رسید، به ثبت رسیده‌اند.» وی افزوده است: «این روال ادامه داشت تا این که در سفر اخیر احمد جلالی، سفیر ایران در یونسکو، این موضوع را با وی در میان گذاشتیم. جلالی، اذعان داشت که پیش از این نیز این پیشنهاد با همکاری کشور های افغانستان و تاجکستان به یونسکو مطرح شده بود، اما یونسکو حاضر به تغییر شرایط خود نیست. بنا بر این پیشنهاد ثبت زبان فارسی به عنوان هشتمین زبان بین‌المللی، پذیرفته نشده است.»

سازمان فرهنگی ملل متحد یا یونسکو، بر اساس مولفه ها، قواعد و اساسات زبان شناسی با ضمایم متکلمان، گستره ی جغرافیایی، فی نفسه ی زبان(اشتقاقی بودن) و کاربرد، فقط چند زبان مهم را که در بالا تذکر یافتند، به عنوان زبان های بین المللی به رسمیت می شناسد. این سازمان جهانی و غیر وابسته، قوانینی راکه بر اساس تجربیات علمی، نافذ کرده است با هیچ ملاحظه ی سیاسی، تحمیل و فشار، تغییر نمی دهد.

این که چرا زبان به اصطلاح فارسی با تمام سرمایه گذاری های ایرانیان، زبان بین المللی و منحیث زبان مستقل، پذیرفته نمی شود، تلویحات و تلخیصات این تحقیق و آن چه بعداً می آید، تبیین می کنند که این پدیده ی آسیب پذیر در حالی که از عنصر عصبیت قومی برای انحصار (سره سازی) در خطر است، شانس زیادی ندارد تا در جغرافیایی بقا یابد که از سویی «فارسیسم»، گذشته و محتوای خوب ندارد و از سوی دیگر با تحریک هویت های قومی مبنی بر شاخصه های دیموکراسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

غربی، تبارز اقوام با مشخصه ی زبان های غیر متداخل از واژه گان زبان های دیگر، نه فقط فرهنگ خودشان را در حاشیه ی زبان به اصطلاح فارسی، اغماض یافته می بینند، بل گرایش قومی به خاطر دست آورد ها، هزار پُل زبان های جهانی و وفرت مولدات تکنالوژی، ذهنیت می سازند تا اشراف به زبان، بیشتر با گزینه های اقتصادی و سیاسی باشد.

آینده ی مبهم فارسی:

استاد ناصر پورپیرار(محقق بزرگ ایران): «نزدیک هفتاد سال است که «فرهنگستان زبان فارسی» که در زمره‌ی دستک و دست ساخته هایی ست حاصل رسوخ عوامل یهود در دستگاه رضا شاهی، برای جان و هویت دادن زورکی به زبان ناتوان فارسی، عرق ریزان تلاش می کند و بخشی از بودجه‌ی فرهنگی ناچیز این مملکت را به خوش نشینانی می بخشند که در این مدت دراز، حتی ۷۰ واژه، یعنی سالی یکی، برای زبان فارسی تراش نداده اند تا بگوییم دخل و خرج شان برابر بوده است. انصاف باید داد که در این باره، عذر فرهنگستان نشینان موجه است؛ زیرا با هیچ ترفندی نمی‌توان زبانی را که فاقد ساختار اتیمولوژیک است، به زایمان واداشت.

به یک پاکت چهار گوش شیر نگاه می کردم. در میان کادر یکی از اضلاع آن، با حروف و زبان انگلیسی نوشته شده بود: «pasteurized & homogenized» و در ضلع دیگر پاکت در کادری مشابه، همین دو واژه را با همین تلفظ و فقط با حروف فارسی، که در واقع الفبای عربی ست، تکرار کرده بودند: «پاستوریزه و هموژنیزه»، اما در ضلع بعد که به زبان عرب بود، باز هم در کادری مشابه، آمده بود: «مبستر و متجانس».

حتی در زبان انگلیسی «پاستوریزه» را نمی‌توان واژه‌ای با ریشه‌ی زبان لاتین شناخت؛ زیرا با چسپاندن پسوند فعل متعدی به دنبال نام مخترع شیوه‌ی پالایش، یعنی پاستور، لغتی بدون ریشه ساخته‌اند، اما عرب با

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان گوهرینش، به ساده گی از ریشه‌ی «ستر» که به معنای «پاک کردن از پلیدی» است و فارسی زبانان از آن مصدر بی‌هویت «ستردن» را ساخته اند، مشتق زیبای «مبستر» را در جای «پاستوریزه» و از ریشه ی «جنس» به معنای «اصل هر چیز»، مشتق بسیار توانای «متجانس» را قرار داده است.»

سازگاری زبان که با تحول زمان، خود باعث دگرگونی می شود، زبان هایی را که بر اساس اصول زبان شناسی، متحول می شوند، کمک می کند همانند زبان نیرومند عربی، منعطف و مزج شوند و با ابزار کارای بلند، واژه گان متداخل را در خود استحاله کنند. چیزی که فارسی را از زمان مبدا(دربار سامانی) در رقابت سیاسی، اما با پذیرش روباز واژه گان زبان های دیگر، به شکل امروزی در آورد و در شرایطی که تقابل سیاسی نیز دگرگونه شده، ماندگاری این زبان در حالی که وابسته به انعطاف در برابر زبان های دیگر می باشد، هشدار می دهد هرگونه صاف کاری آن در حدودی که پشتوانه ی کافی ظرفیت بشری ندارد، بی نیاز از الطاف و وام واژه گان، ابزار و عناصر زبان های دیگر نیست که اینک با بحث سره سازی به جان آن ها افتیده اند.

فارسی، زبان عقیم:

پروفیسور رضا باطنی(زبان شناس بزرگ ایران): در باره ی زیبایی، شیرینی، گنجینه ی ادبی و دیگر محاسن زبان، اکنون شاید وقت آن رسیده باشد که با واقع بینی به مطالعه ی توانایی های زبان فارسی بپردازیم و ببینیم آیا این زبان می تواند جوابگوی نیاز های امروزی جامعه ی ما باشد؟ آیا در آن، کاستی هایی یافت می شود؟ و اگر یافت می شود، چه گونه می توان آن ها را برطرف ساخت؟

یکی از ویژه گی های زبان، زایایی یا خلاقیت آن است. خلاقیت زبان را از جنبه های گوناگون می توان بررسی کرد(از جنبه ی ادبی، نحوی، واژه گانی و شاید هم از جنبه های دیگر). بحث ما در این جا به

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاقیت یا زایایی در واژه گان زبان محدود می شود. زایایی واژه گان به اهل زبان امکان می دهد تا همراه با تغییراتی که در جامعه ی آنان رخ می دهد، واژه های تازه بسازند و کارایی زبان خود را با نیازمندی های خود، متناسب گردانند.

از نظر زبان شناختی، زایایی واژه گانی به مبحث اشتقاق یا واژه سازی مربوط می شود(از این پس «زایایی» به کار می بریم به جای زایایی واژه گانی). اشتقاق، یعنی این که ما بتوانیم از اسم یا صفت فعل بسازیم، از فعل، اسم یا صفت بسازیم و مانند آن. با اندکی تسامح می توان گفت: اشتقاق، یعنی گذر از یک مقوله ی دستوری به مقوله ی دیگر. بنا بر این، اگر بخواهیم به میزان زایایی یک زبان پی ببریم و احتمالاً آن را با زایایی زبان های دیگر مقایسه کنیم، باید ببینیم که در آن زبان با چه درجه ای از سهولت می توان از یک مقوله ی دستوری به مقوله ی دیگر رفت. از میان تغییرات اشتقاقی گوناگون، آنی که از همه مهم تر است، گذر از مقوله ی اسم یا صفت به مقوله ی فعل است. یا به بیان ساده تر، ساختن فعل از اسم و صفت است. دلیل این امر، آن است که فعل، خود از زایایی زیادی برخوردار است و می توان از آن، مشتق های دیگر به دست آورد. مثلاً در زبان انگلیسی از ion (یون) که اسمی ست از اصطلاحات فیزیک و شیمی، فعل می سازند و سپس از آن، مشتق های دیگر به ترتیب زیر به دست می آورند:

Ion \ ionizable
ionize \ ionizability
ionized \ ionization
ionizing \ ionizer

و سپس از راه ترکیب این مشتق ها با واژه های دیگر، اصطلاحات جدید می سازند:

Ionization chamber
ionization energy
ionization potential
ionization track

(c) ketabton.com: The Digital Library

ionizing radiation
ionized gas

به طوری که می بینیم، پس از این که ion با استفاده از پسوند ize، به فعل تبدیل شد، می تواند منشای هفت مشتق یا واژه ی جدید باشد که خود می توانند با واژه های دیگر ترکیب شوند و شش اصطلاح جدید بسازند که جمعاً ۱۳ واژه و ترکیب می شوند و این، به هیچ وجه پایان زایایی فعل ionize نیست، اما ببینیم در زبان فارسی، وضع چه گونه است:

۱. در فارسی، فقط فعل های ساده یا بسیط هستند که زایایی دارند. یعنی می توان از آن ها مشتق به دست آورد.

۲. در فارسی امروز، دیگر فعل ساده ساخته نمی شود. یعنی نمی توان به طور عادی از اسم یا صفت، فعل ساخت.

۳. شمار فعل های ساده ای که زایایی دارند و از گذشته به ما رسیده اند، بسیار اندک اند.

۴. از این شمار اندک نیز بسیاری در حال از بین رفتن و متروک شدن هستند و جای خود را به فعل های مرکب می دهند، ولی فعل های مرکب، عقیم هستند و نمی توان از آن ها مشتق به دست آورد.

۵. از «مصدر های جعلی» فارسی، چه آن هایی که از اسم های فارسی ساخته شده اند و چه آن هایی که از واژه های عربی ساخته شده اند، مشتق به دست نمی آید. به بیان دیگر، مصدر های جعلی زایایی ندارند.

۶. نتیجه: زبان فارسی، در وضع فعلی برای برآوردن نیاز های روزمره ی مردم، با مشکلی مواجه نیست، ولی برای واژه سازی علمی، از زایایی لازم برخوردار نیست و نمی تواند یک زبان علمی باشد. مگر این که برای کاستی های آن، چاره ای اندیشیده شود...

زبانی که قدما به کار برده اند، جوابگوی نیاز های آن روز جامعه ی ما بوده است. ما می توانیم و باید اندوخته ای را که آن ها برای ما گذارده اند، دست مایه قرار دهیم، ولی نمی توانیم تنها به آن اکتفا کنیم. باید

(c) ketabton.com: The Digital Library

کند و زنجیری را که نادانسته به پای زبان فارسی زده ایم، باز کنیم و بگذاریم زبان همگام با نیاز ها و تحولات شگرف جامعه ی امروز، آزادانه پیش برود...»

چرا پارسی اصیل از دهن افتیده است؟:

شاهنامه ی فردوسی شعوبی را بزرگ ترین ذخیره ی واژه گان زبان دری می دانند. این که اکثر زبان شناسان معتقد اند، ده درصد لغات شاهنامه، هنوز هم بی مفهوم و فاقد معنی اند، پیش از همه برمی گردد به کارخانه ی تعصب گروهک شعوبیه که تبیین تاریخی ثابت می کند نخستین سازمان ضد اسلامی ایدیالوژیک اند که در برابر عظمت نظامی خلافت اسلامی، خدعه می ساختند و با ایجاد آثار جعلی، تواریخ به اصطلاح افتخاری قبل از اسلام و ساخت زبانی که نفود دین اسلام را با قطع عربی بکاهد و از این رهگذر، در فضای باز آن با دین بافی و فرقه گرایی، قرآن را محصور و از آدرس نهاد های ویژه، فهم عام اسلامی را منحصر به محور هایی کنند تا زیر تاثیر تعصب قومی- زبانی بمانند. استاد ناصر پورپیرار:

«من در بررسی طلوع اسلام در ایران کوشیدم به عمده ترین این اسناد ناسالم بپردازم و روشنفکری کنونی ایران را از آلوده شدن و در غلطیدن دوباره به دام کهنه ای که یهودیان به صورت مورخین و باستان شناسان و اسلام شناسان و خاورشناسان در صد ساله ی اخیر گسترده اند، پرهیز دهم. اینک مسلم است که نخواهیم توانست زبان ناتوان فارسی را که بدون سود بردن از قواعد و لغات عرب، به لقلقه می افتد، کنار بگذاریم و به زبان قرآن پناه بریم، اما بی شک از آن که آینده ی ما را اتحاد اسلامی رقم خواهد زد، گستردن زبان عرب در میان جوانان و گنجاندن جدی تر آن در مواد درسی و زدودن مزخرفات باستان پرستی از عرصه ی سنت ها و رسومات سراسر خرافات، می تواند زیر بنای این اتحاد را پی ریزی کند و شاید که تا

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان معین، این فاصله ی انباشته از کینه و عداوت و ناشناخته گی را با پژوهش و پردازش به مشترکات خویش به هم آوریم.»

کارخانه ی جعلیات شعوبی که در فرصت سامانی به کار می افتد، با استخدام کسانی چون فردوسی که در ایجاد محتوای شاهنامه، نقش ندارد، بل با قریحه و توان شعری، دستورات شعوبیان را قالب می زد تا بزرگ ترین اساسنامه ی توهین، نژاد پرستی، زن ستیزی، اقوام ستیزی و کهنه داستان هایی متولد شوند که روزی دکتور منوچهر اقبال در کتاب «سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران»، آن را به خوبی معرفی می کند:

«شاهنامه، کتاب پُر از دروغ و افسانه و یکی از اسباب عقب مانده گی فکری ما ایرانیان بوده و است. بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه یی، غیر واقعی و دروغینی که تنها درکتاب سراندر پا دروغ «شاهنامه» ومثل آن، ازآنان یاد شده، چیز دیگری نبوده اند که از جمله ی آنان می توان به این افراد خیالی، اشاره کرد:

«کیومرث، جمشید، فریدون، گشتاسپ، لُهراسپ، کیکاووس، رستم، سهراب» و شخصیت خیالی و منفی بافته ی «افراسیاب تورانی» و گنده بافی های از این گونه که مادران، گاهی برای خوابانیدن بچه، داستان های سراپا دروغ آنان را تعریف می کنند وکودک را از همان کودکی به «فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی»، خو می دهند...»

کارخانه ی واژه سازی شعوبیه در رقابتی که اکنون نیز از فارسیسم ایران صادر می شود، نه فقط به جعل می پردازد، بل با چهار حرفی ساختن کلمات عربی(پ، ژ، چ، گ) آن ها را در قواره ای می اندازند که اکنون فرهنگی های پارسی سره، «تازی» شده ی «پارسی» می خوانند.

این که چرا بخش بزرگ گنجینه ی شاهنامه، از دهن افتیده است، به همان جعلیاتی بر می گردد که بخش دیگر آن برای ترادف در برابر عربی، همانند رایانه، موشک، چرخبال و امثالهم در هزار سال پیش، نه

(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط برای پارسی بازی، بسیار چهار حرفی اند که از حیث تلفظ سنگین و کند، زبان و دهن را گره می زنند، بل به دور از تمام قواعد زبان شناسی، فاقد ریشه، ساختار اتیمولوژیک و عاری از کیفیت مصادر و مشتقات اند. به گزیده ای از واژه گان پارسی سره در زیر توجه کنید که از شاهنامه ی فردوسی، اخذ شده اند. این واژه گان، هیچ شانسی برای رواج کنونی و استعمال عام ندارند؛ زیرا از یک سو تلفظ مشکل دارند و از سوی دیگر به معانی ای به کار می روند که اگر در هزار سال پیش برای تحریک تعصب، مزه می دادند، در جوامع امروزی که اکثر رویکرد های انسانی، در مسیر خط بطلان بر راسیسم قرار می گیرند، با نفی جنگ طلبی، حماسه پرانی های پُر از آدمکشی، توهین به دیگران و هوسبازی و هوسرانی، اجازه نمی دهند تا مثلاً به نام رستم، دیوکشی، زنباره گی، پدرسالاری و پیرسالاری، استبداد و خودرایی را کمک کنند. امروزه استفاده از نام های زیر، حتی باعث تمسخر و ریشخند عام خواهند شد.

واژه گان اصیل شاهنامه یی:

آترتیتر(مانند مادر نیست)- از نزدیکان گشتاسب کیانی
آترگُشسب(مانند مادر گذشت)- سردار کیخسرو کیانی
آتروتَرسه(مانند آب رو بنده)- پسر اسفندیار
آتروتَرس- از خانواده ی کیانیان
آتور تَریش- نگ به «آتور ترسه»
آخواست(مانند کارداشت)- سردار تورانی در زمان پشنگ
آذر گشسب- سردار نامی کیخسرو، آتشکده ی هشتم در بلخ
آذر نَرَسه- پسر اسفندیار، پسر گودرز
آراشتی- نگ به آراستای
آسپیان- نگ به «آبتین»
آسپیگان- نگ به «آبتین»

(c) ketabton.com: The Digital Library

آسویه- نگ به «آبتین»
آگای مَسواک- پسر نوذر
اَپرنگ(مانند همرنگ)- پسر سام
اَپیوه(مانند زمینه)- پسر کیغباد
اَترَت(مانند بهمن)- پدر گرشاسب
اَترته- نگ به «اترت»
اَترَد- از بازماندگان فریدون
اَجرَب- پسر سیامک
اَخرور(مانند کم زور)- پسر کیخسرو
اَرجاسب(مانند برجاست)- یار و همبازی چوگان سیاوش
اَرجست(مانند برجست)- پهلوان زمان پشنگ
اَرجَش(مانند بهمن)- نام شاهی
اَرژَنتَه(مانند ارزنده)- دلاوری از توران، نام آهنگ
ارژنگ زره- پهلوان تورانی
اَرشَک(مانند بهمن)- از نیاکان گرشاسب، پدر تهمورس
اَرشَن(مانند بهمن)- نوه ی کیغباد
اَرفَخشَد- پدر ارمایل
اَرمایل- از بزرگ زاده گان پارس
اُرواتسب(مانند گشتاسب)- نام لهراسب، پدر گشتاسب است
اَرواخش(مانند گل کاشت)- برادر گشتاسب
اَروسار(مانند گلسرای)- سرداری که با کیخسرو جنگید
اَسپایدا(مانند در جایگاه)- سردار کی و گشتاسب، دلیرزاده ی پایدار
اَسپا یود(مانند برپابود)- برادر زریر و پسر لهراسب
اَستونه- پسر ایرج، درچم: ستونپا و استوار، پابرجا و پایه ی نیرومند.
اشکبوس- سردار کوشانی، یار افراسیاب
اَشکَش(مانند بهمن)- از سرداران بزرگ و از نژاد غباد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اُشنَر(مانند گلپر)- وزیر خردمند و زیرک کیکاوس.
اَغریرس(مانند در سینه)- پسر پشنگ و برادر افراسیاب.
اَفراواک(مانند پروادار)- پسر سیامک
اَکوان- نام دیوی نیرومند
اَگای مَشوَک- نگ به «آگای مسواک»
اَلکوس(مانند درگوش)- پهلوان تورانی
اَمَرگش(مانند کمرکش)- پسر پشوتن
اَناستوخ- پسر ایرج
اندریمان- برادر و سردار ارجاسب و همبازی چوگان سیاوش.
اَوراش(مانند سرکار)- پسر سیامک
اوروت اسپ(مانند سرود است)- اوستایی لهراسب
اوزَوَ(مانند هومنه)- پادشاهی پیشدادی، پسر تهماسب، شاهنامه، «زاب وزو» آورده است.
اوزَ وارَک(مانند روزه واره)- پسر دستان و برادر رستم
اَهرُن(مانند درشد)- برادر همسر گشتاسب
ایسپیهر(مانند دیر زیست)- فرزند کیخسرو
اَیَندَک(مانند پرنده)- پدر جمشید
اَیَنگهد(مانند کمردرد)- از تبار جمشید
اَییپی وَنگهو(نبینی درمگو)- پدر کیکاوس
اَییرک(مانند همینه)- سومین نیای منوچهر
اَییریو- ریشه ی اوستایی ایرج
بَرازَک(مانند نوزاد)
برَاَسب(مانند سردست)
بَرانوش- برادر ساسان، شاهزاده ی ساسانی
بَرتَه(مانند خرمن)- داماد داریوش سوم و سردار او، پسر کوچک کورش بزرگ؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

بَردان(مانند مردان)- اشگ نوزدهم، پسر بلاش، پدر بابک، یکی از دبیران انوشیروان دادگر.
بَرازم(مانند درجام)- نیای مانی
بُرز آدِر(مانند بردبادل)- دادور بزرگ ساسانی، برادر بورژک، میزبان اردشیر بابکان.
بُرز آذر- نگ به «برز آدر»
بُرز آفرین- از بزرگان ساسانی
بُرز اَسب(مانند گرز دست)
بُرز گُشسب
بُرزیَرَشتی(مانند برد بی دستی)
بُرزیَشت(مانند گرز دست)
بَرتَه(مانند هسته)- سردار کیخسرو و پسر کورش بزرگ؟!
بَرجاسب(مانند برخاست)- جنگ تورانی
بُرزو ایلا- سردار تورانی
بُزانوش(مانند کجا بود)- نامی که فردوسی به والرین داده است.
بَستوَر(مانند گشتگر)- پسر زریر، برادرزاده ی گشتاسب.
بوخت نَرسی- پسر گیو
بورکشواد- اسبی که گیو بر آن نشست و به جست و جوی بیژن پرداخت.
بیداسپ(مانند دیدکرد)- چهارمین نیای کی گشتاسب.
بیوَراسپ(مانند بی دربست)- نام اژی دهاک
پااوروه(مانند باکور دل)- ناوبان نامی فریدون
پات اَفَره- پسر نوذر
پات سروب(مانند کار نبود)- نام افسانه یی کیخسرو
پات هوسرَو(مانند کار سودبر)- پسر گشتاسب
پای والیک- پسر جمشید

(c) ketabton.com: The Digital Library

پَتَنَیه(مانند نه کمره)- خاندانی در آبان یشت که با گرشاسب جنگید.
پرتو وَرَشت(مانند برتونگشت)- نام برادر گشتاسب
پَژمایه- پسر ساوه شاه
پَشَن(مانند دهن)- سردار تورانی
پیداگشسب(گشسب مانند گذشت)
تَری تک- پنجمین نیای منوچهر
تَژاو- داماد افراسیاب
تَلیمان(مانند نریمان)- پهلوان زمان فریدون
توز- پسر تور
توسپاس- پدر هومان
توماسپ- پسر منوچهر
تیاک- سردار تورانی
تیرآوند- نام تیراندازی است
تی ترس- وزیر داراب
جانوسپار- وزیر دارا
جانوشیار- جانوسپار
جَرَنجاش- دلاور تورانی
جَنبَک(مانند بهمن)- سرداری از توران
جَندَل(مانند بهمن)- فرستاده ی فریدون در دربار یمن.
جون ماس- سردار تورانی
جِهَن(مانند بمن)- پسر افراسیاب و پهلوان تورانی، سردار ایرانی، پسر برزین.
چَندَل- نگ به «جندل»
خراسان سپهبد- سردار خراسانی
خَروتاسب- دارنده ی اسب نیرومند
خَشاش(مانند مناز)- پهلوانی از توران در زمان ارجاسب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشمه(مانند نغمه)- سرداری از ایران زمین، نیای تُخوار.
دَماشان- دلاور تورانی
دَمَنگ(مانند پلنگ)- پسر سام
دمور(مانند مگوی)- از خویشان افراسیاب
دوروشاسب(مانند دور دواند)- نیای افراسیاب
راسور- سرداری از نژاد گودرز
رَشنواد(مانند سرفراز)- سرداری از سپاه هما در جنگ با روم
رَمَکتور(مانند سمن بوی)- نیای فریدون
ریو- پهلوان ایرانی از بازمانده گان پشنگ
ریونیز(مانند بروپیش)- داماد توس، سرداری ایرانی، پسر کیکاوس.
زادشم- نیای پشنگ و افراسیاب
زاماسب(مانند واداشت)- وزیر گشتاسب
زاو- نگ به «زاب»
زراسب- پسر توس، داماد کیکاوس
ژوپین- پسر کیکاوس
سَباک(مانند کباب)- فرماندار جهرم در زمان اردشیر بابکان؟!
سِپانیاسپ- نیای افراسیاب، پسر تورک
سپای اسپ- سومین نیای گرشاسب
سِپَرَنگ(مانند بسر در)- پسر سام، روستای زیبا در سمرغند.
سپنتودات- اسفندیار، پسر گشتاسب.
سوفزای- وزیر کیغباد
سیاسپ(مانند بکاست)- برادر افراسیاب.
شاوَران(مانند باسران)- پدر زنگه پهلوان ایرانی
شاهوی(مانند بانوی)- فرزند بزرگ هفتواد
شَغاد- برادر ناتنی رستم
شَم(مانند سر)- پهلوان کیانی، پسر تورک

(c) ketabton.com: The Digital Library

شَماخ- پهلوان کیخسرو
شَماسان- پهلوان تورانی در سنگر سیاوش
شَنتوس(مانند لبدوز)- دلاور کیخسرو
شَنگُل(مانند سرپل)- شاه هند
شیداسپ(مانند بی کاست)- وزیر تهمورس
شیدرنگ- پهلوان خردمند
شیدسپ(مانند بیدست)- پسر گشتاسب
شیدوش(مانند سیروس)- پسر گودرز، پسر افراسیاب، برادر گیو.
شیواتیر- آوازه ی آرش کمان گیر
غارِن(مانند بادل)- ریشه ی آن «کارن» است؛ پهلوان ایرانی همراه رستَم، پسر کاوه ی آهنگر.
فابَک(مانند مادر)- پسر جمشید
فربوس- پهلوان تورانی
فرتوس- سردار افراسیاب
فَرَواک- پسر سیامک، پدر هوشنگ
فیرش- پسر منوچهر
فیوَنداد- چهارمین فرزند گشتاسب
کاپور- پادشاهی که به دست رستم، کشته شد.
کارن- نگ به «غارن»
کاکُله(مانند زابله)- جنگجویی از فرزندان تور
کالوی- سردار تورانی
کاموس- سردار تورانی
کتماره(مانند در باره)- پهلوان ایرانی، پسر کارن
کدال(مانند ندار)- نام دیگر کرسیوز، برادر افراسیاب
کدیور- بزرگ، انگر، خداوند خانه
کرَزم(مترس)- از خویشان کی گشتاسب

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرسادکش(مانند فریادکش)- برادر گشتاسب
کرسیون(مانند در میهن)- سردار تورانی
کرمایل- بزرگ زاده ی پارسی
کژدهم(مانند گلبند)- پدر گُرد آفرید
کژگویه(مانند در رویه)- سردار تورانی
کشتاز(مانند سرباز)
کشواد(مانند فرهاد)- نام یکی از سرداران فریدون از فرزندان کاوه.
کلباد(مانند فرهاد)- پهلوان تورانی
کنداگشسب(مانند برناگذشت)- از سرداران بهرام چوبین در جنگ با ساوه شاه.
کوارَزِم(مانند نوازه ی دل)- پسر اردشیر از کیانیان.
کوارَسمَن(مانند هوادرسر)- از خویشان گشتاسب
کورنگ- پسر بیداسب، پسر تور و برادر گرشاسب، پدر زن جمشید، پادشاه زابلستان.
کهیله(مانند نبیره)- نبیره ی افراسیاب
کی اَپیوَه- پسر کیغباد
کی اوکی- پسر منوش
کی بیارش- از سرداران
کی پشین- پسر کیغباد، برادر کی کاوس
کی منوش- پدر نوذر
کی واسب- یکی از پهلوانان
کیوجی(کی اوجی)- پسر کی کاوس
گراهون- دلاور زابلی در لشکر گرشاسب
گُرداسب(مانند گل کاشت)- از پهلوانان بهمن
گرِزدون(مانند روش بود)- سردار ایرانی که به دست اسکندر، کشته شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گُرزسپ(مانند پردست)- سردار ایرانی در جنگ «التونیه».
گُرَزم(مانند گذشت)- پهلوان نامی و از خویشاوندان گشتاسب.
گرستون(مانند روش بود)- سردار سپاه ماهوی سوری.
گَرمانَک(مانند سرمایه)- ایرانی پاک نهاد دربار اژی دهاک تازی.
گرمایل- نگ به «گرمانک»
گُروی(مانند هلوی)- از خویشان افراسیاب، پسر زره.
گُفرتور(مانند شهر روز)- نیای فریدون.
گوپت شاه(مانند گوید شاه)- پسر اغریرس، برادر افراسیاب.
گورنک- شاه زابلستان که جمشید، دختر او را به همسری گرفت، برادر گرشاسب.
گولاد - پهلوان ایرانی
گولَخ(مانند پولک)- سردار تورانی
گهار کهانی(مانند بهار جوانی)- سردار تورانی
لاد- پسر گرگین
لانی- پسر نریمان
لَواده(مانند سواره)- سردار نامی کیخسرو
لَهاک(مانند زمان)- برادر پیران ویسه
ماتَرَسب(مانند مایه بند)- پدر آراستی، برادر پورشسب
ماخ- پیر خردمند و داستان گوی توس
ماروسپند- سردار شیرویه
ماز- پسر فَرَواک، برادر هوشنگ
مَندَش(مانند بهمن)- پسر کی پشین
مَنوشَن- دومین نیای منوچهر
مهرانیک- پسر سام
مزداگشسب(مانند فردا گذشت)- سردار هرمز ساسانی؟!
نونود(مانند نوروز)- پسر سیاوش

(c) ketabton.com: The Digital Library

نِهِل(مانند به دل)- دلاوری از توران
نیاتوس- پسر توس، سردار روم
نیوتور(مانند پیل زور)- نیای ایرج
نیوزا- پسر گشتاسب
نیوزار- نگ به «نیوزا»
واستاج - پسر ایرج
وانیتار- پسر ایرج
وَجاسب(مانند رواست)- از خاندان کیانی
وَرزا(مانند برپا)- پسر فرشید، پسر لهراسب
وَتار(مانند سوار)- از کیانیان
ویتَندی(مانند بی مرگی)- نبیره ی منوچهر
ویدرفش- نگ به «بیدرفش»
ویدگا- برادر آشان من
ویراسب(مانند بی کاست)- باهوش دارنده ی اسب
ویراک- سومین نیای منوچهر
ویفره(مانند بیشتر)- سردار شاه فریدون
ویو(مانند بگو)- پسر گودرز
هفتواد- مردی در شهر «کجاران»
هماوند- نام کوهی در ایران
هوچیتره- نگ به «هجیر»
هورَمَک(مانند هوبره)- آوازه ی شاه جمشید
هوسپه(مانند پوسته)- نواده ی نوذر
هوش دیو- سردار تورانی، هوشمند
هوش نر- وزیر کی کاوس، مرد بخرد
هوماسپ- پورپشنگ، دارنده ی اسب نیک

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوم فراشمی(مانند خوب نکاشتی)- دستگیر کننده ی افراسیاب و سپارنده به کیخسرو.
هیتاسب(مانند بی کاست)- او، اَرواخش، برادر گرشاسب را کشت.
هیواسپ- از نبیرگان نوذر
یَواسپ(مانند رواست)- هیواسپ
یوختاسپ- برادر گشتاسب
برای این که بدانید چه گونه به تفسیر معانی واژه گان شاهنامه، جلسه کرده اند، در توضیح یکی از پروفیسوران آن کتاب، نوشته بودند: معنی نام «رستم» از تلفظ مادر او، ساخته شده است. یعنی مادر رستم در هنگام ولادت، پس از فراغت می گوید «آه رستم!»(از مصدر رستن= رهایی).
جالب این جاست که شاهنامه با خلط اسطوره، جل و پلاس انواع تخیل، حاشیه های از تاریخ و روایات ضعیف، نمی تواند نمایانگر همان زبانی باشد که گویا مادر رستم، تکلم می کرده است؛ زیرا تاریخ پیدایش این زبان(دری یا فارسی) از قرن چهارم هجری ست و هرچه برای گذشته اش بافته اند، مالیخولیایی بیش نیست.
شناخت زبان به وسیله ی مدرک یا سند، حاصل می شود. چنان چه می دانیم شعر دری یا فارسی از قرن چهارم در وصف به اصطلاح یعقوب لیث صفار، نخستین دری گو یا محمد بن وصیف سگزی را معرفی می کند. به قول کتاب تاریخ سیستان، نخستین شعر فارسی از همین جا شناخته می شود، اما خیلی دشوار است بپذیریم بازیگران شاهنامه، از جمله مادر مرحومان رستم و امثال او، به زبانی محاوره می کرده اند که اسنادی پیش از قرن چهارم هجری ندارد.
چندی قبل، پارلمان کشور تاجکستان در یک حرکت غیر منطقی، کودکانه و بسیار دور از خرد که در تبانی با رییس جمهور آن کشور بود، دستور می دهد با اسلام ستیزی بی شرمانه، از نام های عربی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهانه ای برای اسلام ستیزی اند، استفاده نکنند. پارلمان تاجکستان، قانون وضع می کند تا مردم کشور فقیر و نادار تاجکستان برای درصد بالای خالصیت، از نام های شاهنامه یی استفاده کنند. حالا خود قضاوت کنید که اگر مردم تاجکستان، عقل خویش را از دست بدهند و بروند به سوی ۱۰۰ درصد خالصیت، با چند ده نام شاهنامه یی و آن قواره ها، دچار چنان تلفظ و معنی، بیماری لکنت زبان، بندش دهن و «سرکس» خواهند شد تا مجموع گزارش ها از تاجکستان، همیشه مسخره باشد. نام های شاهنامه یی وفرت ندارند. بنا بر این، با رشد جمعیت تاجکستان، مشکل نامگذاری، معضل دیگری ست که سراغ شان خواهد آمد. چنان چه می دانیم، فارسی، زبان عقیم است و امکان زایایی بسیار ناچیز دارد.

لهجه ی ۳۲ زبان عرب، زبان عقیم، مجموعه ی واژه گان و عدم پذیرش آن به عنوان زبان جهانی، ایجاد، ساختار، کارکرد، جایگاه، انتساب و آینده ی زبانی را وضاحت می دهد که با نکات بالا، اول تر از همه بر می گردد به این که چنین مسئله ای(دری یا به اصطلاح فارسی)، منسوب به کدام گروه، قوم یا هویت است؟

با کسب زبان، استحاله ی قومی رونما نمی شود. در افغانستان، قوم هزاره در شمار متکلمان زبان دری اند، اما با وجود همزبانی با تاجکان، خط فاصل آنان به نام «هویت قومی»، یاد می شود.

در واقع ادعای مالکیت به زبانی که عامل ۲۲ زبان دیگر است و به اثر فقط نبود زبان عربی، لاغر می شود، در حد انتساب زبان مادری قوم خاص که اختیاردار آن باشد، بسیار مشکل دارد.

منابع و ماخذ:

1-http://poorpirar.blogsky.com/1390/05/07/post-84/
2-http://www.bbc.com/persian/arts/story/2008/06/080602_an-bateni-article.shtml
3-http://www.parsine.com/fa/news/267047/
4-http://www.parsine.com/fa/news/237346/
5-http://ir.sputniknews.com/world/20160802/1762221.html
6 -http://sarzamineahourayi.mihanblog.com/extrapage/persiannames

(c) ketabton.com: The Digital Library

7-http://ferdosi-toosi.blogsky.com/1392/04/28/post-100
8-http://tamadonema.ir/
9-https://fa.wikipedia.org/wiki/
10-http://www.noandishaan.com/forums/thread61519.html
۱۱- فرهنگ فارسی معین، ج ۱، صفحه ی ۳۷، دکتور محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، چاپ هشتم.
۱۲- سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران، دکتور منوچهر اقبال، از تلخیص و توضیح آشموغ راهیافته، نسخه ی الکترونیک.
۱۳- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند، مصطفی عمرزی، چاپ انتشارات دانش، کابل، سال ۱۳۹۵ شمسی.
۱۴- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی، مصطفی عمرزی، چاپ انتشارات میوند، کابل، سال ۱۳۹۳ شمسی.
۱۵- دری افغانی، مصطفی عمرزی، دانش خپرندویه ټولنه، کابل، سال ۱۳۹۴ شمسی.
۱۶- تاملی در بنیان تاریخ ایران، پلی برگذشته، بخش سوم، بررسی اسناد و نتیجه، صفحه ی ۲۵۹، انتشارات کارنگ، ناصر پورپیرار، سال ۱۳۸۰ شمسی.

آموزش زبان بین المللی دری یا به اصطلاح فارسی؟!



درس اول: شیر پُر چرب

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصطلاح مضحک «فارسی دری»

بـازی بـا شـئونات فرهنگـی و ثقـافتی مـا از ویـژه گـی هـای مهـم حاکمیتی ست که لشکریان به اصطلاح دیموکراسی، بـه ارمغـان آورده اند. در این مقال، جای تامل، افسوس و واویلا زیاد است، اما در فرصت کوتاه این نوشتار، باز هم حول ارزش فرهنگی زبانی می چرخیم که در افغانستان، عنصر سیاسی اش را می خواهند به نفع فارسیسم بزدایند و بـا این بهانه، اجازه نمی دهند تبیین ماهیت جغرافیای سیاسی و تاریخ مجزا و مستقل ما که امروزه ما را از شان صاحب کشور بهره منـد مـی سـازد، در حالی قوام یابد که زیر فشار تهاجم فرهنگی بیگانه، عمـده ی بحـث های ما، توهین، افترا و ترویج فرهنگ ابتذال به حال خود ما بود.

چنان چه نوشته ام از زمان احیای ارزش تاریخی نام «دری» در رسمیات افغانستان(دهه ی ۶۰م) تا کنون دلقکـان سـتمی کـه دشـمنان درجـه اول مردم ما به شمار می روند، همیشه از سازنده گان ساز مخالف بوده اند و با استعانت از امواج نشراتی حاکمیت پهلوی، کار ها و آثاری پُـف مـی کنند که هرچند بخشی از ریشخند خراسانی و آریـایی شـان اسـت، امـا جامعه ی درگیر بحران افغانسـتان و مـردم درگیـر شـکم ایـن کشـور را گاهی بهانه می دهند تا بر خود نیز ریشخند بزنند.

پس از آن کـه تـلاش هـا بـه خـاطر حـذف نـام زبـان دری بـه بهانـه ی برنامه های به اصطلاح قبیله سالاران، ناکام شد، زور زدن برای رفتن در سایر مسیر های انحرافی، تا حد کسانی ارتقا می یابد کـه حتـی در نهـاد های تحصیلی ما فراموش کرده بودند در افغانستان هستند.

من تا زمان سـقوط حاکمیـت شـهید داکتـر نجیـب الله، هرگـز ندیـده و نشنیده بودم که در زمان بحث روی زبان دری، ترکیب غریب «فارسـی دری» به کثرت در جایی ثبت یا استفاده شده باشد، اما پس از اسـتیلای زاغ و زغن(حاکمیت چهارساله ی تنظیمـی) ماننـد سـایر فرصـت هـای ستمی، دست انـدرکاران آن حاکمیـت مسـخره و شـرم آور بسـیار مـی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوشند تا حداقل در ساحه ی پنج درصدی حاکمیت ربانی نیز تحریف تاریخ و فرهنگ افغانستان را جا بیاندازند؛ هرچند مشکلات و ویرانی های حاکمیت ربانی، تاریخ سیاهی ست، اما آن دیو سیاه دیر نمی پاید و فرزندان مبارز این سرزمین(طالبان) ما را برای همیشه از شر حاکمیت پلید مجوسان ناقل، نجات می بخشند.

آن چه پس از گذار از تجربه ی حاکمیت ننگین ملا ربانی، پی آمد این رویداد تاسفبار بود، بقای سخافت اندیشه هایی ست که در واقع در حاکمیت کرزی، به سختی به زیان فرهنگ و جامعه ی ما تمام شد.

اگر امروزه جهت افتراق فکری، شاهد رواج اصطلاحاتی چون افغانستانی، خراسانی، آریایی، فارسی دری و امثالهم استیم، بدون شک، تخم آن ها را در رسمیات حاکمیت ربانی، کاشته بودند.

گزینش آن سیاست های فرهنگی که زیر نام حوزه ی تمدنی، ما را در امور سیاسی غافل می سازد، علایق و تعلقات ستمی گری در افغانستان است که هرچند خوب می داند از آدرس اقلیت ها، نمی توان گریبان اکثریت ها را گرفت، اما با دست آویز فرهنگی می توان زمینه ساخت تا از پشتوانه ی به اصطلاح هم زبانان فرامرزی، بزرگ نمایی شوند.

جالب نیست، وقتی بحث خط دیورند به راه می افتد، هلهله می کنند که به ما چه! مسئله ی پاکستانی ست، اما وقتی کسی به نفع موضع ملی، عنصر سیاسی را برای مبرمیت ها، وارد حوزه ی فرهنگی کند، شور و غوغا می کنند که می خواهند ما را جدا بسازند!

پیوند ما در مسئله ی دیورند، استوار بر رشته های واضح تاریخی و خونی ست، اما پیوند ما به استثنای تعلقات کوچک تباری با شماری از تاجکان و ترکتباران آسیای میانه که مهاجران آنان در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، وارد افغانستان شدند و به ناقلین بخارایی معروف اند، هنگام مواجهه با عنصر فارسی و ایرانی، فقط استوار بر فرضیه ها، جعلیات نشراتی و سیاست هایی استند که اگر امروزه به درستی جهت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدمت به فارسیسم به کار گرفته می شوند و اذهان بسیاری را آلوده می کنند، به این معنی نیست که همانند بُرش دیورند، جدا بافته ی ایرانی نیز باشیم؛ چه خط دیورند، مردمان یک هویت تباری را از وسط دسترخوان از هم جدا کرد، اما سایر مرز های سیاسی ما بر هیچ دسترخوانی گسسته نشده است.

مردمان مرز های شمالی و غربی ما در جبر تاریخی، همانند تمام دنیا، در واحدی زنده گی می کنند که بیش از همه، علایق ابایی آنان برای زنده گی در آن جغرافیه بود و چه مثالی برجسته تر از این که تنها کارنامه ی هفت مراتبه یی هراتیان برای به خاک مالیدن پوزه ی عنصر متجاوز قاجاری در قرن نوزده، خط مشخصات و جدایی ما را برجسته می سازد.

تحریف ارزش ها و تاریخ افغانستان، شگردی ست بسیار محیلانه و نباید حتی در حد واژه ی دانشگاه نیز فریب بخوریم. اصطلاح مضحک «فارسی دری»، پس از زمینه سازی هایی که در هنگامه های بحران و فرصت ها برای آن می شود، وارد ادبیات سیاسی و فرهنگی ما شده و متاسفانه حتی تا جایی روی کاربرد آن تاکید کرده اند که بسیاری از کتب مکاتب و پوهنتون ها حاوی این رسمیت غیر معقول شده است.

در متون قدیم ادبیات دری که پشتوانه ی تبیین این مقال(زبان دری) است با چیزی به نام «فارسی دری»، به کثرت آشنا نیستیم. اشعار و محدود نثر کلاسیک، ضمن آن که همواره زبان دری را با این نام مسجل می کنند، درجا هایی با ترادف و یا هم قیاس، عنصر نام فارسی (پارسی) را که ناشی از مشکل عرب در تلفظ کلمه ی پارس بود، فارسی می سازد و چون نام پارس به معنی صدای سگ و هویت پیروان دین زردشتی، از شهرت کافی در میان اعراب برخوردار بود و در جریان تقابل سیاسی و اجتماعی، زبان دری پس از رواج در قرن هفتم هجری در جغرافیای ایران، عنصر فارسی و پارسی را نیز در برمی گیرد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یک تبادل اجتماعی و سیاسی، گاه نام فارس نیز مترادف زبان دری می شود و نوعیت آن که کاملاً مجزا از محتوای زبان دری بود، به عنوان غلط معروف که در یک قرن اخیر در ایران، سرمایه گذاری های زیادی می کنند تا از آن به عنوان ابزار موثر نفوذ فرهنگی در منطقه، منافع استراتیژیک را برآورده کنند، در حالی که رواج تاریخی غلط معروف(فارسی) قبلاً جا افتاده بود، در زمان حال که به شدت نیازمند توجه بر عناصر سیاسی- فرهنگی استیم، مقالی ست تا افغانستان و افغانان را نیز تحریف کنند.

فتور دولت های افغانستان پس از تیموریان و مابقی حیات سیاسی بسیار متشنج معاصر در جا انداختن نام فارسی و رواج «پارسی وان» در کشور ما موثر بوده است. با گذار تاریخی، مخلوطی از دری و فارسی، واقعیت نام دری را در برمی گیرد، اما استیلای سیاست و برجسته گی منافع ملی واحد های نو سیاسی، اهمیت توجه به عناصر فرهنگی را در حدی بلند می برد که گفتمان هجومی فارسیسم ایران، به زودی دولتمردان افغان را متوجه می کند با احیای اصالت دری، جای خالی سیاست های ما را پُر کنند.

رسمیت زبان دری در افغانستان، اکنون در فرود دیگری قرار گرفته است که با کمترین توجه، شدت تحریف ارزش های افغانی را بیشتر خواهد ساخت. بنا بر این، تحلیل و تفسیر ماهیت پدیده هایی که زیر نام فرهنگ و ادبیات جا می اندازند، خیلی مهم می باشد.

چنان چه در این کوتاه نوشتار، گزیده ام را بر تبیین اصطلاح فارسی دری، قرار داده ام، ایجاب می کند هرچه با نام ادبیات و اشتراکات راه می اندازند را در چهارچوب سیاست ها و منافع کلان ملی، تفسیر کنیم. اصطلاح فارسی دری، شگرد و ترفندی ست که در اولین بررسی، متوجه می کند اگر نام دری را به عنوان لهجه ای برای افغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بپذیریم، آیا بحث لهجه در زبان، آن قدر وسعت ندارد که فقط باید یک نام داشته باشد؟

بررسی زبان شناسانه نشان می دهد که زبان دری در افغانستان، خود به ده ها لهجه ی دیگر منقسم می شود که حتی پس از تداخل عنصر پشتونی در مرکزیت(کابل) لهجه ای به میان آید که بدون شک رسا ترین لهجه ی زبان دری در افغانستان است. از سوی دیگر، آیا چه مانعی باعث می شود تا دری افغانستان، با فارسی دری تحریف شود، اما وقتی این زبان در بقیه ی حوزه ی رواج آن(تاجکستان و ایران) مطرح می شود، مشخصه ای ندارد که مانند نسخه ی افغانستان، فارسی دری ساخته اند.

کشور تاجکستان با جمعیت ۵۰ درصد دری زبان که در مناطق مختلف این کشوز زیست می کنند، خود ده ها لهجه دارد؛ هرچند کاملاً تحت تاثیر فرهنگ و زبان روسی، دری را با رسم الخظ سیرلیک می نویسند، اما هیچ معضل ندارند تا در گفتمان سیاسی- فرهنگی، مطرح شود. آنان پس از روسی، دری را صرف به نام تاجکی می شناسند. بعد از سقوط استعمار شوروی، نفوذ فارسیسم باعث شده تا نام فارسی نیز جایی در رسمیات تاجکستان بیابد. حاکمیت کمونیستی این کشور با هراس از بنیاد گرایی دینی، چنان در خط اشتباهات شوروی، افتیده است که روزی نیست خبر های مسخره ی اسلام ستیزی از تاجکستان ۹۰ درصد مسلمان در حالی منتشر نشود که این کشور، مستعد بنیاد گرایی شدید است؛ چه پیشینه ی تاجکان در باروری فرقه گرایی اسلامی، جعل حدیث و دروغ های تاریخی، این کشور را اولین جایی قرار می دهد که مردمش پس از شوروی، جمهوری اخوانی ساختند و شمار تاجکان صفوف القاعده و داعش، قابل ملاحظه است. گذشته از این، حتی نام تاجک، چنان مشخصه ی تاریخی دارد که سوای بررسی قومی، آن را مترادف مسلمان، وانمود می سازد. ترکان و اعراب، به گروهی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردمان افغانستان و آسیای میانه که مسلمان شده بودند، تاجک می گفتند. یعنی مسلمان شده. بنا بر این، گمان هویت مجوسی/ پیروان دین زردشت که پارس نامیده می شود، بر آنان زیاد است. نوع اسلام ستیزی هایی که به نام عرب ستیزی انجام می دهند با تحریف و مصادره ی هویت های اقوامی که دری زبان اند، اما تاجک نیستند، گرایش های فارسیستی شوونیستان تاجک را تبیین می کنند.

اما جای خالی اصطلاحی که عمداً برای ما ساخته اند(فارسی دری) در حالی برای تاجکستان خالی می ماند که نوع ایرانی اش نیز هیچ مشخصه ای ندارد.

جمهوری اسلامی ایران با ده ها تبار، فارسیان را در هاله ی اقوامی معرفی می کند که ظرفیت های بشری و زبانی هایی آنان، اعداد و ارقام را به زبان فارسی معرفی می کنند. از جمعیت بیش از هفتاد میلیونی ایران، فقط ده درصد آنان را فارس ها تشکیل می دهند که در مرکزیت و راس اداره، ستم ملی را رسمی ساخته اند. اگر از رواج زبان بگذریم که شاید درصد فارسی را به پنجاه برساند، تنوع زبان ها و اقوام، رقم نود درصد غیر فارس ایران را نشان می دهد.

ایران، کشوری ست که با ۳۵ میلیون ترک، میلیون ها عرب و ده ها قوم دیگر که در محیط خانه، اکثراً به زبان های خودشان صحبت می کنند، هیچ گاهی نخواهد توانست فقط با تزریق زهر فارسی، این دیو را مادر دیوان(فارسیسم) بسازد؛ چه انفصال از مرکزیت فارسیسم(ایران) که گریز عناصر ترکی، عربی، کردی و بلوچی، ویژه گی های متضاد آن را نمایش می دهند، این مجوز را صادر نمی کند تا عنصر فارسی ایرانی، بابای منطقه شود.

این که چرا بحث فارسی ایران، مشخصه ی قلابی ندارد تا همانند افغانستان(فارسی دری) مطرح شود، خود بیانگر نفوذ و تهاجم فرهنگی ای ست که ما را همواره فریب می دهند تا به بهانه ی آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

(حوزه ی اشتراکات ایرانی) غافل شویم. شماری از به اصطلاح کارشناسان مجوس گرا، با استخاره، شعبده بازی و بازی با کلمات، در مسیر همان بیش از نیم قرن سیاست های غلط ما برای عمق تاریخی، وقتی بخواهند جعلیات را بچسپانند، انداختن مردم در کاسه ی توهم، آنان را به شوق می آورد که در واقع در شوربای زبان شناسی، اجزای آن خوارک، بسیار متنوع اند.

جای خالی عمق عتیقه/ باستانی و نبود رواج اجتماعی مضحکه ی فارسی دری را در قالب دروغ تاریخی تحول آوایی آن یا پارتی که ظاهراً منسوب به جعل معروف به اشکانی ست، توجیه می کنند. در حالی که بحث فرهنگی و ادبیاتی ما به اثر بحران ها و تغییر رژیم ها، خود به هرج و مرج می ماند، فرهنگیان افغان، کمتر وقت یافته اند یا خواسته اند به حرمت کار فی نفسه، مجال یابند تا همسو با نیاز های ما، منابع و ماخذ آنان متوجه روشنگری ها و نوآوری هایی شود که به ویژه از دهه ی ۸۰ شمسی در ایران، با آثار بزرگانی چون زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، نه فقط متوجه نشده ایم، بل از خیر عظیمی برکنار مانده ایم که تعمیم آن در افغانستان جهت بُریدن زبان ستمیان هتاک و گنده دهن کمک می کند با تصحیح ادعای فوق فرهنگی و هژمونی اقلیتی، بدانیم مهم ترین ارزش های تمدنی، فرهنگی، زبانی و آزادی ما از جنبش های ۵۰۰ ساله ی اخیر شروع می شوند که افغانستان کنونی، بر فراز آن در جغرافیای جهان، حق مسلم ما، مسجل شده است.

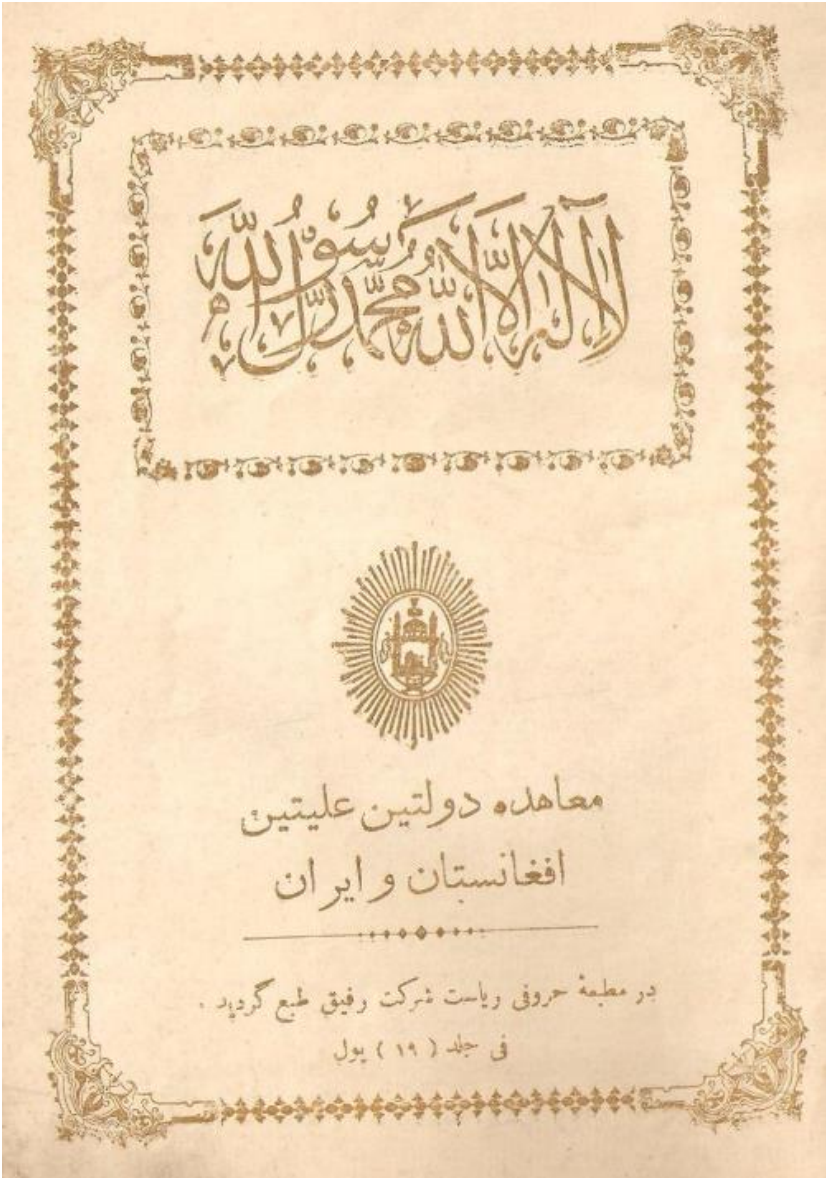
(c) ketabton.com: The Digital Library

هزار سال نام دری

زمانی که پدیده های فرهنگی به مقولات سیاسی مبدل می شوند، ویژه گی، اصلی ست که متن آن ها را تعریف می کند. در دهه ی ۶۰ میلادی، حکومت افغانستان با توافق کامل تمام جریان ها و نماینده گان اقوام، تصمیم می گیرد نام تاریخی و اصیل «دری» را جزو رسمیات بسازد. نام دری از آن زمان تاکنون که بیش از نیم قرن می گذرد، به زودی قبول عام یافته و بر نامی چیره می شود که تا آن زمان به نام فارسی(پارسی) غلطی بود معروف که از اغلاط گذشته گان برجا می ماند. ناگفته نماند پس از ایجاد کشوری به نام ایران(جغرافیای سیاسی)که خلاف تصور، نه فارسستان بوده است و نه عنصر فارسی، کدام اصالتی در آن دارد، فورمولی وارد ریاضی سیاسی منطقه می شود که بر اساس آن، اصل جمع و منفی و ضرب و تفریق با اعداد و ارقامی وارد جغرافیای به اصطلاح اشتراکات شوند که حاصل تمام این ریاضی، صعود ارقام فارسی به نفع پدیده ی فارسیسم است.

تا قبل از حاکمیت پهلوی اول در ایران، در تمام اسناد و مکتوبات دولت افغانستان، کشور همسایه ی ایران، با همین نام یاد شده است. نام ایران، پس از تولید از کارخانه ی شعوبیه، وارد شاهنامه می شود و در زمان مغولان، بر جغرافیای کنونی ایران، اطلاق شده است. صورت پارسی، تناظری ست که در برابر ایران، در منابع شرقی و غربی قرار می گیرد. چنان چه در غرب به مصر Egypt می گویند و نام های جرمنی- آلمان، پولند- لهستان و صد های دیگر، در زبان های شرقی و غربی معمول اند.

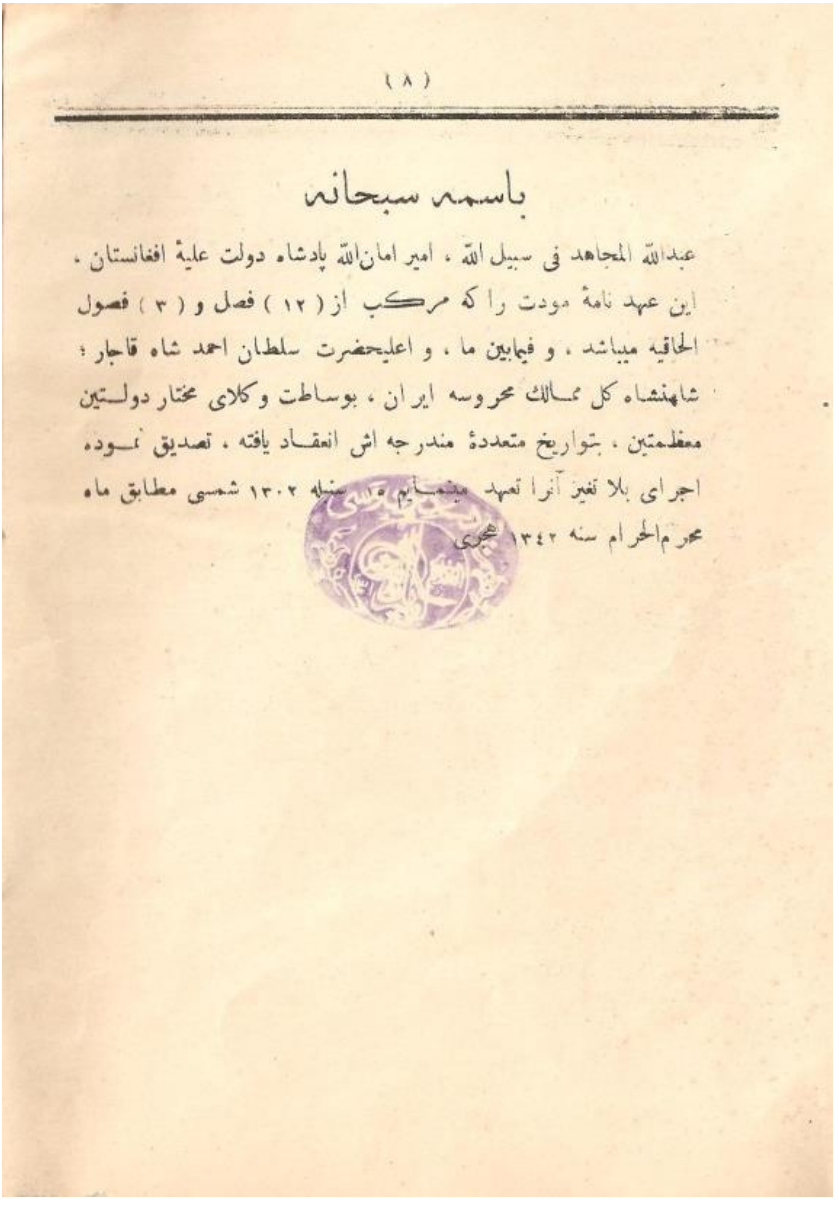
(c) ketabton.com: The Digital Library



تصویر جلد یک معاهده میان افغانستان و ایران در سلطنت های شاه امان الله و سلطان احمد شاه قاجار(آخرین شاه قاجاری).

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



(۸)

باسمه سبحانه

عبدالله المجاهد فی سبیل الله ، امیر امان‌الله پادشاه دولت علیهٔ افغانستان ، این عهد نامهٔ مودت را که مرکب از (۱۲) فصل و (۳) فصول الحاقیه میباشد ، و فیمابین ما ، و اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار ؛ شاهنشاه کل ممالك محروسه ایران ، بوساطت وکلای مختار دولتین معظمتین ، بتواریخ متعددهٔ مندرجه اش انعقاد یافته ، تصدیق نموده اجرای بلا تغیر آنرا تعهد مینمایم ، سنه ۱۳۰۲ شمسی مطابق ماه محرم‌الحرام سنه ۱۳۴۲ هجری

تصویر صفحه ی آخر معاهده میان دولت های شاه امان الله و احمد شاه قاجار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر اساس اسناد تصویری ای که از میان صد ها گزیده شده اند و آوردیم، روایت پذیرش نام ایران از سوی دولت های معاصر افغانستان، کاملاً جعلی ست. ایران، نام کشوری بود که قبل از حاکمیت پهلوی ها نیز در مناسبات رسمی ما معروف و پذیرفته شده بود.

شاه رضای پهلوی اول، جهت رسمیت جهانی نام ایران، از کشور های بیرونی می خواهد از استفاده از تناظر آن در زبان انگلیسی که «Persian» است، خودداری کنند؛ هرچند می دانیم که ایران، معادل پارسی یا فارسی نیست و این نام ها(پارسی یا فارسی) در حالی که غلط معروف نام زبان دری اند، شامل بخشی از جغرافیای کوچکی در جنوب ایران است که فاقد طبیعت گوارا می باشد و انتساب قومی آن، بیشتر متوجه پیروان دین زردشتی می شود که از ۱۵۰ سال قبل به واسطه ی انگلیسی ها از هند به ایران صادر شده است و مشمول جعل هویت برای بخشی از جامعه ی قومی ایران می سازند که گویا در راس زعامت اند؛ اما شاخصه ی دینی- مذهبی بودن با اقتدار کامل سادات (عرب تبار)که اکثریت قریب به اتفاق روسای جمهوری اسلامی و نیرو های مسلح چون سپاه پاسداران را تشکیل می دهند، واقعیت های مکتوم دیگر نیز می شوند.

ما در تمام قرن نوزده با عنصر متجاوز ایرانی، مواجه بوده ایم؛ هرچند سایه ی این مصیبت با کفایت زمامداران و ملت ما رفع شده، اما محور توجه ایران بر اساس منافع استعمارگران، پس از آن که با حاکمیت پهلوی، پرونده ی محفوظ منافع بریتانیا می شود، رخ دیگری متوجه کشور های منطقه می کند که جغرافیای ایران را از گذشته تا حال هرازگاهی در تاریخ، جهت انحنای جهان اسلام، گاه با صفویه، گاه با قاجاریه و بالاخره با پهلوی و اکنون با ولایت فقیه، در جان مردم و مسلمانان بیاندازند و به درستی که نقش ایران در بی ثبات ساختن کشور های همجوار و اسلامی، بی نهایت محسوس و زیانبار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حاکمیت های افغانستان در پاسخ به شکل هجومی فارسیسم، اجندا ها و کارنامه های داشته اند که هرچند با قایل شدن به عمق تاریخی غلط (آریانا- خراسان) انحراف از واقعیت های افغانی را باعث می شوند، اما موفقیت های آن ها در احیای ارزش های اصیل چون دری، اینک که سال ها از زمان رسمیت این نام می گذرد، همانند برنامه های جا به جایی و خلط اقوام در جغرافیای افغانستان، بینشی را برای ما به اثبات رسانیده که از مزیت آن، بسیاری از برنامه های گسست و خیال به خاطر تباهی افغانستان، به حسرت و آرمان دشمنان ما مبدل شده اند.

پا به پای جریان احیای ارزش هایی چون دری، ستمی گری یا بدترین دشمن این کشور، در فرصت هایی که از برکت زعامت های افغانستان، آرام و آسوده بودیم و حتی دیموکراسی موفق ده سال را پشت سر می گذاشتیم، با طیفی از چند پسرک مهاجر(فرزندان ناقلین بخارا) ظهور می کند و این تنیده که بعد ثابت شد، وسیله ی سیم کشی روسی در افغانستان است و فارسیسم از وجودش بهره می برد، با اجندای بزرگتر از واقعیت چند اقلیت قومی، به جان افغانستان و افغانان می افتد و در واقع همزمان با احیای ارزش دری، کوشیده وارونه نمایی و تصحیح غلط فارسی را در حالی مذمت کند که به اثر باوری های فارسی زبان، مذبوحانه تلاش کردند ظرفیت بشری خویش را انبوه سازند. این که کسی به زبان مادری اش حتی در حد فراموشی صحبت نمی کند، دلیل نمی شود تا با کسب زبان اکتسابی، تغییر هویت دهد؛ چه با فراگیری زبان انگلیسی،کسی انگلیس نمی شود، اما شانس همگرایی و همپذیری مردم ما که در برابر داده ها و گیرش دیگران تعصب نورزیده اند، ستمی گری را تشویق کرده است محیلانه وانمود کند هر کی فارسی زبان است، بنا بر این جزو ظرفیت بشری آنان می شود. اگر واقعیت دری زبان بودن هزاره ها، قابل انکار نیست، در هیچ لابرتوار تاریخی نیز نمی توان آنان را تاجک ساخت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری با قدامت و حضور واضح در گنجینه های ادب دری، آن قدر سند و مدرک دال بر حقانیت خود دارد که هیچ کوردلی، ولو با چشمان بسته، اگر راه بیافتد از طنین ابیاتی اصم نخواهد شد که گاه با حافظ، گاه با نظامی و زمانی با سوزنی و در جایی فرخی و قطران، انوری و از اقبال تا خلیلی، ما را قانع می کنند غلط معروف (فارسی= پارسی) را اصلاح و بگوییم:

من دری گویم، دری آن من است
این زبان، ارث نیاکان من است.
خلیلی

احیای ارزش نام دری، جزو سوژه ها و بهانه ای جهت ستمی گری، سال هاست نفی می شود. گروه مخالف این ارزش، مضمونی آفریده تا بخشی از توانایی های فکری و قلمی فرهنگیان ما جهت نفی و تایید ارزشی مصرف شود که واقعیت آن غیر قابل کتمان می باشد.

در چهارده سال گذشته که با موج دیگر و تنوع تهاجم فرهنگی مواجه شدیم و سرمایه گذاری های کلان صورت گرفتند تا با تضعیف ارزش ها، ماهیت ادعای ستمی گری مبنی بر نبود پشتوانه ی تاریخی افغانستان، جا بیافتد، بار دیگر دری ستیزی با نام مولد قبیله و تفسیر های دلخواه، مود می شود؛ هرچند ارزش های ما جزو قانون اساسی کشور نیز رسمیت دارند، اما بی توجهی و تغافل که با بهانه ی آزادی توجیه شدند، در حالی که با تمام طول و تفصیل واقعیت های تاریخی، رسمیت جهانی و ویژه گی های فرهنگی شهرت داریم، خالیگاه ها و مُعضل ناشی از اقتصاد، ابزار ضد افغانستان و افغانان را تیز می کنند. به ویژه از مجرای پدیده ی مهم و اثر گذار رسانه، شاهد اجحاف و گستاخی هایی شدیم که اگر در بیرون از این جغرافیا بودند، معادل خیانت ملی شمرده می شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افراد و نشانی های مزدور و وابسته با سماجت و حماقت تمام در برابر ما صف بسته اند و از ادله ی مهم ابراز وجود این طفیل های ننگین (سلاله ی ستمی) نفی افغانستان، افغانان و ارزش های چون نام دری است.

صرف نظر از این که صاحبان این کشور، بیدار، با غیرت و آماده ی هرگونه ایثار به خاطر بقا و جاودانه گی افغانیت و ضمایم آن(دری و پشتو) استند، اسناد بزرگ تاریخی و بررسی های نیم قرن گذشته، آن قدر مُهر تایید داعیه ی برحق ما را دارند که اگر ستمی گری و رهروانش آرمان نفی افغانستان و افغانیت را به گور می برند، تایید ارزش های ما در آن جایی که گویا افغانی نیست، آن قدر برای دشمنان این مملکت دلتنگ کننده و کوبنده است که هرگز ادعا نتوانستند مثلاً پدیده ی تاریخی و ادبی دری، تولید به اصطلاح قبیله سالاران باشد. در تمام آثار بزرگان فرهنگ و ادب دری از تاجکستان تا ایران و جهان، نام دری به عنوان اصلیت زبان به اصطلاح فارسی و یک اصل تاریخی کهن، وضاحت دارد.

ستمی گری، پدیده ی انحراف فکری ست و این عملکرد را با جعل و قرائت های دلخواه خودش انجام می دهد. در یک دهه ی گذشته، پس از ناکامی در میدان ارزش های افغانستان، تفسیر هایی نشر کردند که یکی بدتر از دیگر، اما متاسفانه اندکی جا می افتند. دشمنان پس از ناکامی در برابر دری و اسناد آن، آن را صفت به اصطلاح فارسی خواندند و به این نیز قانع نشده، بعداً مسئله را در حد لهجه تعدیل کردند که با مزخرفی به نام «فارسی دری» مواجه شدیم. اینان خیال کرده اند روزگار فردوسی ست که خرس را رنگ می زدند و به جای بلبل، معرفی می کردند. در صد سال گذشته، خوب ترین آثار، تالیفات و تحقیقات زبان دری را بزرگان ما ایجاد کرده اند. بنا بر این به خاطر فهم اصل مسئله، محتاج بیگانه ای نیستیم که طرزالعمل و رهنمود بسازد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اگر زور شان نرسید که دری، مولد سیاسی قبیله گرایان است، بانگ بزنند صفت زبان فارسی ست.
با ستایش از جسارت آن جوانان و فرهنگیان افغان که با دست خالی همت کردند پرچم افغانیت ما بلند بماند، خالیگاه های زیادی پُر شدند که در نهایت تهور و ابتکار فرهنگی، واکنش های منطقی و قابل ستایش می شوند و ضمن اشغال کرسی های خالی، امید هایی را به وجود آورده اند که با چنین جسارت هایی، تعاریف مقولات فرهنگی- سیاسی ما در جهت منافع ملی قوام یابند؛ اما در هرکجایی که خوب است، بد نیز است. حفظ و تعمیم ارزش ها به خاطر منافع ملی، مستلزم درک، ظرفیت و واقعیت هایی ست که ما را در جهان خود ما در بر می گیرند.
دری ستیز در نهایت بی چاره گی، به مرحله ای رسیده که جز دشنام و هتک حرمت کاری نمی کند و بدبخت تر از همه، به چنان موجودی می ماند که برای اختفای شرم برهنه گی، پاره و پور جمع می کند تا خودش را بپوشاند.
چنان چه آورده ام، پس از احیای نام دری، تمام کوشش ها جهت نفی و تحریف آن، ناکام مانده اند و اما بعضی از این تلاش ها آن قدر مسخره و خنده آور اند که اگر ارزش تعریف نداشته باشند، روایت آن ها برای پرداز طنز، مفید است.
از چندی ست که با قرار دادن جلد کتاب های تعلیمی چند دهه ی قبل که با نام «قرائت فارسی»، ظاهراً جزو نصاب درسی ما بوده اند، دری ستیزان پی این برآمده اند که گویا وقتی از دری بحث می کنیم، از آن غلطی قبلی(کتاب های درسی) بی خبر بوده ایم، اما وقتی همانند همان جلد کتاب ها، جلد کتاب «ادب دری افغانی» را که اداره ی دارالتالیف افغانستان در ۴۰ سال قبل نشر کرده بود، به خاطر تقابل ظاهری آوردیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

و با چاپ کتاب «دری افغانی» مدعای سیاسی، فرهنگی و ادبی خویش را ثابت کردیم، بار دیگر رم کردند.
در این که دری ستیزی با پشتوانه ی آثار تاریخی و تفسیر های ستمی، به هیچ کجایی نرسیده، جای شکر است، اما سندسازی در حد این کودکانه(کتاب های درسی) مضحک تر از آنی ست که در گذشته کرده بودند. اگر چند جلد کتاب چند دهه ی قبل، بهانه می شود که در گذشته چنین بوده و این به اصطلاح قبیله سالاران بوده اند که چنین کرده اند، آیا فارسی بافبان جرات دارند هزار سال حضور نام دری به نام زبان را نادیده بگیرند؟ اگر برای اثبات فارسی که به هر صورت یک نام ولو غلط دری است، پوش چند جلد کتاب را شریک می سازند، ما دعوت می کنیم با مراجعه به حافظ، نظامی، سوزنی، انوری، ناصر خسرو، فرخی و صد های دیگر تا اقبال لاهروی و خلیلی افغان، دری را بیابند که یقین می دهد: زبان دری ست.
در برابر آن چند جلد پوش چروک خورده و کهنه، بخشی از زحمات یک دوست(نبیل عزیزی) را می آورم که اصالت دری را به یادگار می گذارد.

گزیده ی اشعاری در وصف زبان دری:

نظامی گنجوی:

نظامی که نظم دری کار اوست
دری نظم کردن سزاوار اوست

یا:

خردنامه ها را ز لفظ دری
به یونان زبان کرد کسوت گری

یا:

سخن را نشان جست به رهبری
ز یونانی و پهلوی و دری

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا:

معنی در خروش آورده پرده
غزل های دری آغاز کرده

یا:

زان سخن ها که تازی ست و دری
در سواد بخاری و طبری

یا:

به دو رهبان فرهنگی چنین گفت
به وقت آن که دُر های دری سُفت

***

فرخی:

دل بدان یافتی از من که نیکو دانی خواند
مدحت خواجه ی آزاده با لفظ دری

یا:

خاصه آن بنده که مانند ه ی من بنده بود
مدح گوینده و داننده ی الفاظ دری

یا:

اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری

یا:

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

***

حافظ:

ز شعر دلکش حافـظ کسی بود آگاه
که لطف طـبع و سخن گفتن دری داند

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا:

چو عندلیب فصاحت فـروشد ای حافظ
تـو قدر او به سخـن گفـتن دری بشکن

یا:

ز من به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری

***

سنایی:

با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری

یا:

شکرلله که تـو را یافتم ای بحر سخا
از تو صلت ز من اشعار با الفاظ دری

***

نجیب الدین جربادقانی:

طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده است
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری

***

خاقانی:

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری

یا:

راوی ز دُر های دری دلال و دل ها مشتری
خاقانی اینک جـوهر دُر های بیضا ریخته

یا:

دُر دری را از قلم در رشـته جان کرده ام

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس باز بگشاده ز هم بر شاه والا ریخته
یا:
بر رقعه ی نظم دری قـایم منم در شاعری
بـا من بقایم عنصری آب مجـارا ریخته
یا:
دید مرا گرفته لب آتش پارسی ز تب
نطق مـن آب تازیان برده به نکته ی دری
یا:
چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد
نام خویش افسر دیوان به خراسان یابم
یا:
دیوان من به سمع تو دُر دری دهد
جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند

***

قطران تبریزی:

گر چو دیگر بنده گان بر درگهی تو بودمی
همچو دیگر بنده گان اندر دل تـو پادمی
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

***

واصل:

شرح بیان معرفت از ارغوان بپرس
وز نی شنو درس مقامات معنوی
دراج دُر نظم دری سفت و فاخته
سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی

***

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناصر خسرو:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر، لفظ دری را

***

شمس طبسی:

نیست عجب گر شـود عیسی تازی زبان
از پی گفـتار او عاشق شعر دری

***

سوزنی:

صفات روی تو آسان بود مرا گفـتن
گهی با لفظ دری و گهی به شعر دری

***

جبلی:

پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی

***

انوری:

طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطـق بگشاید به الفاظ دری

***

معزی:

دست رادش در دهانم در دریا بی نهاد
چون ببارید از زبانم پیش او دُر دری

***

سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

***

لادری:

گر حمد تو بر قبله ی ابدال نگارند
خواند به نماز انـدر شعر دری ابدال

***

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری، شیرین ترست

در بیت علامه اقبال لاهوری، هندی، به معنی زبان فارسی آمده، نه اردو یا دیگر زبان های هندی. ملای بلخـی نیـز در اشـعار خـود، دری یـا بـه اصطلاح فارسی را هندی نیز گفته است. در همین کتاب در تحقیق «این را نخوانده بودم!» به این موضوع، به تفصیل پرداخته ام.

هرچند به خوبی می دانیم که چـرا در برابـر ارزش هـای فرهنگـی مـا و ارزش هایی که دوباره احیا کرده ایم، قواره می کنند، اما جالب نیست، فارسی چند دهه ای اخیر کـه صـورت حـاد آن پـس از سـقوط طالبـان هویدا شده، تنگاتنگ با منافع فارسیسم که در چند سال اخیر با رسانه ها و چند دکاندار کتاب فروش، ذهنیت منفی می بافد، در هرکجـایی کـه پذیرفته، اما به حذف افغانستان و افغان، اصرار می روزد.

در میان کتاب های متبذل سالیان اخیر، کتابی به نام «تغییر نـام افغانسـتان به خراسان»، یک آیینامه ی رسمی دشمنان ماسـت و تاکیـد بـه فارسـی سازی آن، نشان می دهد چرا نام دری باید برای دشمنان ما مشکل سـاز باشد؟

تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مخالفان نام های افغانستان، افغـان، دری و پشتو، فارسی باف استند و در حالی که تـاریخ افغانسـتان و ارزش هـای چون افغانیت را قابل اصلاح می دانند، با وجود صـد هـا بـرگ اصـالت

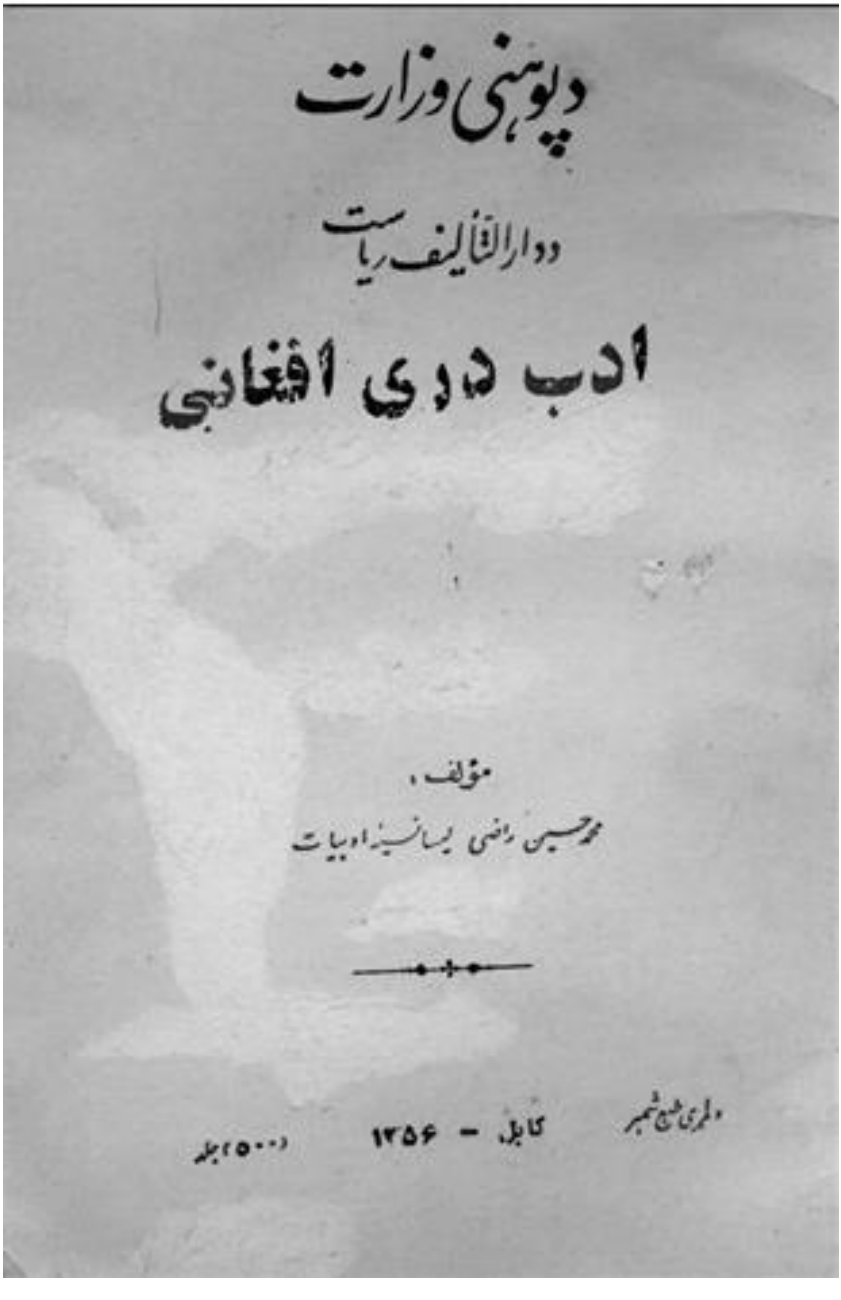
(c) ketabton.com: The Digital Library

دری، نمی خواهند غلط معروف(فارسی= پارسی) اصلاح شود. معنی این چیست؟ گذشته از کسانی که در مورد دری، دچار مغالطه شده اند و عمل آنان عمدی نیست، کارروایی قصدی جهت حذف دری و تایید غلط معروف(فارسی= پارسی) سندسازی زار به منظور دشمنی با این مملکت و مردمش است. چنان چه در یک مقاله ی مستقل نگاشته بودم «دری، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است»، بنا بر این هرگونه اجحاف در برابر آن، به معنی حذف بدنه ای از افغانیت ماست.

در سرتاسر جهان، به صد ها رسانه، مرکز فرهنگی و علمی در جایی که مقوله ی سیاسی- فرهنگی افغانستان و افغانان، مطرح باشد، دری را ویژه ی ما می دانند. توجه کنید! تمام رسانه های خارجی حتی در ایران، وقتی مسئله ی ویژه گی ما در میان باشد، دری را برای ما به رسمیت پذیرفته اند. از رسانه های چند بُعدی(نت) تا تلویزیون ها، رادیو ها، آژانس های خبری و امثالهم، نام دری را در سرتاسر جهان برای رسمیت شکل سیاسی نام افغانستان، پذیرفته اند؛ هرچند جنگ تحمیلی، پروسه ی تعلیم و تربیه را کند می سازد، اما جامعه ی تحصیل کرده ی افغان با اشراف بر واقعیت(دری) باید از زبان نوشتار تا محاوره ی عام، نام دری را مستعمل کنند؛ چه احیا و تعمیم این ارزش ها از نشانی مراکز آموزشی و تربیتی ما بوده است. کسانی که می دانند، اغماض نکنند!

حذف نام دری برای دشمنان ما معادل حذف کلمه ی افغان، اهمیت دارد، زیرا آن را جزو ارزش های افغانی می دانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری

کم نیستند مواردی که از تلویحات مغرضانه، بالاخره به توهین و چاپ کتاب مبدل شده اند. بخش عمده ی چنین مواردی، صرف افغان ستیزی های وقیحانه شده است. از همان اوان ایجاد حکومت موقت، فشار مضاعف خارجی، مسوولان را به ناگزیری هایی می کشاند که بسیاری هم با ضعف های خودشان برای بیگانه گان فرصت ساخته اند.
جدل همیشه گی پس از هرج و مرج طولانی و خیانت های تنظیمی و احزاب چپی و راستی در وابسته گی به خارجی، به فاصله هایی انجامیده اند که بدتر از همه، قشر تحصیل کرده ی ما را دور ساخته بودند.
فکر کنید در کشوری که درد مشترک یک اصل است و مردم، نیازمند ایثار طیف باسواد اند تا جهت مصالح و رفاه آن برنامه ریزی کنند، بزرگ ترین حجم ایجاد ذهنیت های ستیز، کار باسوادان می شود! رسوب این ذهنیت که بیشتر پس از تجاوز شوروی مانده، مسایل ملی را پس از گذار از منافع قومی، به قدری خورد می کند که بی زاری مردم از جناح های مختلف سیاسی که همواره به آنان اعتراض می کنند با انباشت سرمایه، به هیچ چیزی تعهد ندارند، هرج و مرج اجتماعی، فکری و فرهنگی را وسعت بخشیده است.
حمله به نام ها، به معنی اسنادی که با تغییر آن ها، حتی حیثیت و وجهات کشور را مصادره می کنند، بیش از همه با هویت سیاسی/ ملی افغان درآویخته و اجزای آن را که رسمیت جهانی دارند، دنبال می کند؛ هرچند در اوایل ایجاد اداره ی موقت، بسیار تلاش شد با استفاده از فرصت(نیرو های خارجی) حداقل با تجزیه ی افغانستان در محدوده ی فدرالی، پیش زمینه های کامل تجزیه را فراهم کنند، اما واقعیت های گسترده و فراگیر اقوام و این که برای رسیدن به امیال شوم، حتی اگر حکومت و مرکزیتی در کار نباشد، افغان ها مانع می شوند، رویکرد افغان ستیزی را تغییر می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرچه ماهیت افغان ستیزی همچنان پابرجاست(گسست جغرافیای افغانستان) اما با راه انداختن تبلیغات نو، این بار سعی کردند با گسست فکری مردم، به استخراج نام هایی اقدام کنند که اگر فقط روی خراسان تعمیق کنیم، معلوم می شود بسیاری از مفاهیم شوونیسم فارسی و نسخه بدل آن(تاجکیسم) در آن، تعریف شده است. بی جهت نیست که فعالان واقعی اوزبیک، پشتون، هزاره و عامه ی غیر تاجکان، با نفرت از خراسان بازی ها فاصله گرفته اند.

وقتی از تغییر نام ها بحث می کنیم و این بحث به یک مبحث کلان ملی مبدل می شود، نباید در حد تغییر نام یک شخص یا شی تلقی شود. در حالی که واحد های سیاسی کنونی با وجاهت بین المللی مطرح اند، هر نوع خدشه به نام کشور، مردم و زبان ها می توانند به تضعیف واحد سیاسی بیانجامند. دشمنی با نام افغان به همین منظور است. نام افغان از یک واحد سیاسی جهانی منشه یافته و با مشخصات دری و پشتو، نهادینه شده است. صرف نظر از تبیین درست تاریخی، حتی تعریف آن ها در حوزه ی اشتراکات یا به اصطلاح فرهنگ نیز باید خطوط سیاسی را ملاحظه کند.

می دانید که مقوله ی هجوم فرهنگی، تنها به مشی صادراتی بسته گی ندارد. بل با ایجاد جاذبه، روی علایقی سرمایه گذاری می شود که اگر در بسیاری از کشور های دنیا خطرناک نباشند، در جغرافیای مورد منازعه ی جهان سوم، مرگبار هستند.

ایرانی ها به عنوان متهمان درجه اول دخیل در امور افغانستان، بیشترین سرمایه گذاری های ضد افغانی را انجام می دهند. در ظاهر روابط دیپلوماتیک، تظاهر می کنند، اما شدت اغراض آنان در به جان هم انداختن مردم ما تا سوا شوند، در تمام انواع فرهنگی و ادبی وجود دارد. بنا بر این، مشاهده می کنیم که بحث حفظ نام ها و ترمینالوژی ملی، هرگز کم اهمیت نیست. همان گونه که تحلیل ایرانی و خراسانی،

(c) ketabton.com: The Digital Library

می تواند هویت ها و اقوام ما را به نفع ایران مصادره کند، وجاهت نام ها و اصطلاحات مخالف ایران، به ضد آن عمل می کنند.
دولت های افغانستان پس از رشد پدیده ی فارسیسم در ایران، با تعریف های واضح، سعی کردند در برابر اغراض بیگانه، موضع بسازند. به این جهت، نام قدیمی و اصلی زبان به اصطلاح فارسی را که در همه جای فرهنگ و ادب حوزه ی اشتراکات ما نشانی دارد، با ویژه گی هایی که می توانست در برابر هویت های تاجکستانی، فارسی و ایرانی، باعث تنازع اقوام ما نشود، رسمی می سازند. از همان زمان تا سقوط طالبان، کار های گسترده ی تمام فرهنگیان افغان، از هر قوم و هر گروه، بدون هیچ اجباری به تبیین زبان دری می افزایند. هزاران نوشته، تحقیق، رساله، نشریه، مجله و کتاب در بیش از نیم قرن، همسو با وجاهت سیاسی افغانستان، نام دری را بین المللی ساخته اند. پذیرش این نام برای افغانستان، به قدری محبوبیت و وجاهت دارد که اگر بیرون از مرز های ما پس از هویت افغان، ما را بشناسند، دری یکی از مشخصه های مهم است. به این ترتیب، رسوخ نام دری در همه جا، آن را منحصر به مردم ما می سازد.
پس از توسعه ی دنیای مجازی، هزاران برگ و نشانی انترنتی رسمی و غیر رسمی به خاطر حفظ مفاهیم افغانی، نام دری را رسمی و ارج گذاشته اند. من در کتاب «دری افغانی» که یک اثر مهم جهت حفظ این ارزش است، حداقل به حدی که از حوصله ی یک مجموعه بیرون نشود، مباحث بسیار مهم و مستندات زیادی را آورده ام که چه گونه نام دری نهادینه شده و حذف آن، مساوی به تضعیف ارزش های ملی ماست.
در ۱۸ سال پسین، همزمان با حمله بر هویت افغان، حمله بر ارزش نام دری نیز جلو انداخته شده است. تعمیم ستمی گری های وابسته به خارج، حتی بسیاری از فرهنگیانی را نیز آلوده می سازد که در گذشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

در جناح های چپ و راست بسیار مایل نبودند؛ اما اکنون شعار های فارسی زبان، تعدادی را به بی راهه می کشاند تا با تحمیق آن، به جانبی بروند که اغراض حذف هویت ها جزء آن است.

یک بخش جامعه ی ما تحت تاثیر عوامل مختلف، به زبان های قومی خویش تکلم نمی کنند. بخشی از این متکلمان به زبان های دیگر، به اصطلاح فارسی زبان شمرده می شوند. رویکرد مغرضانه ی شوونیستان تاجک که با مصادره ی هویت های اقوامی که به اصطلاح فارسی زبان اند، گویا می توانند با ظرفیت بزرگ تر معامله کرده و سود سیاسی بیشتر به دست آورند، حداقل بخشی از آنان را به جانبی کشانده تا در قبال منافع ملی، بی تفاوت بمانند.

بعضی از فرهنگیان کنونی همدستان ستمی گری نیز با فراموشی گذشته ی غیر سیاسی خویش، سعی کرده اند با افزودی هایی که معلوم هستند کاملاً مغرضانه می باشند، آثار خود را آلوده بسازند. «برعکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خاصتاً در دهه های معاصر(۴۰ تا ۶۰ شمسی) ذهنیت عامه را در تأئید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت. نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی اندیشه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب(فارسی دری) هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ جنگ های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنا بر این، نسل های آینده ی افغانستان، نمی توانند با وضاحت و استدلال از داشته های فرهنگی- زبانی خویش، به دفاع بپردازند.» (دری افغانی، به کوشش مصطفی عمرزی، اداره ی دارالنشر افغانستان، چاپ دوم، کابل، سال ۱۳۹۷ش، ص ۳۳۰)

در جریان بحث های فرهنگی، ارجاع به رسمیات قبل از دری در افغانستان، بسیار زیاد است. هنوز هم در میان طیف بی سواد ما، کثرت استعمال نام فارسی یا پارسی کم نیست. این معنی که جنبه ی عامی دارد، اما به قدری نیست که بتواند دری را کتمان کند.

دری با تفاوت این که بیشتر جای شامخ ادبی داشته و شناخت آن در ذهنیت آگاهان حک شده بود، به گونه ای از وارسته گی جاه دارد. همین وارسته گی که آن را با تمیز زبان رسمی و درباری می شناخته اند، هم به رسمیت آن در افغانستان، کمک کرده است.

در مواردی بعضی هموطنان با یک نوع دلخواه و یک طرفه، جلد کتاب هایی را رسانه یی می کردند که قبل از رسمیت نام دری، یک مسئله ی عادی در نصاب آموزشی و رسمیات ما بودند؛ اما این عمل به قدری مغرضانه و یک جانبه است که کتمان نام دری در آن ها ظن را تقویت می کند.

نام دری، نه فقط در گذشته ی ادبی ما، بل همزمان با نام فارسی در رسمیات ما در جامعه ی افغانی، شناخته می شد. جهت درک بیشتر، از میان صد ها عنوان کتابی که در هند، پاکستان و افغانستان چاپ شده اند، چند نمونه را در اختیار هموطنان قرار دادم که برای دری ستیزان، حتی شوک آور بود. به طور مثال نام دری در روی جلد کتاب هایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در زمان امیر عبدالرحمن خان چاپ شده اند، بـه وضـاحت خوانـده می شود.

گذشته از تمام موارد، انکشاف مباحث زبان شناسی، بحث هـای «دری، صفت زبان فارسی است، یا لهجه بوده و یک سـنت تعـارفی ادبـی مـی باشد» را از عرصه خارج می کند. در این ارتباط فقط کسـانی دنبـال آن اند که در حوزه ی تخلیق ادبی نظم و نثر، به تبعیت از شـاعران گذشـته که همه چیز را خلط می کردند، همچنان اصرار می کنند که یک مورد آن، تعمیم اصطلاح فارسی دری ست.

فردوسی:

نویسنده از کلک چون خامه کرد
ز بر زوی یک در سرنامه کرد
نبشت او بران نامه ی خسروی
نبود آن زمان خط جز پهلوی
همی بود با ارج در گنج شاه
بدو ناسزا کس نکردی نگاه
چنین تا بتازی سخن راندند
ورا پهلوانی همی‌خواندند
چو مامون روشن روان تازه کرد
خور روز بر دیگر اندازه کرد
دل موبدان داشت و رای کیان
ببسته بهر دانشی بر میان
کلیله به تازی شد از پهلوی
بدین سان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر
بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی و دری
نبشتند و کوتاه شد داوری

قبل از همه، متوجه استید که اشاره ی فردوسی به زبان پهلوی، یک پدیده ی کاملاً مجزا است. بعضی به این باور اند که زبان کنونی فارسی یا دری، ادامه ی پهلوی می باشد، اما چنانی که فردوسی آورده، می بینیم که کلیله را پس از تازی/ عربی به فارسی و دری می نویسند.
تحریف کار فرهنگی به قدر زننده شده که همان بیت معروف فردوسی را نیز تعدیل کرده اند. مثلاً به جای فارسی و دری، اصطلاحاً فارسی دری(بدون حرف و) می نویسند. توجیه اصطلاح فارسی دری نیز بیشتر با چنین اوهامی صورت می گیرد.
در شعر فردوسی، «فارسی و دری»، این بحث را دامن زده که منظور دو زبان است. از چنین ابیاتی که فارسی و دری را خلط کرده اند، در اشعار قدیمی دری، تقریباً نمونه های دیگر نیز دارند.
در اشعار کلاسیک دری، آوردن نام واژه های دری، تاجکی، فارسی، پارسی و هندی، گاه یکی به جای دیگر استعمال شده اند. فردوسی در جای های مختلف شاهنامه، بی توجه به آن چه به نام پارسی به او نسبت می دهند، دری را مجزا می آورد:

یکی تازه کن قصه ی زردشت
به نظم دری و خط درشت

از قرن چهارم هجری بدین سو، نام دری به نام یک زبان در تمام انواع نظم و نثر، پیشینه دارد. یعنی کمتر شاعر دری گو را می یابیم که این زبان را به این نام ننامیده باشد. وفرت این استعمال، حتی بیشتر و دقیق تر از معادلی ست که باز هم در شعر شاعران دری گو، با فارسی یا پارسی و هندی مغالطه و خلط می شود.

نظامی گنجوی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن را نشان جست به رهبری
ز یونانی و پهلوی و دری
فرخی سیستانی:
اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری
حافظ شیرازی:
ز من به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع ز من به نظم دری
سنایی غزنوی:
با شرف گشتی چو تاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاجداران لفظ تازی و دری
نجیب الدین جربادقانی:
طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده است
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری
خاقانی شیروانی:
بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری
قطران تبریزی:
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
واصل:
دراج دُر نظم دری سفت و فاخته
سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی
ناصر خسرو:
من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر، لفظ دری را

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنصری:
آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تـو شیرین شده زبان دری
شمس طبسی:
نیست عجب گر شـود عیسی تازی زبان
از پی گفـتار او عاشق شعر دری
سوزنی:
صفات روی تو آسان بود مرا گفـتن
گهی با لفظ دری و گهی به شعر دری
جبلی:
پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی
انوری:
طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطـق بگشاید به الفاظ دری
معزی:
دست رادش در دهانم در دریابی نهاد
چون ببارید از زبانم پیش او دُر دری
سعدی:
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
لاادری:
گر حمد تو بر قبله ی ابدال نگارند
خواند به نماز انـدر شعر دری ابدال
اقبال:
گرچه هندی در عذوبت شکر است

(c) ketabton.com: The Digital Library

طرز گفتار دری شیرین تر است

از قرن چهارم هجری تاکنون، نام دری با کاربرد وسیع ادبی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی، زبانی و اجتماعی در نثر و نظم، خواناتر از آن است که بشود آن را با پیوند فارسی دری تحریف کرد یا به نام لهجه له ساخت.

اما آن چه به مشکل تعمیم اصطلاح فارسی دری می افزاید، کاربرد رسمی و روزمره ی آن نیز است. عموماً نام زبان ها با انتساب به قومیت ها شکل می گیرند و یک جزء اند. مثلاً پشتو، اوزبیکی، تاجکی، روسی، فرانسوی و غیره. اگر کاربرد اصطلاح دری فارسی یا فارسی دری را لحاظ کنیم، به جز از استعمال نوشتاری، تلفظ آن به نام اسم رسمی یا انتسابی مشکل است.

در افغانستان عموماً دری زبان یا فارسی زبان می گویند. تلفظ فارسی دری زبان، راحت نیست؛ چون این پدیده، مورد منازعه است و نام های خاص دری، تاجکی یا فارسی/ پارسی دارد، تحلیل آن به دلخواه یک گروه یا یک اقلیت قومی، از فراگیری آن می کاهد. می دانیم که در تاجکستان نیز به خاطر جلوگیری از نفوذ کامل فارسیسم ایران، نام فارسی را از قانون اساسی آن کشور حذف کردند. این عمل که به تبعیت مشی فرهنگی افغانستان، صورت گرفته، دلایل دیگر نیز دارد.

با نضج فارسیسم ایران و صدور آن، اما تحریک مغرضانه ی فارسی، به خصوص در کشور ما در موضع حزبی و تنظیمی، دوباره مستعمل شد. افزون به تامل آن در روابط اجتماعی که شامل به اصطلاح فارسی زبان ها می شود، همپایی آن در آثار قدیمی دری، می تواند مفاهیم آن را عمیق تر بسازد. به این دلیل نیز سعی می شود با طرح عتیقه ی آن، وانمود بسازند که مفاد سیاسی آن فقط به یک گروه می رسد.

«این درست همان هیاهوی تبلیغاتی ست که در باره ی به اصطلاح زبان شیرین فارسی در یک صد سال اخیر، درک درست چند نسل از

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهنگ و زبان خویش را معیوب و ابزار ارتباط ما را به حربه ای برای مقابله با ترک و عرب و هندی و مصری و یونانی، بدل کرده است. مغزکوب ملی این نبرد بی خردانه و بزرگ انگاری های پایان ناپذیر عوام پسند، شاعران نام آور ایران اند که اشعار و آثار شان را اینک توضیحگر جهان باستان، اوضاع کنونی و حتی دنیای آینده معرفی می کنند!» (همان، ص۱۶)

«این چند سطر در برابر هزاران نقل از ده ها صاحب نام و مدعی دیگر، هنوز سر به زیر می نماید که در صد سال اخیر، فرهنگ ملی را از ادعا های طلبکارانه در هر باره انباشته اند که از سزارین رستم در ۸۰۰۰ سال پیش آغاز و با زردشت ۶۰۰۰ ساله و ۱۳ نوع خط و صد ها کتاب و پندنامه و ملوکنامه ی پیش از اسلام و افسانه هایی در باره ی مزدک و مانی و سلمان و ابومسلم و غیره و غیره، ادامه می یابد. از این انبوه فرآورده ها که عمدتاً محصول جعلیات قرن چهارم هجری اند، در وهله ی اول، پرچمی علیه عرب و اسلام ساخته اند و حفظ زبان کنونی[(فارسی/ پارسی)] را که هیچ تحقیق بنیانی در تاریخچه ی پیدایش و ریشه شناسی آن صورت نگرفته و چنان که بیاورم در باره ی آن نیز چون موضوع تاریخ و ادب ایران، هزاران افسانه ی ساده لوحانه ساخته اند، دلیل ایستایی ایرانیان بر هویت ملی ظاهراً درخشان پیش از اسلام خویش می دانند و مستقیم و غیر مستقیم، ملت های متعددی که زبان عرب را به عنوان کاراترین و منحصرترین ابزار آشنایی با قرآن، پس از قبول اسلام در جای زبان بومی غالباً ناتوان خویش نشانده اند، تحقیر می کنند و تسلیم می نمایانند.» (همان، ص۱۸)

«این حقیقتی ست که پس از صد سال اجبار در آموزاندن زبان فارسی به عنوان زبان ملی، هنوز هم هر کودکی از میان اقوام ایران، آن گاه که از مدرسه به خانه می رسد، کیف و کتاب و زبانی را که با معلم خود به کار می برد، کنار می گذارد و در هر منطقه با ده ها زبان دیگر که

(c) ketabton.com: The Digital Library

غالباً فارسی نیستند، به مادر خویش می گوید که گرسنه است و مادر نیز با همان زبانی که در هیچ مدرسه ای کاربرد ندارد، به فرزند خویش صبر را توصیه می کند!» (همان، ص۱۹)

به جز معدود شاعر دری گو، شناخت هویت های قومی آنان آسان نیست؛ زیرا مفاهیم ناسیونالیستی چنانی که امروزه است، در گذشته وجود نداشته اند و نبود واحد های سیاسی، بسیاری از شاعران دری گو را بیشتر با نام مناطق و حوزه ها معرفی می کند.

کنار گذاشتن میراث فرهنگی اکثر شاعران دری گو که مانند مولانا اگر در آسیای میانه زاده شده و پس از افغانستان در روم مُرده است و چند انتساب آنان، مقوله ی مصادره ی قومی شان را ناممکن می سازد.

به هر صورت، در حوزه ی مفاهمه و ارتباطات، هیچ گاه تاجکی، دری و فارسی/ پارسی سوا نبوده اند. تاثیر کار فرهنگی گسترده ی ایرانیان به دلیل درصد بالای ساختار فارسی، دری زبانان افغانستان و تاجکستان را هم در بر گرفته است. بنا بر این، بحث این که سه زبان وانمود شوند، کاملاً غیر منطقی و غیر علمی ست؛ اما این باعث نمی شود تفکیک تاریخی نداشته باشند.

با ناسیونالیسم پهلوی در ایران، سعی شده با تحریف تاریخ، به عناصری بُنیه دهند که بسیار قدیمی نیستند. مثلاً بر اساس شباهت های سایه وار(تعبیر استاد ناصر پورپیرار) اندک کلماتی در کتیبه های هخامنشی، خط داریوشی را فارسی نام گذاشته اند.

«فارسی باستان»، یک نامگذاری نهایی بر مجموعه ای از پراگنده نویسی ها و پرگویی هایی ست که سلسله ای از محققین خطوط کتیبه های هخامنشی و انبوهی از سرسپرده گان به آن ها، صد ها بار تکرار کرده اند و هیچ یک به واقع ندانسته اند که در باره ی چه مطلبی سخن می سرایند؛ زیرا به راستی اگر ما زبان فارسی را گویش رسمی ایران کنونی

(c) ketabton.com: The Digital Library

می شناسیم، پس بی شک زبان کتیبه های هخامنشی، دورترین ربط و مشابهت را با آن دارد.» (همان، ص۶۵)

«با دلایل بسیار پس از این خواهم گفت که واژه گان و دستور زبان خط میخی هخامنشی، هیچ ارتباط حتی نسبتی، با خط و زبان اقوام ایرانی نداشته و ندارد. اگر چنان که کنت می نویسد، خط میخی هخامنشی «زبان مردم جنوب غربی ایران و یا به صورت دقیق تر زبان مردم فارس» بوده و اگر زبان کهن مردم جنوب غربی ایران و فارس را زبان آشنای عیلامی می شناسیم، می پرسم چرا هخامنشیان، کتیبه های شان را به زبان عیلامی هم ترجمه می کرده اند که نمونه های موجود و کهنی از زبان مردم غرب و جنوب ایران، کمترین شباهتی با زبان کتیبه ها ندارد.

همین نکته که هخامنشیان، متون کتیبه های شان را به آرامی، یعنی زبان اسناد درون درباری هخامنشیان و ساسانیان و به اکدی و عیلامی ترجمه می کرده اند، خود نشان کاملی ست بر این که خط و زبان میخی هخامنشی، برای هیچ کسی در منطقه آشنا نبوده و اگر این خط و زبان را انحصار مردم فارس بگیریم که در تاریخ پیش از داریوش، نامی ناشناخته است، پس سوال این است که چرا خط و زبان کتیبه های هخامنشی، هیچ مشابهتی با خط و زبان فارسی امروز و زبان کهن مردم غرب و جنوب ایران ندارد و اگر ساسانیان را نیز برخاسته از فارس بدانیم، سوال بعدی این است که این مردم فارس به چه سبب این همه با خط و لغت و بیان خویش بازی کرده اند و چرا در زمان ساسانیان از لغات و خط و شیوه ی نگارش هخامنشیان در کتیبه ها که کنت می نویسد «به صورت دقیق متعلق به مردم پارس بوده»، سود نبرده اند و به آرامی می نوشته اند که در زمان هخامنشیان جز از طریق ترجمه، فهمیده نمی شده است؟!» (همان، صص۶۶- ۶۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«پس از نظر کنت هم زبان کتیبه ها، یکی از دو زبان اصلی پارسیان بوده است. زبان دیگر را زبان اوستایی می گوید. چنین که می نویسد، زبان اوستا نیز زبان پارسیان بوده است، ولی تذکر می دهد که خود زردشت از شرق ایران و از بلخ برخاسته است. پس فارسی باید که تا بلخ را به زمان هخامنشیان پوشانده باشد؛ اما چرا حتی یکی از واژه گان کتیبه ها در اوستا نیامده است؟ کنت برای پاسخ ندادن به این سوال اساسی که خود مطرح می کند، ناگهان از روی زبان فارسی می پرد و زبان اوستا را زبان مادی می گوید! بدین ترتیب، اظهار فضل های این زبان ساز و کتیبه خوان بزرگ، چنین خلاصه می شود:

زبان کتیبه های هخامنشی، زبان فارسیان است که زردشتی اند و اوستا می خوانند. اوستا متعلق به پیامبری ست که در بلخ و خراسان ظهور کرده، ولی کتابش را به زبان مادی نوشته که شباهتی به زبان کتیبه ها ندارد! در عین حال، کسی نمی داند زبان مادی چیست؟ چون نه فقط کلمه و حرفی به آن زبان نیافته ایم، بل حتی نمی دانیم مادها کجا می زیسته اند! پس کنت از کجا دانسته که زبان اوستا، شبیه زبان مادی است؟ چرا که اگر گمان کنیم مرکز ماد ها در نواحی کردنشین کنونی بوده، پاسخ این سوال را نداریم که چرا زبان کرد ها به زبان کتیبه های هخامنشی و به زبان اوستا شبیه نیست! چنین است که تمام این مقدمات کنت، فقط به لفاظی بدل می شود.» (همان، صص۶۸-۶۹)

«پارسی باستان که مورد بحث این کتاب است، زبانی ست که با خط میخی مخصوصی به نام میخی پارسی نوشته شده و نمونه ی آن در کتیبه های شهریاران هخامنشی در عرض سیصد سال از زمان سلطنت آریارمن، نوه ی هخامنش تا زمان داریوش سوم به کار برده می شد.(!) یعنی از حدود ششصد سال پیش از میلاد تا سال ۳۳۰ پیش از میلادی. هنگامی که این سلسله در اثر غلبه و استیلای اسکندر مقدونی، منقرض شد، در نتیجه، خط پارسی باستان نیز متروک و مهجور گردید. این

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان، قدیم ترین ماخذ و ریشه ی زبان فارسی کنونی است و خود یکی از شعبات زبان های متعددی ست که از یک سرچشمه ی بسیار قدیمی به نام «هند و اروپایی» گرفته شده است. پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی، همه زبان هایی هستند که چون از یک اصل مشتق شده اند، در قواعد صرف و نحو و ترکیب و تلفظ با هم شباهت زیادی دارند.(!)» (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص ۲)

«این توضیح و تشریح شارپ از زبان کتیبه های هخامنشی، به گونه ای دیگر است. او نه فقط زبان اوستایی را زبان مادی نمی گوید، بل حتی اشاره ای هم به زبان مادی ندارد. شارپ، کار خود را ساده کرده است: «پارسی باستان، زبان اوستایی، سانسکریت و یونانی»، همه دارای یک اصل واحد اند و از نظر صرف و نحو و قواعد، شبیه اند!»

او در عین حال می گوید که پس از هخامنشیان، این ریشه ی زبان فارسی، متروک و مهجور مانده، چنان که گویی خشکیده است. معجزه است که می گویند زبان ظاهراً پُر بار و بر کنونی[(فارسی/ پارسی)] از این ریشه ی خشکیده، سبز شده است!» (همان، صص۶۹-۷۰)

«سوال اصولی تر این که: آیا به حقیقت در قرن اول هجری، چیزی به نام خط و زبان و علوم فارسی کنونی و یا کهن بوده است که با آن حساب دیوانی کسی را نگه دارند؟ در این باره دعاوی و زیاده گویی های روشنفکری جدید ایران، یعنی جانشینان شعوبیه ی قدیم که هنوز سده ای از حضور تاریخی آنان نمی گذرد و جز تکرار واردات فرهنگی، هنری ننموده اند، درست به اندازه ی بی پایه گی آن، وسیع است.» (همان، ص۱۰۱)

«غنای ادبیات پارسی و پیشنیه ی ۲۵۰۰ ساله ی آن، یکی از عامل های مهم ارج و بزرگی مقام زبان ما در میان دیگر زبان های جهان است.(!)» (کریم کشاورز، هزار سال نثر پارسی، کتاب اول، ص ۱۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«نگاه دقیق به این مدعای چند سطری بی محمل و موضوع نزد یکی از نام آورترین روشنفکران معاصر، ما را با رگه های غیر علمی چنین تفکراتی که آغشته به تصورات شوونیستی شعوبیه و حاصل تبلیغات یک سده ی اخیر تاریخ نویسان یهود است، آشنا می کند. آقای کشاورز، نخست زبان پارسی را از ۲۵۰۰ سال، دارای غنا می شناسد و این غنا را عامل ارج و بزرگی زبان ما، بین ملل جهان می داند! ایشان نیز به همان علتی گرفتار مانده اند که بخش عمده ای از روشنفکری و ملی گرایان افسانه پرست ایران کنونی دچار اند و بنا به توصیه و توجیه مورخین غیر ایرانی و از برکننده گان ایرانی آن، در سده ی اخیر، هر چیز ایران و از جمله زبان آن را از ۲۵۰۰ سال پیش، یعنی از مبدای هخامنشیان آغاز می کنند! چندان که گویی بومیان و اقوام و ملت های این جغرافیا از ۴۰۰۰ سال پیش از هخامنشیان با ایما و اشاره سخن گفته اند و در ایران، چیزی به نام خط و زبان و مثلاً ایلامی و اورارتویی نبوده است! بدین قرار، خواننده حیرت می کند که چرا آقای کشاورز، نام تالیف بسیار مهم خود را «هزار سال نثر پارسی» و نه «۲۵۰۰ سال نثر پارسی» گذارده است؟ زیرا ذهن آموخته ی ایشان، علی رغم سخن پراکنی ها و شیرین زبانی های تاریخی- فرهنگی از قماش بالا، نیک می داند که خط و زبان کنونی ما از یک هزاره پیش، دورتر نمی رود و اگر غنایی در زبان پارسی به طور اعم و البته تنها در بخش ادبیات مالوف آن می یابیم، چنان که به تفصیل خواهم آورد، فقط و فقط نتیجه ی ترک خط و زبان الکن و ابتر کهن ایران به نام خط و زبان پهلوی و گزینش خط و زبان شگفت، زاینده و گوهرمایه ی عربی ست.» (همان، صص ۱۰۱-۱۰۲)

این که این فارسی یا پارسی، واقعاً چه بوده است، به درستی معلوم نیست. آن چه هم در توضیح آن می آید، هرگز نمی تواند به جای

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری استعمال شود. مثلاً آن چه را علامه علی اکبر دهخدا از فارسی/ پارسی آورده، نه در تاجکستان و نه هم در افغانستان، معمول است.
معانی کلمات پارس، پارسی، فارس، فارسی و فارسیان در فرهنگ دهخدا:
۱- پارس: صورت دیگری از کلمه ی فارس است منسوب به قوم فارس...
۲- پارس: نام سرزمین پارس.
۳- پارس: نام قوم فارسی.
۴- پارس: آواز سگ، بانگ سگ، علالای سگ، عوعو، عفعف، وغواغ، وعوع، وکوک، نوف.
۵- پارسی: یکی از لهجات قدیم ایران...
۶- پارسی: منسوب به ایالت پارس... اهل فارس، مردم فارس...
۷- پارسی باستان: یا پارسی قدیم یا فرس قدیم یا پارسی هخامنشی، یکی از لهجات کهن ایران که کتیبه های شاهان هخامنشی بدان نوشته شده...
۸- فارسی: فارسی بُریدن، مقابل راسته بُریدن. بُریدن آهن و تیر است به طوری که مقطع عمود بر طول آن نباشد(مورب بُریدن).
۹- فارسی: منسوب به فارس که فارسیان و ممالک آنان باشد...
۱۰- فارسیان: طایفه ی فارسیان که در حدود شاهرود و سنخاص متوقف می باشند و خط کرد محله ی شمال استرآباد، قاتول، فندرسک، فارسیان، سنخاص و جنوب اسفراین، محل سکونت آنان است که در حدود شهرستان های شاهرود و بجنورد امروزی ست...
۱۱- فارسیان: دهی از دهستان کوهستان بخش مینودشت شهرستان گرگان که در ۲۴ هزارگزی خاور مینودشت واقع است...
۱۲- فارسیان: دهی ست از دهستان حومه ی بخش مرکزی شهرستان قزوین که در۱۲ هزار گزی جنوب باختر قزوین واقع است...

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری و به تبع آن تاجکی که بیشتر با هویت تاجکان موجه است، در قرن چهارم هجری شناخته می شود، اما نه به این معنی که یک شبه زاده شده باشد. بل آثار کتبی آن که شامل اشعار و نوشته های زمخت و سُست اند و بعد ها به نام سبک خراسانی نامگذاری کرده اند- زیرا برای آن میزان بالای اصالت های غیر عربی می تراشند- با خصوصیاتی زاده می شود که تفاوت های لهجه یی آشکار با نمونه های فارسی دارد. البته باید بیافزایم که تفاوت های لهجه یی صرف به معنی تغییر آوایی کلمات یا مخرج ها نیست، بل تداخل زبانی نیز بالای آن ها اثر می گذارد.

در مرکز افغانستان که حوزه ی فرهنگی هزاره جات است، تفاوت های لهجه یی دری به قدری ست که بسیاری از کلمات آن برای دری زبانان مناطق دیگر اصلاً قابل درک نیستند. عین این شباهت در لهجه ی اصفهانی وجود دارد. لهجه یی فارسی اصفهانی در ایران، برای بقیه ی فارسی زبان های ایران، اکثراً غیر قابل فهم می باشد.

در سال های اخیر، بحث های کلیشه یی این که فارسی بگویم یا دری یا فارسی عمومیت دارد، کاملاً بازخوانی شده اند. در حالی که نیاز های سیاسی، ضرورت حفظ نام دری برای افغانستان را اهم می سازند، ساختار این زبان، مشکل آفریده است.

ایرانی ها از نیم قرن بدین سو تلاش کرده اند زبان به اصطلاح فارسی را به عنوان زبان مستقل در یونسکو ثبت کنند. سازمان جهانی یونسکو با تعریف ها و معیار های مشخص، تاکنون نام فارسی را به صفت زبان واحد و مستقل نپذیرفته و شاید هرگز نپذیرد.

می دانیم که در دسته بندی زبان ها، به زبانی کامل گفته می شود که اشتقاقی باشد. زبان فارسی، یک زبان ترکیبی با درصد بالای تداخل زبانی از ده ها زبان دیگر است. تنها عدم حضور عربی در آن، نه فقط این زبان را از پشتوانه ی فرهنگی(آثار کلاسیک) که حیثیت آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد، محروم می کند، بل باعث مـی شـود از کـارایی بلنـد نوشـتاری و گفتاری بماند. من در تحقیق جامع «دری یا بـه اصـطلاح فارسـی، زبـان مادری چه کسی؟»، ساختار، ضعف ها و دشواری های زبان به اصطلاح فارسی را تشریح کرده ام که به وضاحت نمایانگر واقعیـت هـایی سـت که این زبان به دلیل نبود بُنیه های کافی زبـانی، باعـث مغالطـه شـده تـا شاعران و نویسنده گان گذشته و کنونی به هر سیاقی کـه خواسـته انـد، آن را ته و بالا کنند.

این که تعریف بُنیه ی زبانی بر اساس تخلیق شاعران و نه زبان شناسـان، چه قدر موجه است، خطوط هنـری و علمـی را مشـخص مـی کنـد. در افغانستان ما حرف در این است که بقـای ارزش زبـان دری بـا تفکیـک آن از نام فارسی، موجه می باشد.

در یک نمایشنامه ی سراپا مسخره که فقط باعث شد ریـیس جمهـور را توهین کنند، آوردن نام فارسی در ارگ ریاست جمهوری، به مصـداق کفــری کــه از کعبــه برخیــزد، تمــام مــردم مــا را برآشــفت. البتــه فارس زده گان را کنار می گذارم که همزمان با اسـتفاده ی گسـترده از سخنان رییس جمهور که به تبـع آن هـا بـه او تـوهین مـی کننـد، حتـی کشور هایی را دچار تردید کردند که با تعریف ارزش هـای افغانسـتان، روز تا روز در همسـویی بیشـتر بـا مـا، بـه نفـع مـا ارتباطـات خـویش را گسترش می دهند. به این دلیل، نشر برنامه هایی به نام دری و جداسازی آن از فارسی، نه فقط از موارد خوب اند، بل بیرون آوردن یـک ارزش تاریخی از مفاهیم فارسیستی، نوعیـت تـاجکی برنامـه هـایی را نیـز مـی سازد که در بسیاری کشور ها به خاطر جمهوری تاجکستان، لحاظ مـی کنند.

امروزه هیچ چیزی مهم تر از منافع واحـد هـای سیاسـی نیسـت. اگـر در گذشته هایی که عدم هویت ملی و واحـد سیاسـی، تفکیـک بـه وجـود نمی آوردند، هرج و مرج نام ها و اصطلاحات مهم نبودند، نباید بـه نـام

(c) ketabton.com: The Digital Library

این که در گذشته فارسی گفته اند یا فارسی دری ساخته اند، با سیاست هایی همسو شویم که به ضرر ما می باشند. برعکس باید این سوال را همیشه مطرح کنیم که اگر در حوزه ی به اصطلاحات اشتراکات فارسی یا ایرانی عمداً شمار می شویم، چرا هویت ها و تاریخ ما را تحریف می کنند؟ در حالی که سرمایه گذاری های زیادی صورت می گیرند تا با تضعیف نام های افغان و دری، به ما ضربه بزنند، به فارسی بازی دامن می زنند.

من شک ندارم که برنامه ی خیانت فرهنگی «افغاستان، گهواره ی زبان فارسی دری» با خلط آن، اگر از یک سو جزو بازی های کثیف سیاسی برای کسب آرای سیاه، ارگ را به قماری وادار کرده بود که در چند نوبت دیگر تا سرحد زیر سوال بردن مشروعیت تاریخی ما(توهین به بزرگان افغان در کنر) نمونه دارد، بعضی عناصر خواب بُرده که در دگم فرهنگی، در خودشان رسوب کرده اند، برای آن که نمی توانند کار فرهنگی را بر اساس نیاز های روز تنظیم کنند و از جانبی القاب و اوصاف بسیار آن ها در گرو کسب افتخاراتی ست که در جعلیات به دست آورده اند، با خیانت واضح بعضی همتباران ما، فارسی را دوباره به ارگ آوردند. از همان زمان تا کنون، کفر برخاسته از ارگ، حتی در کشور هایی تاثیر منفی گذاشته که همانند شبکه ی جهانی بی بی سی، با ایجاد بی بی سی دری، به استقلالیت و تنوع فرهنگی و قومی کشور ها هرچه بیشتر ارج می گذارند.

در زیر، شرح تاریخی دری را بخوانید. این کوشش که امیدوارم ادامه یابد، همچنان نیاز به تبیین اصالت های ما را بیشتر می کند؛ هرچند با تحقیق «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟»، آرای خویش را آشکار کرده ایم، اما چون یک بخش مورد منازعه، برداشت از تاریخ کلاسیک است، در ذیل سعی کرده ام با اقتباس از صورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری این زبان، تشخیص آن را که به نام دری مجزا شناخته می شود، با تفصیل بیشتر ارائه کنم.
بار دیگر تاکید می کنم با شهرتی که زبان دری به نام های تاجکی و فارسی/ پارسی نیز دارد و متکلمان آن ها سوا از تفاوت های لهجه یی و تاثیرات قومی که گاه به حد بالا، فهم این زبان را مشکل می کنند، حداقل در صورت معمول نوشتاری(دستور تعمیم یافته) چند زبانه نیستند.
«در معنی کلمه ی دری، اختلاف است و در فرهنگ ها وجوه مختلف نگاشته اند. از آن جمله است که: گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است و طایفه ای بر آن هستند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می شده اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می آمدند و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند. یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند و حکم کرد تا در ممالک به این زبان سخن گویند و منسوب به دره را نیز گویند؛ همچو کبک دری و این به اعتبار خوشخانی هم می توان بوده باشد، زیرا که بهترین لغات فارسی، زبان دری است. (برهان قاطع، حرف دال)
از میان تقریر ها و توجیه های دیگر چیزی که بتوان پذیرفت، دو چیز است: یکی آن که در دربار و میان بزرگان در خانه و رجال مداین(تیسفون پایتخت ساسانی) به این زبان سخن می گفته باشند. دیگر آن که این زبان، زبان مردم خراسان و مشرق ایران و بلخ و بخارا و مرو بوده باشد و جمع بین این دو وجه نیز خالی از اشکال نیست و مسائلی که این دو وجه را تایید می کند و در زیر یاد می شود: روایت ابن الندیم از ابن مقفع است که گوید: زبان دری، لغت شهر های مداین است و در دربار پادشاه بدان زبان سخن می گفتند و لغات مشرق و بلخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آن غلبه دارد. برای تفصیل این روایت، رجوع کنید به مبحث مربوط به لهجه ها.

روایت یاقوت از حمزه ی بن الحسن و نص کتاب التنبیه ی حمزه که مطابق روایت ابن الندیم است، غالب عبارات فارسی که در کتب عربی از قول شاهنشاهان ساسانی و رجال آن عصر به عینه نقل شده است، به زبان دری است، نه به زبان پهلوی. از آن جمله عبارتی ست که جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد(طبع مصر، ص ۱۲۸) گوید: «و وقع عبدالله بن طاهر: من سعی رعی و من لزم المنام ری الاحلام، هذا المعنی سرقه من توقیعات انوشروانفانه یقول: هر ک روذ چرد، هرک خسپد خواب بیند» و باز هم جاحظ در کتاب التاج، عباراتی از شاهنشاهان ساسانی ذکر می کند؛ مثل «خرم خفتار» و غیره که همه به زبان دری است و نیز طبری عبارتی از قول اسماعیل ابن عامر، یکی از سرداران سپاه خراسان که مروان بن محمد، آخرین خلیفه ی اموی را دنبال کرد و در مصر به او رسید و مروان در آن جنگ به قتل آمد، گوید: اسمعیل به خراسانیان گفت: «دهید یا جوانکان!» و جای دیگر از قول همو گوید(طبری، ج ۳، حله ی ۳، ص ۶۵، طبع لیدن): «یا اهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید، برخیزید.» و این دو عبارت هم به زبان دری است. نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار(جلد ۱، ص ۱۴۹، طبع قاهره) در شرح رزم «وهرز سوا»(۱) با حبشیان در یمن، حکایتی ذکره کرده و گوید: «سواران ایرانی بر تیر های خود نام ها می نوشتند. گاه نام شاهنشاه، گاه نام خود سوار و گاه نام پسر و گاه نام زن. وهرز چون با صف حبشه برابر آمد، غلام را گفت تیری از ترکش برآور و فرامن ده! غلام، تیری برآورد و به دست سوار داد که بر آن تیر، نام زن وهرز نوشته شده بود. وهرز آن را به فال بد گرفت و به غلام گفت: تویی زن! و این فال بد به تو بازگردد! برگردان و تیری دیگر ده! غلام، تیر را به جعبه در انداخت و دست بزد و تیری دیگر برآورد و به دست خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

داد. چون وهرز نگریست، باز همان تیر بود! پس وهرز در فالی کـه زده بود به اندیشه رفت و ناگهان با خود گفت: زنان! (در اصل کتـاب عـین این کلمه را آورده، سپس گوید: و زنان بالفارسیه النساء) سـپس گفـت: زن آن!(یعنی بزن آن را) نیکو فالی ست این! ... الخ»

(۱) در عیون الاخبار، وهرز تقدیم راء بر زاء معجمه و در بعضی کتـب، وهرز به تقدیم زاء بر راء مهمله دیده شده و بایـد امـلای اخیـر درسـت باشد.

این داستان می رساند که وهرز به زبان دری، سخن می گفته است و یـا نقال سخنان آنان را تازیان به مناسبت آن که زبان بزرگـان ایـران، زبـان دری بوده است، به همان زبان شنیده و روایت کـرده انـد؛ چـه در زبـان پهلوی، زن را کن گویند و دختر را کنیـزک، ولـی فعـل زدن را بـا زاء معجمه آورند و در زبان پهلوی، بیرون آمدن نام منکوحه وهرز بـا فعـل «زن» جناس نباشد و این تجنیس تنها در زبان دری صـورت پـذیرد و از همه معتبرتر، روایتی ست که ابن قتیبـه در عیـون الاخبـار(ج ۴،ص ۹۱، طبع قاهره) از قول علی بن هشام آورده و گوید: در شهر مرو مردی بود که برای ما قصه های مبکی نقل می کرد و ما را می گریانیـد. سـپس از آستین طنبوری برآورده می خواند: ابا این تیمار باید انـدکی شـادی... و این عبارت هم که شعر هفت هجایی ست، بلاشک زبان دری ست و از این دست جمله های دری که از قول بزرگان عهد ساسـانی نقـل کـرده اند، در کتب تاریخ و ادب بسیار است و جمله هـای پهلـوی هـم در آن میان دیده می شود؛ لیکن غلبه با جمله های دری ست و از ایـن رو مـی توان رای ابن مقفع را تایید نمود.

دلیل قوی تری که به اثبات قول ابن مقفـع و صـاحبان فرهنـگ فارسـی داریم، انتشار زبان دری ست بار اول از جانب مشرق نیمـروز؛ زیـرا کـه می دانیم زبان عامه ی مردم مغرب ایـران، پهلـوی بـوده و غالـب کتـب دینی و ادبی و علمی که در آن حدود نبشته شده است، به زبـان پهلـوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوده است و شعر هایی هم که در مملکت جبال و همدان و آذربایجان و طبرستان مغرب ایران گفته می شد، تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری یا سایر زبان های محلی بود؛ لیکن قدیمی ترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله ی بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی و بسام کرد خارجی و غیره هم گفته شد، به زبان فصیح دری بود و سرود کرکوی بنا به روایت تاریخ سیستان(که خواه آن را ساخته ی پیش از اسلام و خواه ساخته ی اوایل یا بعد از اسلام بدانیم، برای مقصود ما تفاوتی ندارد) هم به زبان دری ست(رجوع کنید: تاریخ سیستان، طبع تهران، ص ۳۷) نه به زبان پهلوی. نیز قدیمی ترین کتب فارسی که از دوره ی اسلامی به دست ما رسیده یا خبر آن را شنیده ایم، مانند مقدمه ی شاهنامه ی ابی منصوری و بالطبع خود شاهنامه ی منثور، همو که قبل از نیمه ی دوم قرن چهارم هجری تدوین شده، و ترجمه ی تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو از طرف ابو علی محمد بن محمد البلعمی، وزیر منصور بن نوح سامانی به عمل آمده و ترجمه ی تفسیر طبری و حدودالعالم و گرشاسب نامه ی ابوالموید بلخی که تاریخ سیستان را مجمل التواریخ از روی آن فصول نقل کرده اند و نیز کتاب دیگر به نام عجایب البلدان، تالیف ابوالموید بلخی که نسخه ی ناقصی از آن موجود می باشد و کتاب الابنیه فی حقایق الادویه که شرح هر کدام خواهد آمد و همه به زبان فصیح و استوار و پخته شده ی دری نگارش یافته است، از کالای ادب و فرهنگ خراسان به شمار می رود و از پخته گی عبارات و استحکاک ترکیبات و شیرینی لفظ و معنی پیداست که نثر قدیم و پرورش یافته ی سالیان، بل که قرن های دور و دراز است و به مراتب از کتب های نثر پهلوی که شاید بعضی در همان قرن تالیف یافته است، پخته تر و جامع تر و از لحاظ تطور کامل تر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این معنی ظهور نظم و نثر دری که آثار رودکی و شهید و فردوسی و بلعمی و ابوالموید و تاریخ سیستان، نمونه ی زیبای آن است، می رساند که این زبان، لهجه ی خاص مردم خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز و زابلستان بوده است و مردم مغرب و مرکز و شمال و جنوب غربی ایران که تا دیری جز به پهلوی یا طبری، سخن نمی گفتند، بعد از نشر آثار ادبی دری از خراسان به سایر بلدان ایران، آنان نیز از این شیوه ی زیبا پیروی کردند و رفته رفته از اشعار فهلوی یا رازی یا طبری(۲) یا نثر طبری و پهلوی(چون اصل مرزبان نامه ی ویس و رامین) که در عصر دیالمه متداول بوده است، دست برداشتند و تابع سبک و لهجه ی شیرین و سهل المخرج دری گردیدند.

(۱) مانند اشعار علی فیروز و مسته مرد و فهلویات بابا طاهر و پیش از او اشعار بندار رازی و غیره...(رجوع کنید: رساله ی شعر در ایران، مجله ی مهر، سال پنجم، تالیف نگارنده)

(۲) شاید کسی اعتراف کند که سبب ظهور ننمودن شعر و نثر دری در مغرب ایران و شمال ایران پیش از ظهور ادب دری از خراسان، آن است که مغرب ایران و شمال و جنوب غربی آن به واسطه ی قرب جوار با بغداد، بیشتر از خراسان در زیر تاثیر سیاست و نفوذ لشکری و کشوری تازیان قرار داشته و به این جهت مجال و میدان و فرصتی برای گفتن شعر یا نوشتن نثر به دست نمی آورده اند و آن چه گفته و نوشته اند، به عربی بوده است. برخلاف خراسان و سیستان که به واسطه ی دور بودن از پایتخت دولت عرب و داشتن امیران مستقل و گردنکش، مجالی برای گفتن شعر و نوشتن کتاب به زبان ملی و نژادی خود به دست آورده اند.

این اعتراض وارد نیست، چه اولاً خراسان و سیستان نیز در زیر نفوذ مرکز خلافت تا دیری رنگ عربی به خود گرفته بود و ادبای آن سامان در سرودن شعر و تالیف کتاب به زبان عربی، دست کم از مردم سایر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهر های غربی و مرکزی و شمالی نداشتند و با مراجعه به «یتمه الدهر» ثعالبی و «دمیه القصر» باخرزی و «منشات» ابوبکر خوارزمی و بدیع الزمان همدانی و سایر ارباب براعت و اصحاب فضل، این معنی مبرهن می شود و شکی نیست که توجه سامانیان و بعضی از صفاریان و غزنویان به شعر عربی، کمتر از توجه آل بویه و صاحب ابن عباد و شمس المعالی نبوده است. به عوض در دربار عضدوالدویه و قابوس و صاحب نیز شاعران ایرانی مانند علی پیروزه و مسته مرد و بندار رازی و غضایر و منصور منطقی وجود داشتند. معذلک می بینیم که شعر و نثر دری بالطبیعه در خراسان به ظهور آمده و با اندک توجهی از طرف ملوک اطراف، شعراء و دبیران به گفتن شعر و پرداختن کتب به زبان دری استقبال کرده اند و در همان حال یک بیت شعر و یک رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غربی در قرن چهارم به وجود نیامده است: و اگر هم شعر یا کتابی دیده شده و یا ذکر آن رفته است، به زبان پهلوی یا طبری ست. مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه که به تدریج سبب فتوحات آن سلاطین در ری و جبال و گرگان و اصفهان و آمیختن فضلای شرق و غرب با یکدیگر و انتشار اشعار و کتب تاریخی و ادبی خراسان در سایر شهرستان های ایران و سیر دواوین شعر از خراسان به سایر نقاط ایران، زبان دری، زبان ادبی و علمی ایران شناخته شد و با تسلط دولت سلجوقی بر عراقین، این معنی قوت یافت و شعرای بزرگی پس از غضائری و قطران و ابوالمعالی رازی در اقطار شمالی و مرکزی و غربی این مملکت، پیدا شدند.

تاریخ قم، چند شاعر فارسی را که معاصر سامانیان بوده اند، در جلد اول کتاب سبک شناسی ملک الشعراء بهار ذکر کرده و شرح آن را به جلد دوم، محول نموده است، اما چون جلد دوم این کتاب در دست نیست، نمی دانیم که تاریخ حیات و سبک شعر آن ها از چه قرار است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرچه باشد باز اساس نظر ما را نمی تواند تغییر بدهد و حق تقدم را از خراسان سلب نماید.

مطلب دیگر که قول ابن مقفع را تایید می کند، باقی مانده ی لهجه ی های محلی ست که شرح آن از موضوع بحث ما که تاریخ تطور ادبیات دری ست، خارج می باشد، لیکن همین قدر کافی ست اشاره شود که هم امروز در خراسان، خاصه افغانستان و بخارا و تاجیکستان، نمونه های بارزی از طرز تلفظ زبان دری در روستا ها موجود است، اما در مرکز و غرب و جنوب ایران، آن جایی که ترکی نفوذ نکرده است، لهجه های محلی یا کردی و لری ست یا پهلوی شمالی یا پهلوی جنوبی. چنانی که زبان شهر و روستای اصفهان و فارس و نهاوند پُر است از لغات و اصطلاحات و حتی طرز ادای کلمات پهلوی از قبیل راست به کسر الف و «کو» به جای «که» و تلفظ «ا» به «ج» و حرف عطف و لغت «داد» به معنی «سن» در لغت «همداد» به معنی «همسن» که در فارس شایع و از لغات پهلوی ست و غیره و هیچ یک از این حرکت ها و ترکیبات در زبای دری نبوده و در خراسان نیز وجود ندارد. بالعکس بسا لغات و اصطلاحات و ترکیبات دری که در زبان پهلوی نیست، ولی میان مردم خراسان متداول است.

باری مهم ترین اسنادی که حکم قطعی در صحت روایت ابن الندیم و ابن مقفع و حمزه می دهند، «اوراق تورفان» و «بقیه الباقیه»ی کتب دینی مانویان هستند که مورد توجه و اعتنای خاورشناسان قرار گرفته و پس از دقت دریافته اند که این نوشته ها ریشه و پایه ی کهن زبان دری بوده و از لغت های بسیاری ترکیب یافته اند که خاص زبان مذکور و در شاخه ی پهلوی جنوبی، دگرگونه می باشند.

از اسناد نامبرده گویا شکلی نمانده باشد که زبان دری، خاص مردم خراسان و مشرق ایران بوده و در دربار تیسفون و در میان درباریان و رجال مملکت شاهنشاهی هم این زبان متداول بوده است. از این رو، آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

را دری گفتند؛ چه «در» به زبان ساسانی به معنی پایتخت و دربار است و اگر کبک دری منسوب به دره است، دلیل این نتواند بود که زبان دری به معنی دربار یا پایتخت نباشد و تواند بود که این دو لفظ هر یک به یک مفهوم دیگر معنی دهند و الزامی در یکی بودن هر دو لفظ نداریم. بنا بر این، سوالی باقی می ماند که چه طور شده است که زبان مشرق ایران در مغرب آن کشور، درباری شده است؟ شاید جواب این باشد که در عهد آزرمی و پوران و یزد گرد، این زبان به همراهی پهلویان، یعنی اتباع فرخ هرمز، پدر رستم که همه از خراسان بودند و طبری، آنان را فهلویان نام می برد، به دربار تیسفون راه یافته و در مدت طولانی نفوذ آن طایفه در پایتخت، این زبان نیز در دربار ریشه دوانیده است و مصادف با دخول تازیان در مداین، زبان دری در دربار شایع بوده است.(متاسفانه ابهام که از اسطوره ریشه می گیرد، شناخت اصالت های دری یا به اصطلاح فارسی را خیلی دشوار می سازد. م.ع)

عقیده ی دیگری هم در وجه تسمیه ی دری هست که گویا هنوز دلیل قطعی برای تحقیق آن در دست نداشته ایم و آن این است که دری، مخفف تخاری باشد که خا به ها هوز(مطابق قاعده ی زبان فارسی) بدل شده و الف آن به فتحه بدل گردیده(تهری) و با تبدیل تا به دال که معمول به زبان فارسی ست، دهری و بالاخره دری شده باشد؛ چه تخار ها مردم ایرانی بودند و پس از کوچ کردن از حدود تبت، وارد خاک بلخ و نواحی مرکزی افغانستان امروزی شدند و تخارستان به نام آنان نامبردار گشت.(دانشمند ایرانی، تخاری ها را ایرانی هایی می داند که «پس از کوچ کردن از حدود تبت»، تخارستان را ساخته اند. باز هم عطف توجه می دهم که تبت در حدود ایران اسطوره یی نبوده است. م.ع)

هرچند بعضی خاورشناسان، زبان تخاری را جزء دسته ای از زبان های هند و اروپایی از طبقه ی سانتوم می شمارند و اگر این معنی محقق

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود، وجه تسمیه ی اخیر باطل می شود و یا تاریخ این تسمیه به وقتی تنزل می کند که تخار ها در نواحی بلخ ساکن شده و زبان آن ها با زبان سغدی، مخلوط شده است.

به هر صورت، در این که زبان دری از لهجه های شرق است، شکی نیست؛ خواه در اصل آن را تخاری و خواه منسوب به دربار بدانیم و خواه ماخذ دیگری برای وجه تسمیه ی آن فرض کنیم.

تخار ها طایفه ای از ایرانیان بودند که در قرون قدیمه و قبل از مهاجمات هون ها و ترکان آلتایی به ماوراءالنهر، در حدود مرز های ایران و تبت ساکن بودند و زبان آنان شاخه ای از زبان ایران بود و مانی، پسر فدیک در میان آن جماعت می زیسته و از این رو او را چینی نامیده اند.

پس از هجوم مردم آلتایی به حدود مذکور که از آن پس به ترکستان موسوم شد، تخار ها کوچ کرده به داخل ایران آمدند و در حدود بلخ و بدخشان و غور سکنی گزیدند و نام تخارستان را از خود به آن نواحی دادند.(به ویژه در غور، نام تخارستان معمول نیست. م.ع)

جاحظ در البیان و التبیین، ج ۳، ص ۶، روایتی دارد که اگر غلط نباشد، مایه ی تحیر است و آن چنین است که از قول شعوبیه گوید: «و قد علمنا اخطب الناس الفرس و اخطب الفرس اهل فارس و اعذبهم کلاماً و اسهل هم مخرجاً و احسنهم ولائاً و اشدهم فیه تحنکا اهل مرو و افصهم باالفارسیه الدریه و اللغه اهل قصبه الاهواز» و معلوم نیست چه گونه مردم اهواز در لغت دری و پهلوی که هر دو سوای زبان خودشان بوده است، افصح بوده اند؟ مگر معتقد شویم که غلط است و اصل چنین باشد که «واشدهم فیه تحنکا و افصحهم باالفارسیه الدریه اهل مرو و باللغه الفهلویه اهل قصبه الاهواز» که در صورت صحت این فرض، باز عقیده ی ابن مقفع تایید شده است.» (رساله ی زبان ایرانی، نسخه ی مجازی، سال ۱۳۸۹ش، از صفحه ی ۲ الی ۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

رضا علوی:

۱- پرفیسور محمد حیدر ژوبل، استاد قبلی دانشکده ی ادبیات دانشگاه کابل و مولف کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» در ص۲۲، کابل، چاپ سال ۱۳۳۶ش می نویسد: «زبان دری، تاریخی چیز کم دو هزار سال دارد. در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان به وجود آمده... نخست زبان مردم خراسان بوده و بعداً انتشار آن به غرب(ایران امروز) صورت گرفته است.»

۲- عبدالحی حبیبی، پژوهشگری که از جملهء مفاخر زبان پشتو نیز است، در کتاب با ارزش خود «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» در صص ۷۳۸-۷۳۹، کابل، چاپ سال ۱۳۵۷ش می نویسد: «کشف کتیبه های بغلان که با رسم الخط یونانی و با زبان تخاری یا دری قدیم نوشته شده، کاملاً پرده از روی حقایق برداشت و حدسیات و تخمین های دانشمندانی را که فارسی و دری را از منشأی پهلوی ساسانی و گاهی مولود مختلط پهلوی و عربی و غیره می دانستند، باطل نمود.»

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از پهلوی نزائیده و اکنون «یک سند قوی و واضح را پیدا کرده»(سنگ نبشتهء بغلان و سرخ کوتل) بل که در مدت یک هزار و هشت صد سال تا دو هزار سال پیش از این، زبان تکلم و تحریر و ادب دربار بوده... کشف سنگ نبشتهء گرانبها، تحولی را در علم زبان‌شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد و عقاید کهنه را متزلزل می گرداند. زبان دری به شکلی که در این نوشته ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی، یعنی دو هزار سال قبل وجود داشت.

ایشان در مجله ی آریانا، شماره ی سوم سال ۱۳۷۷ش، ص۵۸ در شرح هفت کتیبه ی قدیم می نویسد که: «کتیبهء سرخ کوتل بغلان که در حدود ۱۶۰ میلادی به زبان تخاری(دری قدیم) نوشته شده است، نشان می دهد که زبان دری، قبل از ورود اعراب به این

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرزمین رایج بوده است و جرو بحث مورخین و باستان شناسان که عمدتاً در حاشیهء غربی و جنوب غربی قلمرو زبان فارسی متمرکز است، نتیجه‌ای نداد؛ زیرا در حدود مذکور، زبان پهلوی، رایج بوده است.»

۳- پرفیسور عبدالاحمد جاوید، رییس قبلی دانشگاه کابل و پژوهشگر برجسته ی ادبیات و زبان فارسی در مجله ی آریانا- برونمرزی، شماره ی ۴، سویدن، سال ۱۳۷۸ش، ص۸ می نویسد: «وجود زبان دری پیش از اسلام ثابت است. از قرن اول و دوم، به جز چند شعر هجائی، آثار دیگری به ما نرسیده، اما در قرن سوم است که گوینده گانی در بلخ، بخارا، هرات وسیستان پدید آمدند و بنیان ادب دری را گذاشتند. چنان چه در آن روزگار یک بیت شعر، یک رساله و یا یک کتاب در سراسر ایران امروز به وجود نیامده و اصولاً هم نباید باشد.»

حالا نظرات شخصیت های ادبی و فرهنگی شناخته شده ی ایران در مورد زبان دری را برمی شماریم:

۴- سعید نفیسی، استاد قبلی دانشگاه تهران و نویسنده و شاعر برجسته ی ایران در «فرهنگ های فارسی»، ص ۶۹ می نویسد: «... به دلایل بسیار بر من مسلم است که سرزمین اصلی زبان دری، خراسان و ماوراءالنهر بوده... و بعداً زبان دری در نواحی ایران که قلمرو اصلی آن نبوده، انتشار یافت...»

۵- دکتر جلال متینی، مدیر مجله ی ایران شناسی و محقق ایران شناس و شاهنامه ی فردوسی در آن مجله در شماره ی ۲ سال ۲۰۰۲م می نویسد که: «زادگاه زبان و ادب فارسی در قرن سوم و چهارم هجری، خراسان و ماوراءالنهر(فرارود) است. نیز زبان فارسی، زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر در قرن سوم و چهارم هجری در طی هشت تا نه قرن به سراسر ایران و سرزمین های غیر ایرانی، آناطولی، شبه قارهء هند و بالکان و چین، راه یافت.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶- ذبیح الله صفا، پژوهشگر و نویسنده و استاد ممتاز دانشگاه تهران و نیز مولف کتاب «تاریخ ادبیات ایران» در کتاب «گنج سخن»، تهران، چاپ سال ۱۳۲۹ش، ص ۲۸ می نویسد که: «همین زبان[دری] همچنانی که می دانیم در نخستین روزگاران ادب فارسی، علاوه بر دری، پارسی و یا پارسی دری هم نامیده می‌شد و و پارسی در این جا مقابل عربی و تازی یا ترکی ست، نه به معنای زبانی که منشای آن ولایت فارس باشد. قول خاورشناسانی که فقط به اکتفا بر تسمیهء ظاهری این زبان، آن را از سرزمین فارس دانسته اند، به کلی باطل و حاکی از جهل آنان است و همچنین این کردار بعضی‌ها که می کوشند دری و پارسی را از یکدیگر متمایز و جدا شمارند. حال آن که پارسی، دری ست و دری، پارسی ست. در نتیجه معلوم می شود که زبان دری، برخاسته و پرورش یافتهء سرزمینی به نام افغانستان است و با وجود این که تجاوز امپراطوری قدرتمند عرب ها به نام گسترش اسلام و عربی سازی زبان و فرهنگ سرزمین های فتح شده یکی از اصل های اول بوده است، اما زبان دری با وجود فضای به شدت اختناق حاکم زبان دین و دولت که عربی بوده و صد ها سال ظالمانه بر پیکر آن جولان زده است، خود را حفظ کرده و در بستر تاریخ، جوانه های سبز خود را در دل دره و کوه این سرزمین حفظ کرده و با رشته های قوی، نه تنها خود را بل که خیلی از زبان های محلی و لهجه های متعدد را در برابر خطر نابودی، سپر شده است.» در ایران تا نیمه ی قرن چهارم با همان زبان پهلوی تکلم می کردند. در کتب تاریخ عرب پس از قرن اول هجری، عرب ها در ثبت سرزمین فتح شده ی شرقی همیشه الفارسیه و الدریه را رعایت کرده اند.

از دلایل تغییر نام که زبان دری به هویت اصلی خود برگشت، سیاست ها و فعالیت های فرهنگستان فارسی زمان پهلوی ها نیز بودند. بالاخره این تحریکات، حکومات افغانستان را هم راحت نگذاشتند و آن ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسماً نام دری را که اصالت آن را می سازد، در قانون اساسی سال ۱۳۴۲ش ثبت کردند.

شرح تصاویر:

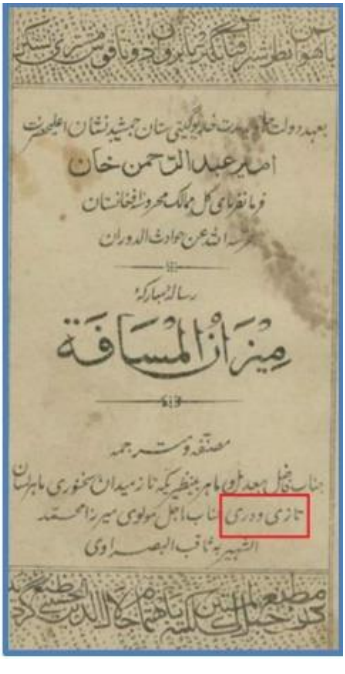
پُست صحرا کریمی، دختر با استعداد و وطن دوست افغان که اکنون رییس موسسه ی دولتی افغان فلم است و عکس روی جلد یک کتاب چاپ زمان امارت مرحوم اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان(رح) که نام دری به نام لسان/ زبان در آن به وضاحت خوانده می شود. از چنین کتاب هایی که در زمان امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و شاه امان الله منتشر شده اند، به ده ها عنوان وجود دارند. بعضی آن ها در هند نیز به چاپ رسیده اند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «دری افغانی» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12780





مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام دری

وصف زبان دری به چند نام، دشواری های انتساب آن را بیشتر ساخته است. اولاً این که هرگز نمی تواند منحصر به یک قوم باشد. در تحقیق جامع «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟»، خواندیم که زبان ترکیبی دری، منشه ی قوم خاص ندارد، اما تقابل سیاسی و اختیار روش های تحریف تاریخ که در حوزه ی ما به خصوص با امارت منفور سامانیان ایجاد شده، گونه ای از تاریخ نویسی را ذهنی ساخت که هرچند در تمام زمینه های زبان شناسی، باستان شناسی و جامعه شناسی، ابهام می آفریند، اما با خلق انبوه جعلیات، ذهنیت هایی را ایجاد کرده که امروزه، بیش از همه با ظرفیت بشری و فرهنگی اقلیت قومی تاجک، مجوس یا فارس، همخوانی ندارد؛ زیرا فقر سیاسی این عناصر(نبود حکومت های متوالی و کثیر) مشهود است. بنا بر این، خلط مفاهیم غلط و تحریف شده، مثلاً در عرصه ی زبان دری، نام این پدیده ی ترکیبی را دچار ظن می سازد.

در سالیان اخیر در جمهوری کمونیست تاجکستان، سعی شده، به خاطر رفع ابهام بی زبانی اقلیت تاجک، حداقل با رسمیت نام تاجکی، برای آن شهرت بسازند. به هر صورت، هنوز هم معمای چند نامه بودن زبان دری، کاملاً حل نشده است؛ هرچند با تحلیل زبان شناسی، ثابت کرده ایم که ترکیبی بودن آن به این گمان کمک کرده تا به اثر ساختار متعدد زبان های دیگر، نتواند کاملاً متمایز شمرده شود. آن چه به نام فارسی به آن پیوند می زنند، بیشتر حاوی چند لغتی ست که در کتیبی های هخامنشی، شباهت هایی با بعضی لغات دری دارند. اشراف به این موضوع، اعراب فاتح را در تعریف نام دری به فارسی، به اشتباه انداخته است. یکی از نظریات وجه تسمیه ی دری به فارسی نیز همین است. ع.م بیانی، نویسنده ی ایرانی، می نویسند: «زبانی که در ایران امروزی از شرق خراسان برآمده و در مرکز، جنوب و غرب، توسعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده شده است، در اصل «دری» نام دارد، امّا چون اعراب، حاکمان ساسانی را که اهل پارس(استان فارس امروزی) بودند، «فارسی»، یعنی اهل فارس می گفتند، به زبان‌های غیرعربی مثل «پهلوی» و «دری» که گرامر و ساختار تحلیلی و تقریباً یکسان داشتند نیز زبان فارسی نام نهادند.

در حقیقت «فارسی»، یعنی منسوب به سرزمین فارس(پارس) و پارس، نام یک قبیله ی کوچکی بوده که در جنوب ایران، حکومتی تشکیل دادند که جدیداً به تقلید از اروپائیان به «هخامنشی»، موسوم شان می کنند.

خیلی عجیب است! برخلاف صاحبان اصلی زبان در تخارستان و ماوراءالنهر و بلخ و بامیان و افغانستان و تاجکستان که زبان شان را «دری» می‌نامند، نویسنده گان و دیوانیان عرب و عربی خوانده گان خراسان، این زبان را «فارسی» نامیدند.

زبان دری یا همان زبانی که امروزه به «فارسی» موسوم شده است، از زبان های مهم و گوناگون تأثیر گرفته و عناصری از آن‌ها را در خود وارد کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان و نام دری،
زاده گان دربار سامانی

مجموعه ی واژه گانی که امروزه به نام زبان دری یا به اصطلاح فارسی، کلیت شده اند، به عنوان یک پدیده ی سیاسی در برابر فرهنگ اسلامی و حضور اعراب، هزار سال پیش در دربار سلسله ی سامانی یا زارعان و پیشه ورانی که از افول قدرت خلافت سود می جستند(دهگان/ دهقان)، ساخته و پرداخته شد. این زبان با نام دری، از همین جا، سیر خویش را آغاز می کند.

سلسله ی سامانی به عنوان نخستین سلسله ی مردمان منطقه، پس از حضور اسلام و اعراب، پی آن برآمد تا با ایجاد ذهنیت های منفی از طریق کار فکری، سهمی داشته باشد تا زیر سایه ی خلیفه و خلافت، گم نشود. در این فرصت، بسا از پیروان ادیان قدیمی و مخالفان اسلام که بیشتر در ردیف پیروان دین زشت زردشتی قرار داشتند، بعدتر با همدستانی و همفکری، گروه معروف به شعوبیه را در جغرافیای خراسان یا یکی از مهمترین مناطق تولید برنامه های ضد اسلامی که امروزه به نادرستی در پیوند با فرهنگ اسلامی عنوان می شود، تشکیل می دهند.

شعوبیه، کوشیدند در گام نخست با ایجاد زبان و بعدتر با آفرینش جعلیات تاریخی همانند شاهنامه ها، پیوند مسلمانان با قرآن و تمدن اسلامی را خدشه دار ساخته و در بستر تظاهر، بنیان هایی را به میان آورند که پس از هزار سال، انواع راسیسم جهان سوم نیز شمرده می شوند.

زبان دری یا به اصطلاح فارسی که با اندکی از دارایی های زبان باختری و بیشتر با سهمی که از ده ها زبان از جمله زبان عربی یافته است، در یک ستیز سیاسی با اسلام و اعراب، با حمایت ترکان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

جا افتاده گی رسمیات و بالاخره با همت و روشنگری های پشتون ها، در افغانستان ما و در سطح منطقه ی رواج آن، باقی می ماند.
تحلیل تاریخی سیر زبان دری، نشان می دهد که کلمه ی فارسی یا پارسی که امروزه جزو دستور کار فارسیسم ایران در ده ها کتاب و اثر تاریخی نیز جعل شده، پس از آن به عنوان اسم این زبان، غلط معروف می شود که پیروان دین زردشتی که در دو سوی آمو و جغرافیای ایران کنونی زنده گی می کردند، با این زبان آشنا می شوند و به اثر مواجهه و تقابل، به ویژه با جامعه ی فرهنگی عرب، همچنان که هویت قومی پارس یا فارس را اختیار می کنند، غلط معروف زبان پارسی یا معربش(فارسی) را نیز ایجاد کرده اند.
نبود نفس مسئله در مقوله ای که به نام زبان دری یا فارسی نامیده می شود، این زبان را در تنگناهای زیادی قرار داده که حداقل یک سده کار برای ساخت یک دستور زبان درست و معیاری نیز برای آن، همواره ناکام مانده است.
کوشش های ایرانیان برای رسمیت جهانی این زبان نیز به جایی نرسید و گفته می شود که سازمان یونسکو، این زبان را در حد یک لهجه ی زبان عربی پذیرفته است.
شاید بزرگترین دشواری زبان دری یا به اصطلاح فارسی، همین عنصر سیاسی باشد که می رود این زبان را که عقیم شناخته می شود و توان سازگاری و همسویی با زمان و نیاز های زبانی را ندارد، در بستری که دیگر سال هاست با آلوده گی سره سازی و حتی با برچسپ های میراث های خاص قومی، محدود می شود، در آینده ی نه چندان دور، معدود به مردمانی کند که از درک مسئله ی تنوع قومی عاجز آمدند و خودشان را در خواب های کلیت های متجانس، از مردمان، اقوام و فرهنگ هایی که در واقع دری و ادبیات دری، مدیون آنان است

(c) ketabton.com: The Digital Library

(اعراب، ترکان، پشتون ها و...)، دور می کنند. آنان در اخیر این راه در جغرافیا های کوچک اقلیت ها، محدود خواهند شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام دری در نشرات قدیمی افغانی

دری، مسجل ترین نام در شناخت تنوع فرهنگی افغانستان در جهان است. این که وفرت استعمال این نام در آثار مختلفی در جغرافیای رواج آن آمده، مسئله ی دیگر می شود، اما انتخاب آن برای رسمیات فرهنگی افغانستان، از نیم قرن به این سو، ما را متوجه می کند که در حفظ آن، کوشا باشیم.

فشار مضاعف برای حذف نام ها در تجربه ای که به نام دیموکراسی وارداتی بیش از یک دهه ای اخیر کردیم، ثابت می کند ثابت قدمی فرهنگیان ما در کاربرد و نگه داشت نام ها و ترمینالوژی ملی، چه قدر مهم می باشد. در واقع، نام های جا افتاده و رسمی، جزو مقوله ها و مولفه های حقوقی واحد های سیاسی، تذکره یا معرفی نامه هایی اند که در ملاحظات منافع ملی، اجازه نمی دهند زیر سایه ی به اصطلاح اشتراکات فرهنگی، درز ها و حفره های ایجاد شده در اغتشاش فکری، وحدت اندیشه در کلیت ملت و مملکت را آسیب بزنند.

متاسفانه وضع زار حاکمیت با ضعف اقتدار ملی، سیاست های بیرونی را در ایجاد هرج و مرج داخلی جهت برنامه ها و اجندا هایی که درصد بالای آن ها با رونمایی افتضاحات نشان دادند بدون زمینه ی تاریخی و توجیه منطقی، چیزی شبیه بازی و نمایش شده اند، هویت ستیزی ملی را به سطح کوچه و بازار می کشاند. سلوک زشت در شرایطی که اولویت های ما اتحاد و اتفاق است، مملکت را در فشار ناشی از دو سوی ستیز مدنی و مسلحانه، قید می سازد تا در چهار راه افکار، از بسیج مردم در کنار هم، درمانده شویم.

رخ دیگر این حقیقت که از تعدیل و حذف نام های جا افتاده و جهانی ما، انحراف تاریخ به نفع گروهک هایی صورت می گیرد که در وزن پایین، نه درک دارند و نه به درستی واقف می شوند طرح آنان برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

حذف واقعیت های افغانی با ظرفیت های بشری ناچیز و تجربه ی حضور سیاسی ناکام، به جایی نمی رسد، تفسیر، توجیه و تحلیل اسمایی را بیشتر می کند که در رسمیات داخلی و خارجی، وحدت افغانستان را در کلیت فرهنگ افغان، مسجل کرده اند.

ستیز برای حذف و دلیل برای ابقا، دو بُعد قضایای متعدد فرهنگی و سیاسی در افغانستان شده است که خوشبختانه در هیچ عرصه ی آن، مقال اصالت ها و واقعیت های ما خالی نمی مانند؛ اما به اثر چرخش و تنوع رقابت، ضرورت این که پاسخگویی نیز متنوع باشد، ناگزیر می کند در هیچ موردی کوتاه نیایم.

ضم این مقاله، دو سند یا دو تصویر از واقعیت های مسجل نام دری در نشرات قدیمی، اما معاصر افغانستان را آورده ام که افغانستان دوستان، وقتی درگیر تنوع ستیز شوند، استفاده کنند.

باوجود وفرت منابع، آثار و حقیقتی که اکنون نام دری را برای افغانستان و افغانان، جهانی ساخته است، مخالفان کوتاه فکر، به ویژه در خط فارسیسم، به اثر تعابیر قومی، می کوشند با حذف دری، نام فارسی یا پارسی یا این غلط معروف برای دری را با چشم دوزی بر رواج آن، در عقب هویت قومی بیاندازند. با فارسی سازی دری، گویا واقعیت های متلکمان به این زبان، در حالی که مسئله ی قومی آنان وضاحت دارد، بی فکران ساده لو را تشویق کرده که اگر دری، فارسی شد، در صورت دیگر تعریف قومی(فارس) آنان ظرفیت بشری قابل ملاحظه ای در سطوح سیاسی و مزایای آن به دست می آورند. به این دلیل، کسی از این جماعت بی خرد، پیشنهاد کرده بود احصائیه ی نفوس افغانستان را بر اساس گستره ی متکلمان زبان در نظر بگیرند. بر این اساس، هزاره گان یا پشتون های دری زبان یا مردمانی که هویت های قومی مشخص دارند، اما دری گو اند، در تذکره ی خویش «تعویض» می شوند(تاجک). این که چه قدر بر این ادعا ها می توان طنز، سرکس،

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزل و هجو نوشت، در فرصت های بعدی، خواهم پرداخت، اما در این جا حداقل وقتی می دانیم واقعیت فرهنگی دری در دنیای مجازی و ملموس، همه جا با نام افغانان و افغانستان می آید، صرف نظر از هزاره ی قدمت آن، حالا که بیش از نیم قرن در کنار پشتو، انعکاس جهانی فرهنگ ما در دنیاست، خوب است در تمام اشکال ثبوت آن، سند داشته باشیم.

دوگانه گی و کثرت استعمال دری و فارسی تا زمانی که در دهه ی ۶۰ میلادی، نام دری را در رسمیات آوردند، با وجود استفاده ی عام نام فارسی در میان توده های بی سواد، اما هرگز باعث نشد دری، مستعمل و در نظر نباشد. عموماً در ستیز سخیف وقتی در برابر انبوه ادله و سند نام دری، کم می آورند، سراغ جلد کتاب هایی می روند که کسی منکر نیست در بیش از یک قرن نشرات افغانی، نام فارسی وجود نداشته باشد، اما این ترفند، زمانی به معنی تعصب می شود که می بینیم، دری را با تمام واقعیت های آن، نادیده می گیرند.

ظاهراً تاریخ دری که در تمامی آثار قدما، وجود دارد، رقیب خوبی برای جلد کتاب هایی نبوده است که در جدل شبکه های اجتماعی، بار ها دیده ایم با کاپی- پیست به زودی به سراغ افغانان دری دوست می آیند. برای این که این مقال نیز خالی نماند، از میان ده ها جلد کتابی که رقبای چاپی نام فارسی در نشرات افغانی اند، تصاویر جلد های دو کتاب زمان امیر عبدالرحمن خان را می آورم که به قول دوستان، ده ها نمونه ی دیگر نیز دارند. استفاده از این دو سند تاریخی، ضم بحث دری نیست. بل به گونه ی خیلی ساده، در برابر جلد کتاب هایی قرار می گیرد که با نام فارسی، منتشر می شده اند.

در جلد کتاب های «بصیره الزارعین» و «میزان المسافه»، هرچند با عناوین عربی، غنای زبان دری از زبان های دیگر را نشان می دهند، اما با متن دری که در امارت امیر عبدالرحمن خان منتشر شده اند، نام دری

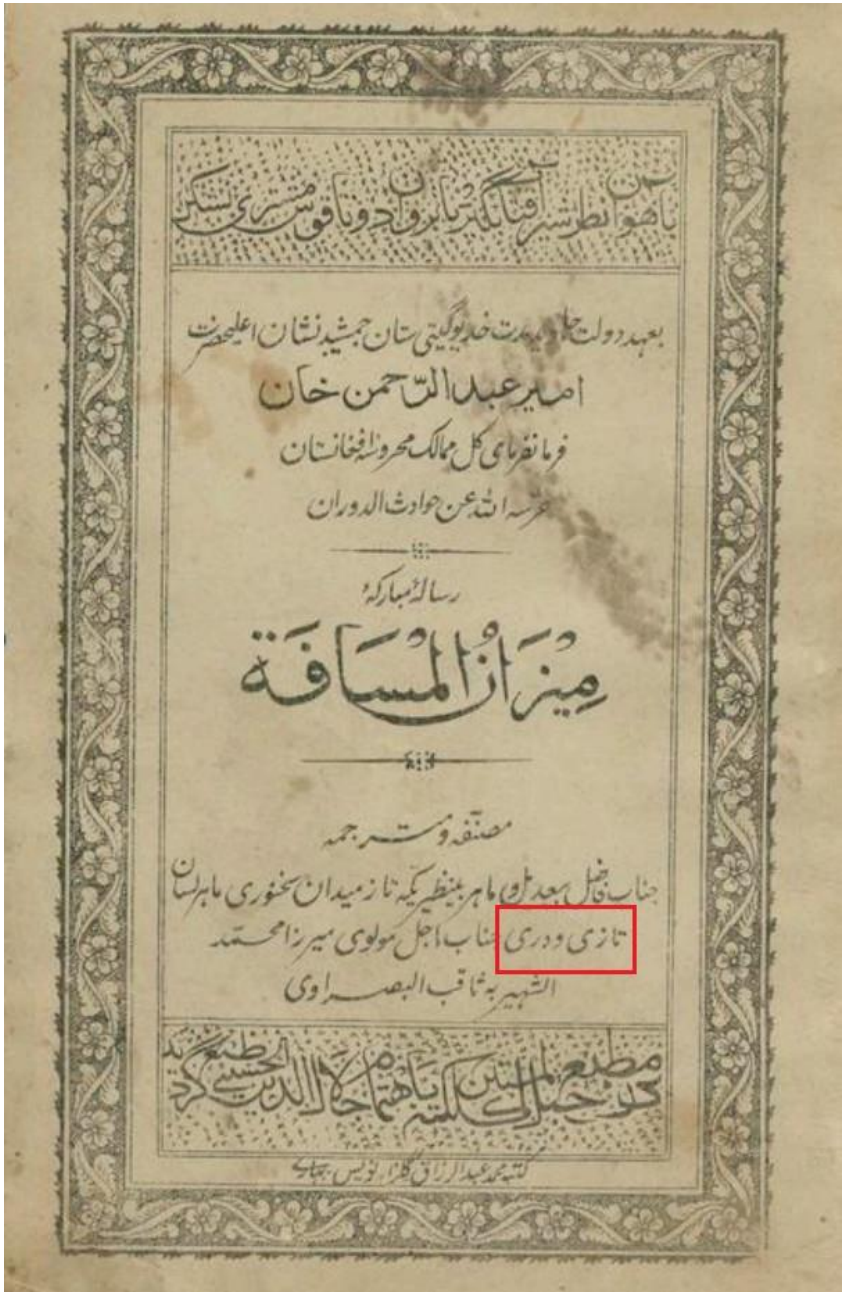
(c) ketabton.com: The Digital Library

در کنار تازی(عربی) به وضاحت خوانده می شود. این نمونه در میان ده ها نمونه ی دیگر، صورت ساده از فهم مسئله ای ست که چه گونه در موقعیت دو گانه، تا زمانی که رسمیت دری مسجل می شود، در حوزه ی کار فرهنگی و تعلیمی ما وجود داشته است.

فرهنگیان افغان در یک قرن قبل، به خوبی از اصلیت دری آگاه بودند و بدون شک در زمان نیاز شدید به تعریف موضع ما، انتخاب و گزینش این نام در تفکر فرهنگیان و مردم ما در گذشته، نقش بسته بود.

به هر صورت، ساده ترین استفاده از اسناد این مقاله، کاپی- پیست در زمان جدل شبکه های اجتماعی ست. هر جا فارسی بازی کردند، رخ دری را نشان دهید! در بیش از یک قرن قبل، از این نمونه های نشرات قدیمی افغانی مزین به نام دری، خیلی وجود دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



یا هو من نظر شرر آفتاب قدرتش بر روان و روانها فوق مشتری نشتر

بعهد دولت جاوید مدت خدیو گیتی ستان جمشید نشان اعلیحضرت

امیر عبد الرحمن خان

فرمانفرمای کل ممالک محروسهٔ افغانستان

خلد الله عن حوادث الدوران

رسالهٔ مبارکه

میزان المسافة

مصنفه و مترجمه

جناب فاضل بعدیل ماهر بینظیر یکه تاز میدان سخنوری ماهر لسان

تازی و دری جناب اجل مولوی میرزا محمد

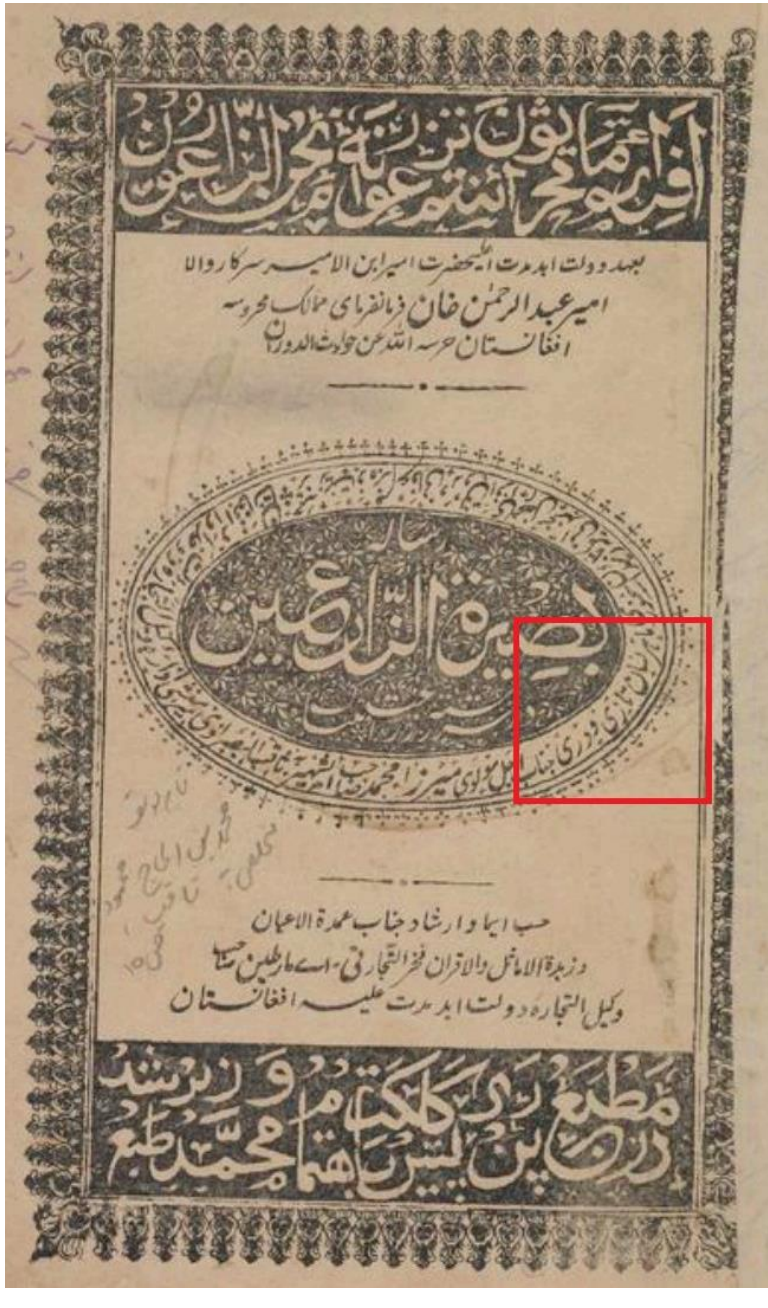
الشهیر به ثاقب البصراوی

در مطبع جلالی کلکته باهتمام حاجی جلال الدین الحسینی طبع گردید

کتبه محمد عبد الرزاق کلرنویس جهاز

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library

سره سازی زبان دری
(کمیدی فرهنگی)

زبان دری، مجموعه ای ست از واژه گـان عربـی، ترکـی و ده هـا زبـان دیگر که در تقابل تاریخی جریان های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بـه وجود آمده است. پیش از آن که زبانی با معیار های زبان شناسی باشـد، مخلوطی از تعامل اقوام، گروه ها، برنامه ها و اندیشه هاست. بـر اسـاس همین ویژه گی که ما را در بحث زبان شناسی با دشواری رو به رو مـی کند، تمام برنامه های دستوری، پالایش و به اصطلاح سـره سـازی ایـن زبان، بدون نتیجه ی دلخواه، ابهام می آفرینند و پافشاری برای ارائـه ی نمونه ی بدون آلایش، محدویت هایی را به میان می آورد که حاصـلی جز زیان ندارند.

از زمان ایجاد فرهنگستان زبان فارسی در ایران که حدود هشتاد سال را در بـر مـی گیـرد، زبـان دری یـا بـه اصـطلاح فارسـی، در هیـاهوی ناسیونالیسم، رنگ به رنگ شده اسـت و بـدون آن کـه بهـره ای داشـته باشد، از ویژه گی فراملتی آن(حضور واژه گان غیـر دری) کاسـته مـی شود. تعدادی نادان سرخورده در عقـب مـانی هـای خـویش، شـادان از تعدی های غیر منطقی، باور کرده اند که سره سازی زبان دری، کـاری در جهت پالایش فرهنگی ست.

زبان دری با ویژه گی حضور واژه گان غیر دری، زمـانی کـه در مسـیر سره سازی قرار می گیرد، به جز این که نفوذش را جهت افهام و تفهیم از دست دهد و پیوندش با میراث های ادبی گذشـته، قطـع شـود، نفعـی زیاده تر از چند واژه ی بی پدر و مادر(بی ریشه) نبرده اسـت. اگـر ایـن تحمیل نابخردانه(سره سازی) او را یاور شود، نسلی که در ده تـا بیسـت سال آینده، میراث دار زبان دری می شود در فهم ادبیات به جا مانده ی دری، نیازمند ده ها فرهنگ لغت خواهند شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیشترین تولیدات سره سازی زبان دری، در ایران صورت گرفته اند که به شدت متاثر از سیاست های آلوده ی قومی اند و با صدور انبوه امتعه ی ایرانی به افغانستان، جامعه ی فرهنگی افغانان را که به خاطر مصایب پی هم، از موضع معقول دور رانده شده اند، در پی آمد های مخرب خویش، منحرف می سازد.

شمار زیادی از همان در حدود هشتاد یا نود واژه ای که توام با حاکمیت جدید قومی در ایران(اقلیت فارس) از همین مدت زمانی (هشتاد سال) سوده جسته، نه تنها توجیه منطقی در مبحث زبان ندارند، بل تعصباتی اند موازی با برنامه های قومی که به نمایش گذاشته می شوند.

به استثنای چند مشتق و کلماتی که مصدری اند، یافتن ریشه ی کلمات رایانه، موشک، پدافند، همایش و ده های دیگر که بسیاری در شکل ارتش، حتی کمترین ارتباطی با زبان دری ندارند، کاری به دشواری فهم سایر مقولات فارسیسم است.

هنوز سطر به سطر پژوهش یکی از ناموران ایرانی در زبان فارسی را به یاد دارم که با طرح «فارسی، زبان عقیم»، هشدار داده بود باید از خلسه ی شیرینی و شیرین زبانی گذشت و خود را جهت مواجعه با خطرات احتمالی در برابر زبان دری یا به اصطلاح فارسی، آماده ساخت.

پروفیسور رضا باطنی که از بزرگان زبان شناس ایران است، با ارائه ی پژوهش «فارسی، زبان عقیم»، همان دریچه ای را نیز گشود که واقعیت های زبان دری را در بحث زبان شناسی تحلیل می کند و در واقع نتیجه اش این است که وارد کردن عنصر تعصب در بحث زبان دری که بدون پشتوانه ی اساسات علمی باشد، سرنوشت این زبان عجیب و غریب یا مخلوطی از تعامل اقوام را به ناکجا آباد می کشاند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر اساس تعریفی که در آغاز این مقاله آوردم، می خواهم بـه صـراحت بگویم که با سرنوشت یکی از ابزار تفاهم ما به نفع عصبیت های قـومی خویش، سودجویی نکنند. زبانی که سال هاسـت بحـث مشـروعیت آن در یونسکو(بخش فرهنگی سازمان ملل) در حالت تعلیق مانـده و راهـی نمی یابند که آن را چیزی بیش از لهجات زبان عرب بدانند، زبـانی کـه خود یادگاری از همپذیری و خلط سیاست ها، فرهنگ و بالاخره اقـوام است، به هیچ عنوانی جایی در بحث سره سازی ندارد.

چـرا سـره سـازی و بـه نفـع کـی؟ فارسیسـم ایرانـی کـه در ارائـه ی آلوده ترین عصبیت قومی در جهان سوم، ریکارد قایم کـرده، بـا همـان دستی که برای چپاول میراث ها و دارایی های دیگران در منطقـه فعـال است، ارایه ی سره سازی زبان را نیز در همان مقالی دنبال می کنـد کـه بیشتر با تبارز رنگ دروغین و جعلی فارسیسـم بـر محـور گـروه فـارس است و از مجرای ایـن خـلاء، بـه فرصـت طلبـی مـی ماندکـه در عقـب مـدعای فرهنگـی او، خواسـته هـا و منـافع رژیـم هـا و گروهـک هـای مجوس، مطرح می باشند. موردی که سال هاست به اثر بروز آن به نفـع پروژه های تفرقه، گسست و انحراف اندیشه های انسانی در مسیر فزون خواهی های شوم قومی، سقوط اخلاقی کرده اند.

آنان زبانی را می خواهند تا به اصطلاح خودشان سُچه و خـالص باشـد. در حالی که اگر از مزیت حضور پرشکوه مسلمانان، بهره نبرده بودنـد، اگر فراخ خاطر ترکان، رسمیات این زبان را فرامرزی نکرده بود و اگـر در سرزمین ما، سلاطین نامدار و قلم به دسـت پشـتون، آن را در قلمـرو فرهنگ و مرز های خویش نگه داری نکرده بودند و اگر تنوع کـالایی که در داد و ستد از تجارت تا سیاست، با ورود نام ها، دست تنگی زبان دری را در فهم پدیده های نو رفع نمی کردند، هیچ زمینـه ی منطقـی و مناسبی وجود ندارد تا با استفاده از واژه گان مُرده و انباشـته از جعلیـات ستیز قومی در گذشته که نمونه هایی در قلم فردوسـی دارنـد، زبـانی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اختیار می داشتیم(رسمی) که گرچه با گذشت هر سال، اما در حال افول است؛ زیرا سره سازی و فارسی بازی، ذهنیت های قویت قومی را زنده ساخته اند. امروزه کمتر غیر تاجکی حاضر است به نام فارسی زبان، تذکره ی تاجکی بگیرد.

زبان دری راه به بهانه ی پالایش از کارایی می اندازند و با دور کردن حضور عربی، ترکی و افغانی در بی خیالی محض، نسخه ای تحویل می دهند که اگر بخواهیم از پس فهم آن بدر شویم، ناگزیریم در محضر خیالبافان مریض که به اثر عقده ی حقارت ناشی از پایین بودن پله ی رسمیات تاریخی، نسل اندر انسل سرخورده اند، نه فقط زمان خویش را هدر دهیم، بل در گونه ای از شگرد های کودکانه، نوع تفسیر نو تاریخی و سیاسی ای بخوانیم که همواره زور می زند حقایق تاریخی خویش را به نفع خیالبافی، تعدیل کنیم.

سره بازان با دور افگندن سهم فکری و زبانی ما از زبان دری، توقع دارند زبان خویش را با آلوده گی ناشی از فارسیسم، در اختیار کسانی قرار دهیم که میراث های فکری و فرهنگی آنان در افغانستان و ایران و در این اواخر در تاجکستان، زمانی که در حد به اصطلاح کارشناسان می ماند، توهین های محترمانه اند و زمانی که عام می شوند، فحش و عصبیت قومی مردمان کوچه و بازاری و یا رهروان تازه کار قلم به دست آنان است.

زبان دری اگر تاکنون نیز به عنوان داور غیر متعصب در میان ما قضاوت می کند، بیشتر به خاطر ترکی بودن، عربی بودند، افغانی بودن و همان قالبش است که در طول زمانه ها، همه را در برگرفته و از کلمات و اندیشه های آنان، خود را آراسته است. بنا بر این، نیازمند حفظ طرف هایی ست که او را غنی و بارور ساخته اند.

بزرگترین دشمن زبان دری در جغرافیای زبان دری، کسانی اند که با سیاست های حذف و چشمپوشی، در حالی که از محدویت ظرفیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

های بشری - اقلیتی خویش در تشویش اند، دیوانه وار، دشمنان خیالی خود را با طرد واژه گان آنان در زبان دری، در نبرد های خودبافته ی مالیخولیایی، شکست می دهند و با بیرون راندن آنان از میدان در واقع در دنیای واقعی ما، روزی فراخواهد رسید تا برای بیان ادعا های خویش، مترجم اختیار کنند.

پس از یک عمر تلاش فرهنگی، از این که هنگام مطالعه ی آثار کلاسیک دری، همواره ناگزیر می شوم برای به دست آوردن معانی واژه گان، به فرهنگ ها مراجعه کنم، خودم را شماتت می کنم که چرا در خط چند شوونیست فارسیست، عمری را هزینه کرده بودم. من در سال هایی که فقط صنف هشت یا نه مکتب بودم، در جو یک خانواده ی فرهنگی و باسواد، هرگز از فهم محتوایی حتی آثار کلاسیک زبان دری، در عذاب نمی شدم؛ اما اکنون که از رهگذر تعلق خاطر مقطعه یی گذشته، ناگزیر می شوم جهت فهم موضوع، به فرهنگ های لغت، مراجعه کنم، به درستی متوجه شده ام که پدیده ی سره سازی زبان، چه قدر زیان بار است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری؛ انحصاری نیست!

«...آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح می کنند، در خواب خرگوش اند و باید بیدار شوند و زود بیدار شوند. چون زبان یک عنصر فوق العاده ی سیاسی جامعه است و... هر شخص آگاه و با مسوولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق، آن ها را میزان کند. آگاه بزی که عمر کوتاه ست!» (دانشنامه ی افغان، حسیب فضل)

هرازگاهی که عرصه ی سیاسی افغانستان، مقوله بسازد، خیلی درگیر فرهنگ و ادبیات نیز می شود. تقریباً در نیم قرنی که نام دری را احیا کرده ایم، اصل این ارزش با نفی ادبیات، زیر سوال بُرده شده است؛ هرچند شاخصه ی این نام با تعاریف واضح در بحث زبان، همیشه بود، اما نفوذ فارسیسم و سرمایه گذاری های وسیعی که در ایران حاکمیت های پهلوی و جمهوری اسلامی، به عنوان ابزار موثر نفوذ و تداخل روی این پدیده(فارسیسم) سیاست های ایرانی را مجال می دادند/ می دهند تا افتراق قومی را در منطقه ی رواج زبان دری به نفع فارسگرایان تشدید کنند، به ویژه در افغانستان و تا جایی در تاجکستان، ملت های این دو کشور را اجازه نمی دهند در چهارچوب سیاسی، ارزش های فرهنگی را به گونه ای تعریف کنند تا مقال منافع ملی آنان محفوظ بماند.

از دهه ی ۴۰ شمسی تا کنون، هرچند نام دری، خالیگاه فرهنگی مختص خودش را در منافع سیاسی افغانان به خوبی پُر کرد، اما وفور منابع نشراتی و کتب ایرانی، دولت های افغانستان را که پول نفت نداشتند تا در میدان رقابت کم نیاورند، قادر نمی سازد در برابر موج تهاجم فرهنگی- سیاسی کشور همسایه ی غربی، به درستی بایستند. درب های باز جامعه ی افغانی و جذب داده هایی که ولو دارای متن های بسیار نادرست، تحریف شده و بر اساس منافع ایرانی صادر می

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدند، اذهان عام حتی در صنف فرهنگیان را خدشه دار می سازد تا بپذیرند مقوله ی فارسیسم، سایه ی سر منطقه ی ماست.
پس از هفت ثور شوم و بحران های ناشی از پی آمد این رویداد نفرتبار، اتکای جریان های سیاسی افغانستان بر منابع تمویل بقای حاکمیت و جهاد، وابسته گی ها و ناگزیری های ما جهت پذیرش ایدیالوژی ها، تاثیرات فرهنگ های بیگانه را در عمق جان و اندیشه ی افغانان جا می دهد. این است که سال ها پس از کودتای ثور، در کشور ما رسته های مختلفی باز کرده اند که در هر کدام، افغانان زیادی دکانداران امتعه ی مدارس پاکستانی و آی.اس.آی، منافع کشور های غربی، فروشگاه های ولایت فقیه و بدتر از همه، کارگزران سیاست هایی شوند تا شان، گذشته و اصالت های ما را ارزان بفروشند.
در کشوری که حالا وارد دهه ی چهارم بحران بی سرانجام می شود و حتی حضور جامعه ی جهانی با لشکریان دیموکراسی غربی، پس از یک دهه غوغا، عطیه ی داعش را به ارمغان آورد، بحث بر اصالت ها و نماد هایی که جای خالی تعاریف منافع ملی ما را پُر می کنند، بسیار آسان نیست. به درستی که مخالفی در فیس بوکش عوامل بازدارنده ی تهاجم فرهنگی را حتی در حد دفاع از ارزش ها، تشدید تضاد ها و تفرقه خوانده بود. بلی، پس از صرف چند دهه خوراکه ی سیاسی- فرهنگی بیگانه، بدون شک دفاع از ارزش ها و اصالت ها می تواند بازار کار یک اخوانی مزدور پاکستانی و ایرانی، ناقل اندیشه ها و سیاست های دیگران و بالاخره نماینده گی کسانی را کساد کند که دیدیم به خاطر مقوله ی تهاجم فرهنگی بیگانه توجیه می سازند و در حالی که نام و جایگاه افغانان و افغانستان در تمام جهان مسجل هستند، جهت تحریف و تضعیف هویت و باور های ملی ما، تعصب می ورزند تا فارسی(صدای سگ) و خراسانی(به آسانی خر) شویم؛ حتی شناخته ای که امروزه در مقام سخنگوی ولایت غیر ضروری کجکن

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا به اصطلاح پنجشیر، می خورد(قاری عتیق الله ساکت)، روزی نوشته بود: «این کلمه ی نحس افغان از کجا آمده است؟ بیایید فارس شویم. من راجع به آن خیلی حدیث خوانده ام.» این قاری بی خبر از قرآن که کلام خدا را برای بازاریابی یاد گرفته، صد ها مثال دارد که چه گونه میراث ننگین جهالتی که در کشور همسایه ی غربی ما شکل گرفت (فارسیسم) می تواند خدا و پیامبر او را نیز تحریف کند که گویا می شود با اغماض «بی مفهوم فارس» را نیز چیزی در حد بنی اسراییل، تذکر آسمانی ساخت.

روند تعمیم نام دری بر زبانی که امروزه به غلط فارسی یا پارسی می خوانیم، با حمایت گسترده ی افغانان تاجکتبار، اوزبیک، هزاره، پشتون و سایر اقوام، خیلی زود واکنش منطقی ما در جغرافیای سیاست زده شد، اما حاکمیت های سیاسی اجازه ندادند ثبات این پدیده را در گستره ی فرهنگ و ادبیات خویش پایدار باشیم.

شدت افتراق فکری و فضای غیر مهار کنونی، چالش دیگری ست که ما را متوجه کرد باید برای دفاع در موضع منافع ملی و سیاسی خویش، دنبال شیوه های نوین برخورد باشیم و در حالی که خطر با صد ها تریبون تنوع رسانه ها در برابر گوش ما ساز می زند، باید تا سرحد تعصب در مقام دفاع، قرار گیریم.

نه فقط زبان دری، بل هیچ زبانی در دنیا، پدیده ی انحصاری نیست و فقط وسایلی اند جهت جا انداختن مفاهیمی که وقتی سیاسی می شوند، طرف های درگیر در موضع دفاع از منافع خویش باک ندارند چه گونه از آن استفاده کنند.

در واقع زبان سیاسی دری که به غلط فقط در قید ادبیات آمده است، با ساختار و پیشینه ی تاریخی، هرگز چنان نمادی ندارد که وقتی چند فارسیست بی منطق بخواهند خمار شوند، با طرح سره سازی، می خواهند کمیت اقلیتی آنان به گونه ای بزرگ شود که با هر سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری، هر غیر فارس، خیال کند این، قماش آنان است؛ همه اما به جایی می روند که منافع یک واحد سیاسی خاص(ایران) دنبال می شود.
استفاده ی سیاسی از عنصر زبان، از نیم سده است که در کشور ما می چرخد. بی جهت نیست که در اساسنامه ی ستمیان می خوانیم هر کی «فارسی زبان» است، کمیت اقلیتی آنان اجازه می دهد او را در شمار خود، افزایش به شمار آورند و در نتیجه نماینده گان این جریان با دست باز خواهند توانست مصادره ی کشوری را که سهم آنان در آن، از حد یک اقلیت یک یا دو درصدی بیش نمی شود، تسریع کرد تا همانند نوکران فرهنگی شعوبیعه(مانند فردوسی) که شاهنامه را نظم می کردند، دنیای خیالی آن اثر مضحک، آنان را به شوق آورد در جغرافیایی که نقد شاهنامه به درستی نشان می دهد فردوسی واقعاً در علم جغرافیه، بی سواد محض بوده، در پهنایی رفت و روب کنند که در هر ایستگاه آن، نماینده گان فارس زده، عوعو(پارس) می کنند و با نثار سیل افتراء، توهین و تحقیر عرب، ترک و بالاخره آن چه از آدرس نظم و نثر سخیف کنونی برای پشتون ها می نویسند، دنیا و مافیهای آن گویا برای کسانی ویژه شده که نه جاهی در رسمیات تاریخ دارند و نه حضور سیاسی و اجتماعی آنان به ویژه در رویداد های استثنایی افغانستان، چیزی را ثابت می کند تا باورمند شویم که اگر طرف مدعی است، یک تنه حریف نیز می باشد.
زبان دری با ساختار متشکل از واژه گان و دستور زبان زبان قدرتمند قرآن(عربی)، زبان ترکی، پشتو و ده ها زبان دیگر، نمادی از یک ابزار سیاسی ست که از زمان پیدایش در دربار سامانیان که جهت ستیز با عرب و تحریف دین، کوشیدند زبانی بسازند تا زبان قرآن، زبانی با بیان محضرداران و سیاستگران، از رواج عام بیافتد و بر این گونه نه فقط راه برای تداخل جعل و تزویر با ایجاد تصوف و عرفان، وحدانیت اسلامی را جهت فرقه گرایی، باعث ضعف امت مسلمه شود، بل از راه تولید

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعصب، عاملی ایجاد شود تا در گفتمان سیاسی، نیازی نباشد با زبان عربی، منافع گروه ها و نوکرانی در خطر بیافتند که هرچند مشروعیت خویش را از تایید خلافت عربی مدیون بودند، اما منافع واحد های سیاسی آنان ایجاب می کرد در زمان ستیز سیاسی اهمیتی ندهند آن چه آن را ساختند(زبان دری) هرچند بدون فقط عربی و تُرکی، اسکلیت است، اما در جایگاه سیاسی، آنان را توان می دهد تا خود را به خاطر منافع خویش، وقایه کنند.

تعمیم و حفظ نام دری در جغرافیای افغانستان، نه فقط مسئله ی فرهنگی ست، بل یک امر مهم سیاسی می باشد که با تضعیف آن، رنگ مسجل افغانستان و افغانان از رنگ می افتد و باید متوجه باشیم تعصب جریانک های تحریف کننده ی تاریخ، افغانستان و افغانان به خاطر فارسی بازی و خراسان گرایی، از جایی منشه می گیرد که سند موثق ملکیت افغانان برای افغانستان به شمار می رود.

بار ها سفارش کرده ام دیدگاه دشمنان این کشور(افغانستان) و این ملت (افغان) با کاربرد ادبیات فارسی بازی و خراسانی، دیدگاه قباله یی و کوشش مذبوحانه ای ست جهت تعویض سند ملکیت(افغانستان) با سند جعلی و خرافی دیگر(خراسان) تا به این گونه، صاحبان این ملکیت (افغانان) را مردمانی قلمداد کنند که وقتی سند قباله یی شان(خراسان) رسمیت یافت، می توانند این ذهنیت را جهت گسست و تفرقه ی قومی تشدید کنند تا آینده ی افغانستان در مسیر غیر واحد، به جایی ختم شود که یا تحریف تاریخ خواهد بود و یا هم گسست و فروپاشی.

نباید اجازه دهیم در زمان طرح بحث دری، ما را فریب دهند که مسئله فرهنگی ست، اما زیر چتر گفتمان فارسی- خراسانی سود سیاسی ببرند. تاکید بر نوشتار و گفتار پیرامون ارزش های افغانستان، افغان، دری و پشتو، جزو مقولات مهم سیاست های مایند و هرگونه فروگذاشت در مورد نام این ارزش ها، خاینانه و دور از غرض و مرض نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدیده ی غیر انحصاری زبان، مثلاً در گونه ی زبان انگلیسی، مشتریان زیادی دارد تا خواسته ها و منافع خویش را از مجاری مختلف، در سیاست، اقتصاد، جامعه و فرهنگ منتقل کنند و تداخل این زبان در جغرافیای های زبانی و سیاسی جهان باعث نمی شود رنگ خواسته ها و سیاست های غیر انگلیسی نگیرد.

در کشور همسایه ی غربی ما(ایران) برنامه های مختلف فرهنگی که با توجیه اصالت فارسی، زبان دری در ایران را با ویژه گی لهجه ی فارسی یا در واقع ایرانی، روز تا روز از کاربرد عام و منطقه یی می اندازد(سره سازی های شوونیستی) در گام نخست، جهت منافع فارسیان و فارسگرایی ست.

دستگاه سیاسی- فرهنگی ایران، هیچ اهمیتی به اصالت ها، تاریخ و حتی سفارش علمی نمی دهد. آن چه در ایران برای زبان دری(فارسی) انجام می دهند، حتی در مغشوش ترین صورت(ابداع کلمات و واژه گان خیلی عجیب و غریب) هرچند کاملاً جهت تضعیف این زبان برای تجرید دری از میراث های کهن(ادبیات کلاسیک) است که در واقع پشتوانه ی این زبان به شمار می رود، اما مقوله ی سیاست ها و منافع باعث می شود که با وجود سطح نسبتاً بلند سواد و فهم علمی ایرانیان، اهمیتی برای اصالت و واقعیت های زبان دری داده نشود.

در کشور ما که الحمدلله دچار بیماری های حاد قومی نیستیم و نه هزگر سیاست هایی قوام پذیرفتند تا بر خانمان فرهنگی خویش به نفع یک دسته گی و سره بازی بیافتیم نیز هرگز از آن چه در ایران با زبان می کنند، حمایت نمی کنیم و اصل طبیعی را در تحول و تکامل اجتماعی و تاریخی ارجح می دانیم؛ اما ضمن پذیرش تجربیات معتبر و معقول علمی که بایسته است نیاز های زبان را به خاطر نگه داشت و اصالت های آن در نظر داشته باشیم، در دنیای سیاسی کنونی نیاز داریم چهارچوب سیاسی خویش را جهت حفظ ارزش های فرهنگی در

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالی محکم تر کنیم که ایجابات الزام می آورند تا زمانی که تهاجم فرهنگی بخشی از ابزار سیاسی ست، سیاست فرهنگی نیز جزو مقال دری ما باشد.

پدیده های فرهنگی به عنوان عوامل فرامرزی مقید نیستند، اما بدون شک، توظیف آن ها به عنوان ابزار مورد استفاده ی سیاست، سیاسی و امر معقول است.

در جریان کار به خاطر پُر کردن خلای سیاست فرهنگی ما، همواره با نقد شماری بی سواد و نا آگاه مواجه می شدم که سفارش می کردند تو(پشتون) را با این زبان (دری) کاری نباشد، اما ضمن این که همواره بر این سفارش احمقانه خندیده ام و تفریح کرده ام نیز کوشیده ام تبیین کنم زبانی با آن همه اشتراکات زبانی زبان هایی که مرحوم معین در فرهنگش بیش از بیست تای آن ها را می شمارد، چه طور می شود این مجموعه واژه گان را به گونه ای در خدمت گرفت که پس از سال های بی ثباتی سیاسی و اجتماعی، ثبات گفتمان سیاسی و فرهنگی ما را ایجاد کند.

جریان متخاصم ما(ستمیان) حتی تا سرحد تحریف و جعل، تاریخ را به استخراج وا می دارند تا سود سیاسی ببرند. آن وقت ما(افغانان) هرچند ارزش های مستند، همانند «دری» داریم، اما صرف به اثر ریا و نیرنگ دیگران، متعصب شمرده می شویم تا این ارزش(نام دری) را جهت منافع افغانستان، به کار نبریم.

آن چه در حاکمیت کرزی از استخراج مجعولات تاریخی(آریانا، خراسان و امثالهم) دست آویز سیاسی ساختند تا استفاده کنند، به درستی نشان می دهد در موضع مدافعان کشور(افغانستان) و هویت ملی خویش(افغان) هرچند بایسته است با احتراز از ناروا و جعل، اصالت ها و ارزش هایی را به کار گیریم که همانند نام دری احیا کردیم نیز توجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشته باشیم که طرح مقولات فرهنگی- ادبی در فضای کنونی، اگر بی ملاحظه ی سیاسی باشد، به زیان ماست.
اگر اجماع یا نشانی صرف فرهنگی- ادبی منظور می شود که فقط بر اساس نفس مسئله باشد، اصرار نداریم همواره سیاست زده باشیم، اما وقتی غرض و نفع در میان است، هرگز اجازه و اهمیت ندهیم مخالف چه می گوید.
امروزه حتی بقای زبان دری در افغانستان فقط با نام دری تضمین شده می تواند. اگر اصرار مخالفان، هویت ملی را در موازنه ی برداشت های انفرادی قرار می دهد و بهانه می آورند که خاص است، فارس و فارس زده گی نیز می تواند باعث شود تا نصب آن در ارکان فارسیسم، جغرافیای زبان دری را در حالی بلرزاند که گرایش های قومی با گریز از مرکزیت(ارزش های ملی) که با مردمسالاری توجیه می شوند، زبان دری را دیگر در فکر یک پشتون، یک اوزبیک، یک پشه یی و خلاصه تبار هایی که «فارسی زبان» نیستند، جاه اول ندهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این را نخوانده بودم!

(فارسی یا هندی؟)

تقابل سیاسی، محدوده ی بحث ها را بسیار گسترده کرده است. ابعاد این بحث ها، در زمینه های تاریخ، ادبیات، زبان و فرهنگ، نه فقط روی اصالت ها، دیرینه گی و امتیاز می چرخند، بل چه گونه گی ماهیت، باور هایی را نیز زیر سوال برده است که در بحث سیاسی- فرهنگی، گاه به منظور مفخره طرح می شدند. بودن و نبودن به معنی داشتن و نداشتن، برگ های فزون تری به داشته های قبلی افزوده اند.

عموماً خوانش یک طرفه از فرهنگ که همیشه به معنی مفخره، وارد بحث سیاسی می شد و از این حیث، امتیاز قایل شدن تباری و هویتی رونما شده است، در محدوده ی گسترده ی تنازع، رُخ ناهنجاری ها را از کتمان حقایق، وارد بررسی عقلانی می کند.

طی ده سال اخیر، کوشش های زیادی صورت گرفته اند که حداقل در میان طیف فرهنگی، تصور تابو ها و توتم های فرهنگی درهم شکست. درک این واقعیت که ارقام عمق تاریخی، کاملاً عمدی بوده و از خوانش خاص ادبیات و فرهنگ، نه فقط آگاهی و دانش منظور نبوده، بل اغراض به خاطر هویت تباری، مسئله ی سیاسی داشته است، در تقابل سیاسی دقت، تامل و گمانه هایی را ایجاد می کند. به این روال، استدلال می شود که مجموعه ی فرهنگی تاریخ، ادبیات و زبان، بیشتر از همه دست آویز عصبیت شده است. رجوع به آثار قلمپردازان حوزه ی فرهنگی ما، کمتر نشانی ای دارد که کسی از این طیف، نخواسته باشد نگرش به گذشته را، سوا از ارزش ادبی بررسی کند. حجم، انبوه و فهرست گذشته گان، روی محاسبات تقابل سیاسی، همیشه واداشته در خوانش یک طرفه، هویت های تباری را سبک و سنگین کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوشبختانه در محدوده ی گسترده ی بحث ها، شناخت ماهیت و حذف ستر عوامل تاثیر گذار فرهنگ(زبان)، به کسانی کمک نکرده است که با اختیار مشی منفی انتقاد، حتی به سرحد هتاکی رسیدند، اما می بینند که این روش، منجر به کند و کاو، ژرف نگری و تعمیق در مختصاتی شده است که می پنداشتند با قدسیت ادبیات، فرهنگ و تاریخ، جای خالی ندارند.

کوشش های پی گیر روشنگری، هرچند در افغانستان ما از عوارض واکنش دگم اندیشی و قبول رسمیات به دور نمی مانند، اما با منطق و استناد، در مراحل اولیه توانسته اند با قدرت و نوگرایی، سکوت و خاموشی آگاهانه را باعث شوند. این نشانه ی موفقیت، امیدواری ایجاد کرده است که با نقد روشمند، علمی، منطقی و برابر با نیاز زمان، تطهیر حوزه ی فرهنگ، باعث طهارت عرصه ی سیاسی شود.

تقابل سیاسی در افغانستان، روی عوامل فرهنگی استوار است. به این اساس، خوانش غلط از تاریخ و انحصار انتساب، بدون کمترین تعقل و تایید مولفه های بررسی تاریخ(باستان شناسی و زبان شناسی) استفاده از تواریخی را که با جنبه های روایتی، خالی از غرض و مرض ناسخان و نویسنده گان نبوده اند، به طور گسترده مورد استفاده قرار می دهد.

گمانه هایی که به اثر روشنگری ها به یقین می رسند، آشکار کرده اند که عوامل منحرف تاریخی از قرن سوم هجری، رو به سول جعل گسترده آورده اند. «شعوبیه»، نامی ست که تاکنون از این جریان می شناسیم. در واقع تقابل سیاسی، مجموعه ی مخالف ارزش های اسلامی را با تجزیه و تحلیل در مکتب های عرفانی و تصوفی، از هم می پاشد و با تعیین چند مبدایی، فرقه گرایی با کثرت گرایی فرهنگی، مشی تنازع با باور های اسلامی قرار می گیرد. به این اساس، قصه پردازی و افسانه بافی، توجه به انکشاف زبان های غیر عربی که با ماهیت ستیز با اسلام طراحی می شدند و روایات عجیب از تاریخ که در شاهنامه ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

تخلیق شده اند، عقب صفحات مثنوی هفتاد من کاغذی ست که مثلاً به نام فرهنگ خراسانی یا پارسی، تحمیل کرده اند.
اصرار مدام و ستیزی که در حد اتهام و هتاکی رسید، هرگز مانع نشده است که تابو های فرهنگی شکسته نشوند. مشاهده ی پریشان حواسی حامیان باور هایی که عموماً از مبدای گرایش های شعوبی آغاز می شوند، نشان می دهد که جرقه های امید، به روشنایی بیشتر می انجامند.
تدقیق و بازنگری دخمه های فرهنگی که گویا کهنه گی، طعم مواد مخدر آن ها را بیشتر می سازد، در بحث حفظ سلامت فکری، به این امر طبی نیز کمک کرده است که با وجود انبوه ذخایر فرهنگی، باور های ناشی از آن ها، اگر ارزش های اصیل اسلامی را کنار بگذاریم، توان تفهیم فرهنگ همپذیری را ندارند.
بسیاری از آثار به جا مانده در حوزه ی به اصطلاح خراسانی و زبان به اصطلاح فارسی، ذخایر سرشار از تعصب، توهین، فحشا و منکرات دینی هستند. وارد شدن به مبحث تصوف، سر از گند درویش و ملنگ بیرون می کند.
در فضای باز چند سال اخیر، دیدیم که ماهیت تابو های فرهنگی با آماج عصبیت قومی، منجر به فضای بی اعتمادی می شود. خوانش تاریخی از گذشته گان، انتساب به مفاخراتی شد که در تمام صورت های ملموس و غیر ملموس، از این طرز تفکر انسانی به دور مانده اند که اگر باور های بودایی، قامت یک موجود بی حس را برافراشته اند، چرا در کنار آفرینش این جور عظیم، جایی تاریخی نمی شود که مردم در آن جا، راحت بوده باشند! مغاره های ترس آور آن فرار از تعقل، ثابت می کنند که هرچه در گذشته ی به اصطلاح مدنی صورت بسته، جوانب بسیار دردآور نیز دارد.
در یک مقطعه ی بسیار حساس، ثقلت ناهنجاری های سیاسی، جامعه را از پا می اندازد، اما در تامل به این فشار، تلاش به خاطر تطهیر فکری،

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوژه های وافر تنقید را آفریده است. از منظر نقد تاریخی، مدعیانی که روی توهم شعوبی اصرار می ورزند، از این که می بینند اقدس ترین های فرهنگ شان در اوج تزویر و عداوت با عقل خلق شده اند، در استیصال این حس، می کوشند بحث سیاسی، به جایی نرود که فواید نقد تابو ها، آنان را خوار می سازند. این، ماحصل تلاش های روشنگر است که حالا به مشغله ی شماری از فرهنگیان ما مبدل می شود تا از این طریق به سلامت اجتماعی کمک کنند.

در زیر، روایت دیگری از تنقید تابو هایی را بخوانید که اگر عاری از عیب و ایراد نباشد، اما از مزیت استناد، حرف ها دارد. من در کوشش های زیادی دنبال درک بیشترآن مفاخر کذایی بودم که روی القاآت فرهنگی و تزویر، عبور از ظاهر آن ها را حتی به نام دشمنی تباری عنوان می کردند.

قرار گرفتن در پشت صحنه ی مفاخرات کذایی، به استخوان بندی، طرح و پایه های لرزانی رسیده که از مجموعه ی بسیار غیر متجانس که هرکدام در ماهیت خویش، صورت های به هم پیوسته ی تنوع خلط و مزج انسانی و فرهنگ هایند، ثابت می کند که اگر روایت درستی از مفخره داشته باشیم، مقولات فرهنگی آن، بیشتر از همه غیر انحصاری اند.

دری، تاجکی، فارسی یا پارسی را می شناختیم، اما اعتراف می کنم که نام هندی فارسی را نمی شناختم. این زبان به اصطلاح فارسی که در وصلت چندین زبان دیگر، از شناخت پدر و مادر واقعی اش قاصر است، خویشاندان دیگری نیز داشته که ظاهراً در شکمبه ی حامیان «سره سازی»، رسوب می کنند.

ارسلان قشقایی: «چرا به زبان هندی در ایران، فارسی می گویند؟» اغلب نویسنده گان و شعرای فارسی زبان، صراحتاً «زبان فارسی» را «زبان هندی» و مردم فارس را «هندی زاده» معرفی کرده اند. اساتیدی مانند

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهخدا، سعید نفیسی، خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی، مولوی بلخی، فردوسی طوسی و غیره، رسماً زبان های فارسی و هندی را هم خانواده معرفی کرده و برخی نیز ریشهء زبان فارسی را شاخهء گرفته از «زبان هندی» و قوم فارس را «هندی زاده» معرفی کرده اند.

فرهنگستان زبان هندی و تمام زبان شناسان اروپایی و امریکایی نیز زبان فارسی را شاخه ای از زبان سانسکریت هندی معرفی کرده اند که در این جا خلاصه ای را بیان می کنیم.

پروفیسور ادوین فرانسیس بریانت، متخصص و هندشناس معروف امریکایی، در یک کتابش می نویسد که زبان سانسکریت، جزئی از شاخهء «هند و ایرانی»، نزدیک ترین فامیل زبان ایرانی- اوستایی و فارسی قدیم است.

Sanskrit is a member of the Indo-Iranian subfamily of the Indo-European family of languages. Its closest ancient relatives are the Iranian Languages Avestian and Old Persian.

ملاحظه می کنید که این همه بی خود «زبان اوستایی» سر داده اند. در حقیقت، خود زبان اوستایی هم شاخه ای از زبان سانسکریت هندی است.

استاد علی اکبر دهخدا در معنی کلمهء «آریا» چنین می نویسد: «آریا، عنوانی ست که اجداد مشترک ملل هند و ایرانی خود را بدان معرفی می کردند و آن را لغتاً به معنی شریف دانسته اند و نام ایران نیز از این ریشه مشتق است.»

ملاحظه می کنید که استاد دهخدا، اقوام فارسی و هندی را از یک ریشهء قومی و نژادی معرفی می کند و اذعان می دارد که واژهء «ایران» از واژهء «آریا»ی هندی می آید.

استاد علی اکبر دهخدا، در معنی لغت «تاجیک» نیز چنین می نویسد: «تاجیکان، مردمانی هستند که در مشرق ایران و شمال افغانستان در

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترکستان روس و همچنین در ارتفاعات ۳۰۰۰ متری فلات پامیر پراکنده اند و به زراعت اشتغال دارند. غالب تاجیک ها از نژاد خالص ایرانی اند و همهء آن ها چادر نشین می باشند.»

ملاحظه می کنید که استاد دهخدا هم صریحاً اعتراف می کند که تاجیک ها، چادرنشینانی هستند از نژاد خالص آریایی(هندی) که در ایران، افغانستان و در قسمتی از ترکستان پراکنده اند و سرزمین خاصی ندارند.

استاد علی اکبر دهخدا، کاولی(کابلی) را علناً «کولی» معرفی کرده و اذعان می دارد که کابلی ها از هندوستان مهاجرت کرده اند. در ضمن خوب می دانیم که کابلی ها به زبان تاجیکی(فارسی سانسکریت) صحبت می کنند.

سعید نفیسی در ماهنامهء ارمغان چنین می نویسد: «در این مدت دراز، آریائیان هندی و ایرانی(فارس) که برادران پدری و مادری بوده اند، در مدت ده هزار سال، نه تنها همواره همسایهء دیوار به دیوار بوده اند، بل هرگز در میان شان جدائی نیافتاده و همیشه نزدیک ترین روابط مادی و معنوی را با یکدیگر داشته و تاریخ دورهء هخامنشی و اشکانی و ساسانی، بهترین گواه این مدعی است.

رشتهء دیگر ادب فارسی که در هند به اوج کمال و ترقی خود رسید، لغت نویسی است و قطعاً می توان گفت که نود درصد از کتاب های لغت فارسی را در هند تألیف کرده اند. به همین جهت، یاد گرفتن زبان اردو برای فارس زبانان از آسان ترین کارهاست.»

ملاحظه می کنید که سعید نفیسی که خودش یکی از بنیانگذاران شوونیسم فارس بود، به صراحت اعتراف می کند که پدران و مادران هندی ها و فارس ها یکی اند و حتی هخامنشیان را نیز هندی الاصل معرفی می کند و هندوستان را سرزمین مادری لغات فارسی معرفی می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امروزه علت اختلاف زبان فارسی با هندی، فقط به خاطر ورود هزاران لغات عربی به زبان فارسی است، ولی ریشهء بنیادی زبان فارسی، همانا سانسکریت هندی است.

مولوی بلخی که از تورکان بلخ بود، ولی به زبان فارسی شعر می سرود، یک رباعی معروف دارد که می گوید:

بیگانه مگوئید مرا، زین کویم
در شهر شما خانهء خود می جویم
دشمن نیم، ارچند که دشمن رویم
اصلم تُرک است، اگرچه هندی گویم

ملاحظه می کنید که مولوی علناً خودش را تورک و «زبان فارسی» را «زبان هندی» معرفی می کند. ظاهراً مولوی به زبان هندی شعر نگفته و فقط به زبان فارسی شعر گفته، ولی اگر به کنهء مسئله دقت کنیم، درمی یابیم که مولوی، زبان فارسی را زبان هندی نیز معرفی کرده است.

مولوی بلخی، «زبان فارسی» را به «خر» تشبیه کرده است و در دیوان غزلیات شمس تبریزی، غزل شماره ۳۲۰۳، چنین می گوید:

جان سوارست و فارسی، خر تن زیر ران او
زشت باشد که زیر خر کند این روح مرکبی

مولوی بلخی، مردم آذربایجان را نیز تورک معرفی کرده و چنین می گوید:

شمس تبریز، شاه ترکان است
رو به صحرا که شه به خزگه نیست

حافظ شیرازی که به ادعای بسیاری از اهل فن از تورکان قشقایی بود و بارها خودش را «ترک شیرازی» معرفی کرده، در مورد زبان فارسی، شعری دارد که می گوید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

(c) ketabton.com: The Digital Library

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

در این شعر، صنعت «مراعات النظیر» به کار رفته و شاعر کلماتی مانند «هند، قند پارسی(زبان فارسی) و بنگال» را هم خانواده معرفی کرده است.

در اشعار حافظ شیرازی حتی یک بار نام «ایران» نیامده، ولی ده ها بار واژهء ترک(تورک) آمده است.

خواجوی کرمانی نیز در وصف معشوقه اش چنین می گوید:

ای لب و گفتار تو، کام دل و قوت جان
لعل زمرد نقاب، گوهر یاقوت کان
زلف تو هندو نژاد، لعل تو کوثر نهاد
هندوی آتش نشین، کوثر آتش نشان

ملاحظه می کنید که خواجوی کرمانی، معشوقش را هندو نژاد معرفی می کند. با توجه به این که خواجوی کرمانی، تمام عمرش را در شهرهای کرمان و شیراز گذرانده است و هیچ وقت به هندوستان نرفته بود که مدعی شویم شاید معشوقه اش اهل هندوستان باشد، بل به همشهری خود هندو نژاد می گوید.

در اشعار خواجوی کرمانی بیش از صد بار واژه های «هند و هندوستان» به کار رفته است. در حالی که واژهء «ایران» فقط دو بار در اشعارش به کار رفته و آن هم به قصد تحقیر.

خواجوی کرمانی، شهر شیراز را نیز ترکستان معرفی کرده است و اذعان می دارد که شیراز، خاک تورکان قشقایی است.

چشم آفت مستان شده، رخ طیره بستان شده
شیراز، ترکستان شده، کان بت ز فرخار آمده

لازم به ذکر است که خواجوی کرمانی، تمام اواخر عمرش را در شیراز گذرانده بود و علناً شیراز را ترکستان معرفی کرده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فردوسی طوسی، قوم پارس قدیم را اصلاً ایرانی نمی داند و وقتی نام ملیت ها را می شمارد، قوم پارس را جدا از ایرانی معرفی می کند و می گوید:

ز پنجاه باز آوریدند سی
ز ایرانی و رومی و پارسی

فردوسی طوسی در بارهء مهاجرت کولی های لور(لرها) به ایران چنین می گوید که بهرام گور از پادشاه هندوستان(شنگل) ده هزار کولی خواست تا به قصد رامشگری به ایران بفرستد.

از آن لوریان برگزین ده هزار
نر و ماده بر زخم بربط سوار
به ایران فرستش که رامشگری
کند پیش هر کهتری بهتری
چو برخواند آن نامه شنگل تمام
گزین کرد زان لوریان به نام
به ایران فرستاد نزدیک شاه
چنان کان بود در خور نیک خواه
چو لوری بیامد به درگاه شاه
بفرمود تا برگشایند راه
به هر یک یکی داد گاو و خری
ز لوری همی ساخت برزیگری

فردوسی، اجداد لرها، تاجیک ها (قوم فارس) و کردها را کوچی های مهاجر هندی معرفی می کند که به تدریج از زمان ساسانیان به خاورمیانه کوچیده اند.

برای مطالعهء بیشتر در این زمینه می توانید به مقالهء «فارس ها از تبار کولی های مهاجر هندی هستند»، مراجعه نمایید. در آن مقاله توضیح دادیم که نام شهرهای فارس نشین ایران، همه اسامی هندی هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه گیری:

شاخه های زبان سانسکریت یعنی «کردی، فارسی و لری»، به دنبال مهاجرت کولی های مهاجر هندی به شمال عراق و جنوب ایران، از زمان ساسانیان به تدریج در بعضی نقاط خاورمیانه رایج شد و در زمان سامانیان تاجیک، آموزش آن اجباری شد. زبان پارسی در دورهء قبل از ساسانیان با زبان فارسی امروزی کاملاً متفاوت بود و کولی زاده های هندی به قصد مصادرهء تمدن پارس باستان، نام خودشان را نیز فارس نهادند.

منابع:

- Levin, Saul. Semitic and Indo-European, Volume 2. John Benjamins Publishing Company. p. 431.
- Edwin Francis Bryant; Laurie L. Patton. The Indo-Aryan Controversy: Evidence and Inference in Indian History. Psychology Press. p. 208.
- لغتنامهء استاد علی اکبر دهخدا
- ماهنامهء ارمغان، دورهء ۲۶، شمارهء ۱، فروردین ۱۳۳۶، سعید نفیسی
- مثنوی معنوی، مولوی بلخی
- غزلیات شمس تبریزی، مولوی بلخی
- دیوان حافظ شیرازی
- دیوان غزلیات خواجوی کرمانی
- شاهنامهء فردوسی طوسی

نکته:

در جریان مرور آن چه در بالا خواندید، تداعی بهتانی شوخ شد که گاه مردمان اصیل و بومی این کشور را زاده ی کوه های سلیمان یا ماهرانه در قواره ی پاکستان کنونی، نشان می دهند. واقعیت این که سررشته ی پارسی- خراسانی، اصالت هندی داشته باشد و حتی از آن جا تشریف

(c) ketabton.com: The Digital Library

آورده باشد، می تواند در شوخی های قبلی، ثابت کند پیشینه ی پاکستانی یا هندوستانی مجوسان، قدیمی تر است.
به زودی در تحقیق دیگر، اسباط(پسران) فارسی یا پارسی یهود را نیز می آورم. خدا(ج) شاهد است وقتی به این روشنگری ها می رسم، مسرت یافت واقعیت ها، اما از نیش هجو و شوخی برکنار نمی ماند که کدام مردمانی بر ما اتهام می بندند!



(c) ketabton.com: The Digital Library

«دانشگاه» به معنی «پوهنتون»، دقیق نیست!

یادآوری:

هدف از ارائه این تحقیق، توجه به جهالت بحث دانشگاه بگویم یا پوهنتون؟ نیست. بل سعی کرده ام تبیین کنم آن چه در این مقال، ستیز می شود، هرگز وحی منزل نیست که آن هم جدا از باور های مذهبی، گویا نقد نمی شود. شوونیستان تاجک/ مجوس/ فارس به قدری وقیح عمل می کنند که عقل، کرامت انسانی و منطق را به کلی کنار گذاشته اند. محقق با اشرافی که دارد، متوجه شده است که در زبان ترکیبی به اصطلاح فارسی، حتی کثرت استعمال گاه به معنی زمان، بیشتر از معنای آن در زمینه ی مکان است. یعنی به هیچ صورت نمی توان حکم مطلق داد که آن چه به نام دانشگاه، ترکیب کرده اند، همانی ست که باید جای پوهنتون را بگیرید. صرف نظر از جنبه ی سیاسی، نبود مطلقیت در اکثر معانی لغات به اصطلاح فارسی که فاقد ریشه اند، ابرام و اصرار در نهادینه گی آن ها را دور از خرد می سازد.

***

کسانی که بر نحوه ی انتقاد و ادبیات ضد افغانی، آشنایی دارند و دقت آنان از سطح ظاهر در محتوای مدعاست، می دانند که اغماض بر واقعیت های فرهنگی، تاریخی و ملی ما، از اصول سخن سرایی و یاوه بافی جریان معروف به ستمی گری ست.

آلوده گی های فکری و تخریش وحدت فکری مردم ما که در نوع دیموکراسی یا در واقع تحت تاثیر فرهنگ های توریدی، بیش از هر چیز از حرمت و احترام بُریده، خلاف رعایت منافع علیای مملکت و مردم در خط تمایلات بسیار غیر منطقی قومی، سقوط نیز کرده است. این عرصه، نه فقط مستلزم بازنگری بر شیوه ی برخورد ما به خاطر تصحیح است، بل ایجاب می کند با نگرش نو بر داده های فرهنگی، به

(c) ketabton.com: The Digital Library

ویژه در عرصه ی تاریخ و ادبیات، این توجه مبذول شود که آن چه به عنوان بروز واقعیت جهت حقانیت مدعای خویش از تحریف تاریخ و فرهنگ می سازند، همان قدر که در گمراهی و انحراف فکری از رهگذر کار رسانه یی و تبلیغی، موثر واقع می شود، به همان اندازه با دقت در واقعیت و اصل آن ها، پادزهری ست که هم جهت درمان و هم جهت وقایه، سلامت جسمی و فکری جامعه را حفظ می کند.

در تاملی که با این تحقیق، ارائه می شود، چنان چه در سلسله ای از این روشنگری ها، ذهنیت عوام را بر کنه ی مسایل جلب کردیم، ردی از واقعیت هایی را پی گرفته ایم که فقط با دست آویز یک کلمه، برای هرچه حقایق افغانستان و افغانان باشد، بهانه می سازند تا از مدرک فرهنگ آن ها، فاصله ی مردم ما در زمینه ای دور شود که در چند سده ی اخیر، واقعی ترین هویت ملی افغانان در ساخت ملت است.

توجه شود که وقتی از قید «دقت» استفاده می کنیم، نگرش ما از سطح ظاهر، تک بُعدی بودن را از رسمیت می اندازد و با کنجکاوی، موضوع را در حد ابعاد مسئله دار می سازد که از این حیث، به زودی رخ های دیگری رونما می شوند که جهت افتضاح مدعای مخالفان ما، ثابت شود کمتر دست آویزی وجود دارد که اگر هرگز در حد نفی کلیت ما نباشند، اما با خدشه در جزییات، فقط می توانند آنارشیسم اجتماعی را در زمانی حاد سازند که از منظر انواع مشکلات، درگیری های فزیکی به هدف تامین ثبات و امن، ناهنجاری های مختلف می آورند و در این فرصت، فشار تضعیف درآمد، ممدی برای ازهم پاشی فکری در حد تمایلات قومی جهت ستیزی قومی می شود.

با حضور خارجیان در ۱۵ سال اخیر، هجوم ملخ وار دشمنان این کشور در تمام طیف های مخالفان طالبان و کسانی که از ۷ ثور تا سقوط حاکمیت ملا برهان الدین ربانی، افغان ستیزی را در خارج از افغانستان، دنبال می کردند، خلای ناشی از حاکمیت مقتدر مرکزی که در زمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

طالبان، هرچند با استبداد دینی مخوف، باعث ضیاع صد ها فرصتی شد که طالبان می توانستند با امنیت حاکمیت مقتدر شان، رونق اجتماعی، تجاری، اقتصادی و فرهنگی افغانستان را به خوبی تامین کنند، در احتیاج شدید اداره ای که ۱۵ سال پس از تشکیل نیز معتاد است که اگر از افیون کمک خارجی بهره نبرد، دوام هفته و ماه آن نیز از عجایب خواهد بود، زمامدارانی که از حساسیت مسئله ی افغانی در حاکمیت می دانستند، درگیر برنامه های ناکارا، مغرضانه، سلیقه یی و بسیار نادرست دوستان جامعه ی جهانی شدند که با هر تادیه ی قسط خیرات (به اصلاح کمک) هشدار می دادند در کشوری که مردم آن بیش از دو دهه به شدت از تطبیق ایدیالوژی های وارده، در افتراق فکری آسیب دیده بودند، در بستر هزار مشکل، دچار ذهنیت هایی شوند که با استفاده از آزادی های تعریف ناشده و مهار گسیخته، در حد بدترین تبارز فرهنگ دهن گندیده گی، فحاشی، توهین، تحقیر و اغماض در برابر هم صف بندند و از ساده ترین بهانه ها(رواج کلمه ی دانشگاه) تا تهدید تمامیت ارضی ادبیات بسازند و یاوه ببافند تا در بازار آزاد به اصطلاح تکنوکراتانی که مسوولان اول در بی ثباتی عظیم فکری مردم اند، فرهنگ توجیهات برای هر بدنامی و پلیدی، به فرهنگ لغاتی ماند که اگر چنین بماند، ریکارد مرحوم دهخدا با خلق فرهنگ هایی درهم می شکند که برای هر ضعف اخلاقی نیز «چیز» دارد.

تبلیغات افغان ستیزان از همان اوان حضور گروهک شکست خورده ی حقیر به اصطلاح مقاومتی در پایتخت با عیاران فرهنگی آنان، یک جا با حضور خارجیان که به درستی تداعی تاریخ ببرک کارمل است، شروع می شود و آن ملای حقیر و فاسد(برهان الدین) در راس گروهکی از شر و فساد در حالی که امضاء کرده بودند طرح آنان در لویه ی جرگه ی قانون اساسی، اجندای طرد نام های افغانستان و افغان شود، با سرافگنده گی و اما با انحصار سیستم دولتی، موقع می سازند تا پا به پای

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحرانی که انواع مشکل دارد، فرهنگ فحاشی و تحریف به حدی سخیف و مسخره شود که مظاهرات برای درج حتی کلمه ی «دانشگاه» نیز بهانه ساخت تا مردم آسیب پذیر ما، در درگیری ذهنیت های مخرب، به خاطر توهین خودشان نیز افتخار کنند که در چهارده سال حاکمیت قره قل، آن قدر رسانه، نشرات و ادبیات ساخته اند که بررسی نقد آن ها نشان می دهد بزرگ ترین حجم پوچی و مزخرف در حاکمیت های پس از طالبان، موجود اند.

در این تحقیق و صرف وقت، توجه هموطنان را بر دقتی جلب می کنم که بایسته است از حد همین کمینه(کلمه ی دانشگاه) تا حد کلان های تحریف و اغماض ستمی و سقاوی، متوجه باشند در حالی که در پنجاه سال گذشته هرگز و به درستی وقت نگذاشته ایم که ادعای پوچ ستم ملی را با درونکاوی رسوا کنیم، شیوه ی برخورد ما با گستاخی های طرف و پرداختن به ادعای او، آن قدر سطحی، متظاهر و ناچیز بوده است که اگر امروزه مشاهده می کنید در حد چند پسرک بی سواد و چند پیرک سفله، مولد به اصطلاح نقد اند، جای خالی آن انتقاد و تحقیقی ست که یا به اثر تنبلی و یا هم بر اثر اغماض و کوچک انگاری و یا هم به دلیل ملاحظه ی بی جا و احتیاط مضر است که از یک حبه ی ناچیز، زقوم افغانستان ستیزی می روید.

هیاهو به خاطر کاربرد کلمه ی «دانشگاه» معادل «پوهنتون» از نخستی تبارز ستمی- سقاوی در حاکمیت پس از طالبان بود که هرچند از رهگذر سنگینی و جا افتاده گی، کلمه ی پوهنتون از دهن مردم نمی افتد، اما در اصول نگارش ستمی گری، به عمد دانشگاه استفاده می کنند و متاسفانه در برابر چشمان ما، موسسات تحصیلات عالی وابسته به ایران، آن را سرلوایح ادارات بی حیثیت خودشان ساخته اند.

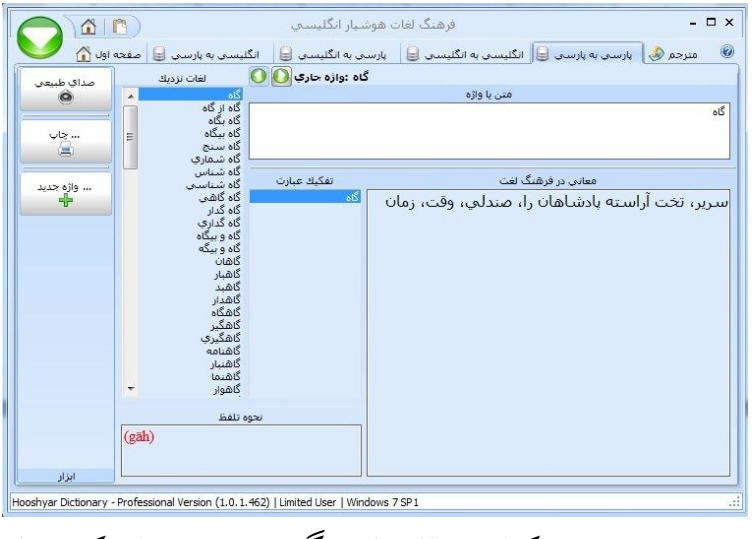
بگذریم از این که حتی از کوچک ترین بهانه ها به خاطر کسب سود سیاسی و تشدید افتراق فکری، استفاده می کنند. همانند بسیاری از

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست آویز های ستمی گری، حتی کلمه ی دانشگاه نیز آن نفس مسئله ای نیست که بتوان با بهانه ی آن، تبر عداوت را دسته داد و مردم را به جان هم انداخت.

خلاف تصور عام، چنان چه در این تحقیق ارائه و مستند می سازیم، کلمه یا ترکیب دانشگاه از دو جز «دانش» و «گاه» در عجایب المعنایی کثیر شده است که فرهنگ های دری در تمامی انواع، افزایش آن را در کاربرد معنایی معرفی می کند که کمترینش همین «گاه» به معنی مکان است.

در محاوره ی معمول دری در افغانستان، تاجکستان و ایران که حوزه ی رواج زبان دری ست، کلمه ی گاه در انواع عرفی، لفظی، ادبی و هنری، بیشتر با قید «زمان» به کار می رود. مراجعه به فرهنگ های دری نوع کتاب، اگر صرف با جست و جوی «گاه» باشد، بدون توجه زیاد بر ترکیب دانشگاه، کلمه ی «گاه» را در انواع قید زمانی معرفی کرده است.



در سمت چپ چوکات سافت فرهنگ دری «هوشیار» که برای کمپیوتر، طراحی شده است، در چوکات «لغات نزدیک»، کلمه ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

«گاه» را در معمول ترین معانی آن در محاوره و لفظ قلم دری زبانان، معرفی می کند که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق آن ها، معنی زمان را افاده می کنند. در پایین، توضیحات فرهنگ لغت «هوشیار» را به خاطر کیفیت نگرش، تایب می کنم:

گاه: سریر، تخت آراستهء پادشاهان را، صندلی، وقت، زمان.

لغات نزیک:

گاه از گاه، گاه بگاه، گاه بیگاه، گاه سنج، گاه شماری، گاه شناس، گاه شناسی، گاه گاهی، گاه گذار، گاه گذاری، گاه و بیگاه، گاه و بیگه، گاهان، گاهیار، گاهبد، گاهگیر، گاهگیری، گاهنامه، گاهنیار، گاهنما، گاهوار.

رجوع به تمام فرهنگ های دری در صورتی که با تقاضای شکل «گاه» باشد، به هیچ صورت به توضیحی که از ترکیب «دانشگاه» یا محل دانش می آورند، مطلوب نمی دهد. برای این که منظور ما از عجیب المعانی بودن و کثیر بودن معنی کلمه ی «گاه» به مفهوم غیر مکان، استناد بیشتر یابد، با مراجعه به فرهنگ های معروف دری یا به اصطلاح فارسی، حوزه ی ادبیات کلاسیک را درمی نوردیم تا مدعای ما به حقیقتی برسد که با سطحی نگری و تظاهر، درمانده گی ما در رسیده گی به معضل سقاوی گری، ستمی گری و مدعیات مدعیان است.

معانی «گاه» در لغتنامه ی «دهخدا»:

گاه: (پسوند) این مزید به بعضی کلمات ملحق شود و معنی زمان دهد:

آب انگور خزانی را خوردن **گاه** است که کس امسال نکردست مر او را طلبی. (منوچهری)

وقت سحر **گاه** فراشی آمد مرا بخواند برفتم. (تاریخ بیهقی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و هم در شب رسولی نامزد کردند مردی علوی وجیه از محتشمان سمرقند و پیغام ها دادند چاشت**گاه** این روز لشکر بتعبیه نشسته بود رسول بیامد. (تاریخ بیهقی)
سحر**گاه**ی استادم مرا بخواند برفتم و حال بازپرسید. (تاریخ بیهقی)
وقت چاشت**گاه** بونصر مشکان را بخواند. (تاریخ بیهقی)
پگه خیز باشید هر سال و ماه که **گاه** سعادت بود صبح**گاه**. به وقت چاشت**گاه**ی تاریکی ظاهر شد. (قصص الانبیاء، ص ۱۳۴)
مغنی سحر**گاه** بر بانگ رود بیاد آور آن پهلوانی سرود. (نظامی)
گاه چو شب لعل سحر**گاه** باش/ گه چو سحر زخمه ی گه آه باش. (نظامی)
چو صبح سعادت برآمد ب**گاه** شده/ زنده چون باد در صبح**گاه**. (نظامی)
نهان خانه ی صبح**گاه**ی شود/ حرم**گاه** سر الهی شود. (نظامی)
شدی بر سر **گاه** هر صبح**گاه**. (نظامی)
یکی مجلس آراست چون صبح**گاه**. (نظامی)
یکی روز فرخنده از صبح**گاه**. (نظامی)
ز فرزانگان بزمی آراست شاه. (نظامی)
طلایه ز لشکر گه هر دو شاه شده/ پاس دارنده ی صبح**گاه**. (نظامی)
شبان**گاه** بگریست تا بامداد. (نظامی)
ایا باد سحر**گاه**ی کزین شب/ روز می خواهی از آن خورشید/ خر**گاه**ی برافکن دامن محمل. (سعدی)
ز دود دل صبح**گاه**ش بترس. (سعدی)
شهری به گفتگوی تو در تنگنای صبح شب روز می کنند و تو در خواب صبح**گاه**. (سعدی)
شبان**گاه** دزدان باز آمدند. نه بر باد رفتی سحر**گاه** و شام. (سعدی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر که هر بامداد پیش کسی ست/ هر شبان**گاه** در سرش هوسی ست.
شبان**گاه** همان روز بود که فرمودند امشب آن شب است که وارغ در گردن اندازیم. (انیس الطالبین، ص ۱۱۹)
روزی در وقت گرم**گاه** در فصل تموز از قصر غازان به طرفی می رفتم. (انیس الطالبین، ص ۲۹) [گرم**گاه** در اصطلاحات فصحای قدیم، میانه ی روز که ظهر گویند مراد است که وقت زیادتی گرمی آفتاب است. (انجمن آرا)- (آنندراج)].
دمیدن**گاه**، بزن**گاه**، چاره **گاه**، عید**گاه**، نا**گاه**، دیر**گاه**، ناب**گاه**، بی **گاه**، خوردن **گاه**. **گاه** و بی**گاه** اغلب در صبح و شام استعمال می شود: بی**گاه** شد بی**گاه** شد خورشید سوی چاه شد/ خیزید ای خوش طالعان **گاه** طلوع ماه شد. (از آنندراج بدون ذکر نام شاعر)

***

معانی «گاه» در فرهنگ لغت «معین»:

گاه.

[په.] (اِ.)۱- آهنگ، آواز.۲- (پس.) به صورت پسوند در نام های آهنگ های موسیقی به کار رود: سه گاه، چهارگاه.

گاه.

۱- (پس.) علامت اسم زمان که در آخر کلمه درمی آید مانند شامگاه، صبح گاه و علامت اسم مکان نیز می باشد مانند دانشگاه، آرامگاه. ۲- (اِ.) زمان، وقت. ۳- عصر، دوره.

گاه.

[په.] (اِ.) ۱- تخت شاهی، سریر. ۲- مسند. ۳- جا، مکان. ۴- بوتهٔ زرگران.

گاه به گاه.

(بِ)- (ق مر.) وقت به وقت، بعضی اوقات.

گاه شمار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(شُ)- (ص فا.) کسی که در بارهٔ تقویم و اوقات کار می کند.

گاه شماری.

(شُ یا ش)- (اِ.) روش اندازه گیری و تقسیم بندی زمان به بخش های مساوی تقویم.

گاه گاه.

(ق.) به ندرت، کم و بیش.

گاه گدار

(گُ)- (ق مر.)- (عا.) بندرت، بعضی اوقات.

گاه گیر.

(ص فا.) ۱- اسبی که گاه گاه رم می کند. ۲- غافل گیر.

گاه نامه.

(م) [په.] (اِمر.) تقویم.

آن گاه.

(ق .) ۱- آن زمان، آن وقت. ۲- پس از آن، سپس، بعد.

پناه گاه.

(~.)- (اِمر.) جایی که برای حفظ جان و سلامتی به آن پناه برند، جای استوار، پناه جای.

پیشین گاه.

(~.)- (اِمر.) وقت نماز ظهر.

روضه گاه.

(~.)- [ع - فا.] (اِمر.) ۱- باغ. ۲- بهشت.

سه گاه.

(~ .)- (اِمر.) یکی از هفت دستگاه موسیقی ایرانی که حزن آور است و از فراق و جور معشوق می گوید.

صبح گاه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(~.) [ع - فا.] (اِ.) ۱- هنگام صبح، بامدادان. ۲- برنامه ای که معمولاً هر روز در پادگان ها یا مراکز نظامی با بالا بردن پرچم و خواندن سرود و مراسم رژه انجام می شود.

قبله گاه.

(~.) [ع - فا.] (اِمر.) ۱- مکان قبله، جای قبله. ۲- هر جا که وقت پرستش خدا بدان روی آورند. ۳- عنوانی ست احترام آمیز در خطاب به پدر و بزرگان.

گاه به گاه.

(بِ)- (ق مر.) وقت به وقت، بعضی اوقات.

گاهَ گاه.

(ق.) به ندرت، کم و بیش.

گرم گاه.

(~.)- (اِمر.) میان روز که هوا بسیار گرم است.

ارویس گاه.

(اَ)- (اِمر.)- (در آداب دینی زرتشتی) سنگ بزرگی ست چهار گوشه که آلت های مخصوص از قبیل هاون و دستهٔ هاون و برسمدان و طشت و ورس را بر روی آن می نهند.

تخت گاه.

(~.) (اِمر.) ۱- محل تخت. ۲- محل جلوس شاه. ۳- پایتخت.

تفریح گاه.

(~.) [ع - فا.] (اِمر.) محل تفریح، گردش گاه.

تکیه گاه.

(~.) [ع - فا.] (اِمر.) ۱- جای تکیه دادن. ۲- پشتی. ۳- پشت و پناه. ۴- آن چه وزن جسمی را تحمل کند(فیزیک).

نهاله گاه.

(~.)-(اِمر.) شکارگاه، کمینگاه صیاد.

وعده گاه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(~.) [ع - فا.] (اِمر.) محل ملاقات، میعاد.

هیچ گاه.

(ق مر.) هیچ وقت، هرگز.

معانی «گاه» در فرهنگ لغت عمید:

گاه.

۱. وقتی؛ زمانی؛ هنگامی. ۲. بعضی اوقات؛ گاه گاهی. ۳. (اسم) وقت؛ زمان؛ هنگام. ۴. زمان(در ترکیب با کلمهٔ دیگر): بامگاه، شامگاه، سحرگاه. ۵. مکان(در ترکیب با کلمهٔ دیگر): بزمگاه، پرستشگاه، رزمگاه، کشتارگاه، لشگرگاه. ۶.(اسم) [قدیمی] فصل؛ موسم. * گاه از گاه: [قدیمی] = * گاه گاه * گاه به گاه: = * گاه گاه * گاه گاه: بعضی اوقات. * گاه وبیگاه: ۱. وقت و بی وقت. ۲. [قدیمی] همه وقت.

گاه.

ظرفی که در آن سیم وزر ذوب می کردند؛ بوتهٔ زرگری: شهان به خدمت او از عوار پاک شوند/ بدان مثال که سیم نبهره اندر گاه (فرخی: ۳۴۳).

گاه.

۱. جا؛ مکان. ۲. [قدیمی] تخت پادشاهی: به گیتی بهی بهتر از گاه نیست/ بدی بتّر از عمر کوتاه نیست (فردوسی: ۳۷۳/۸).

گاه گدار.

بعضی اوقات؛ به ندرت.

گاه گیر.

۱. غافلگیر. ۲. اسبی که گاه گاه رم بکند. ۳. درد یا عارضه ای که ناگهان بروز کند.

بنه گاه.

جای بنه.

کمین گاه.

جایی که در آن کمین کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبله گاه.
۱. جایی که در نماز به آن رو می کنند؛ مکان قبله؛ جای قبله. ۲. [منسوخ، مجاز] پناهگاه.
قدم گاه.
۱. جای قدم نهادن. ۲. جایی که اثر پایی در سنگ پدیدار باشد. * قدم گاه آدم: در روایات، سرندیب که حضرت آدم، نخستین بار بر روی زمین در آن جا قدم گذاشت.

***

معانی گاه در سایر فرهنگ های دری:

گاه.
(اِ) عصر.
دوره.
زمان: و از خلق نخست که را آفرید از **گاه** آدم تا این زمانه.
(ترجمه ی طبری بلعمی).
چنین تا ب**گاه** سکندر رسید ز شاهان هر آن کس که آن تخت دید.
فردوسی.
باده ای چون گلاب روشن و تلخ مانده در خم ز **گاه** آدم باز.
فرخی.
هر شاعری به **گاه** امیری بزرگ شد نشگفت اگر بزرگ شدم من به **گاه** تو.
فرخی.
آیین ملوک عجم از **گاه** کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود.
(نوروزنامه).
و از **گاه** جشن افریدون تا این وقت نهصد و چهل سال گذشته بود.
(نوروزنامه).

(c) ketabton.com: The Digital Library

- زمان.
وقت.
هنگام.
حین.
مدت: مراوحه؛ **گاه** این را بستن و **گاه** آن را.
(تاج المصادر بیهقی): جهانا چنینی تو با بچگان گهی مادری **گاه** مادند را.
رودکی.
چنان نمود به ما دوش ماه نو دیدار چو یار من که کند **گاه** خواب خوش آسا.
بهرامی.
هرگز نبود شکر به شوری چو نمک/ نه **گاه** شکر باشد چون باز کشک.
محمودی (از فرهنگ اسدی).
سرو بودیم **گاه** چند بلند کوژ گشتیم و چون درونه شدیم.
کسایی.
خدای عرش جهان را چنین نهاد/ نهاد که **گاه** مردم از او شاد و گه ناشاد.
کسایی.
همی نوبهار آید و تیرماه جهان **گاه** برنا بود **گاه** زر.
دقیقی (دیوان، چ. شریعت، ص ۱۰۲).
ز بس عطا که دهد هر گهی نداند کس/ عطای او را وقت و سخای او را **گاه**.
فرخی.
بسی **گاه** است و دیری روزگار است که نادانیت بر ما آشکار است.
(ویس و رامین).

(c) ketabton.com: The Digital Library

گاه گفتند مابیعت می ستانیم لشکر را و **گاه** گفتند قصد کرمان و عراق می داریم.
(تاریخ بیهقی).
چو خم **گاه** چوگانی از بیم ماه در آن خم پدیدار گویی سیاه.
(گرشاسب نامه).
گشتن گردون و در او روز و شب **گاه** کم و **گاه** فزون **گاه** راست.
ناصر خسرو.
در بستر بد یار و من از دوستی او **گاه**ی به سرین تاختم و **گاه** به پائین.
(فان).
گاهش اندر شیب تازم، **گاه** تازم برفراز چون کسی کو **گاه** بازی برنشیند بر رسن.
منوچهری.
گهی سماع زنی **گاه** بربط و گه چنگ/ گهی چغانه و طنبور و شوشک و عنقا.
فرخی.
گاه گوید بیا و رود بزن/ **گاه** گوید بیا و شعر بخوان.
فرخی.
گاه گوید بیا و باده بنوش/ **گاه** گوید بیا و رود بزن.
فرخی.
در آب دیده **گاه** شناور چو ماهیئی/ گه در میان آتش غم چون سمندری.
فرخی.
وگر به جنگ نیاز آیدش بدان کوشد که/ **گاه** جستن از آن جا چگونه سازد زنگ.
فرخی.
از دلت ترسم ب**گاه** صبح از آنک/ سر به شکر می برد جادوی تو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خاقانی.
چون تنورم به **گاه** آه زدن کآتشین مارم از دهان برخاست.
خاقانی.
شرع به دوران تو رستم و **گاه** وجود ظلم به فرمان تو بیژن و چاه عدم.
خاقانی (دیوان ص ۱۶۶).
بنده از شوق خاک درگه تو بر سر آتش است بیگه و **گاه**.
انوری.
تا چو عروسان درخت از قیاس **گاه** قصب پوشی و **گاه**ی پلاس.
نظامی.
گاه همچون آفتابی از جمال **گاه** همچون ماهی از بس نیکویی.
عطار.
گاه باشد که شطرالعنب مدت نه ماه یا بیشتر بماند.
(ذخیره ی خوارزمشاهی).
بنده ی پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد **گاه** هست و **گاه** نیست.
حافظ.
شکوفه **گاه** شگفته است و **گاه** خوشیده درخت **گاه** برهنه است و **گاه** پوشیده.
(گلستان).
گاه باشد که کودک نادان به غلط بر هدف زند تیری.
سعدی.
گاه مستی گه خرابی تو/ کس نداند که از چه بابی تو.
اوحدی (از امثال و حکم دهخدا).
- امثال: **گاه** از دروازه درون نمی آید.
گاه از کون سوزن بیرون می رود.
(امثال و حکم دهخدا).

(c) ketabton.com: The Digital Library

به صورت مضاف آید و معنی زمان، وقت، فرصت دهد: نیل دهنده تویی به **گاه** عطیت/ پیل دمنده به**گاه** کینه گزاری.
رودکی.
به هیچ روی تو ای خواجه برقعی نه خوشی/ به **گاه** نرمی گویی که آبداده تشی.
منجیک.
در طاعت بی طاقت و بی توش چرایی/ ای **گاه** ستمکاری بی طاقت و بی توش.
کسائی.
کتایون می آورد همچون گلاب/ همیخورد با شوی تا **گاه** خواب.
فردوسی.
که با رستمم روی آزار نیست/ وگرنه مرا **گاه** این کار نیست.
فردوسی.
بدین آرزو دارم اکنون امید/ شب تیره تا **گاه** روز سپید.
فردوسی.
جوان چیز بیند پذیرد فریب/ ب**گاه** درنگش نباشد شکیب.
فردوسی.
سپیده دمان **گاه** بانگ خروس/ ز در**گاه** برخاست آوای کوس.
فردوسی.
کنون **گاه** رزم است و آویختن/ نه هنگام ننگ است و بگریختن.
فردوسی.
گاه آن است که از محنت و سختی برهند/ جای آن است که امروز کنم من طربی.
منوچهری.
گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی/ کز هجی بینم زیان و از مدایح سودنی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منوچهری.
گر ندانی ز زاغور بلبل/ بنگرش **گاه** نغمه و غلغل.
منوچهری.
روی به زنی کرد از شریف ترین زنان و گفت **گاه** آن نیامد که این سوار از این اسب فرود آورند.
(تاریخ بیهقی).
ترسم که **گاه** رفتن من آمده است.
(تاریخ بیهقی).
به **گاه** ربودن چو شاهین و بازی.
(تاریخ بیهقی).
یکیت روی ببینم چنان که خرسی را/ ب**گاه** ناخنه برداشتن لویشه کنی.
(فان).
نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل/ این گفته بود **گاه** جوانی پدر مرا.
ناصرخسرو.
گاه آن آمد که با مردان سوی مردان شویم/ یکره از ایوان برون آئیم و بر کیوان شویم.
سنایی.
مفلس بخشنده تویی **گاه** جود/ تازه و دیرینه تویی در وجود.
نظامی.
به حکم آن که این شبرنگ شبدیز/ ب**گاه** پویه بس تند است و بس تیز.
نظامی.
خاک وجود ما را از آب باده گل کن/ ویران سرای دل را **گاه** عمارت آمد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حافظ.

هیچ کس دیده ای که گه خورده ست/ کاین ب**گاه** قدیم نان بوده ست.

ابن یمین.

- فصل.

موسم: چون لطیف آمد ب**گاه** نوبهار/ بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تز.

رودکی.

درخش ار نخندد ب**گاه** بهار/ همانا نگرید بسی ابر زار.

ابوشکور.

دل خسرو از لشکر نامدار بخندید/ چون گل به **گاه** بهار.

فردوسی.

جوانان چین اندرآن مرغزار/ یکی جشن سازند **گاه** بهار.

فردوسی.

چنین گفت مادر که **گاه** بهار/ برین دشت بگذشت گردی سوار.

فردوسی.

گاه با اسم اشاره (آن و این) می آید و معنی زمان، مدت، موقع، وقت دهد: آن **گاه**، آن زمان، آن وقت، این **گاه**، این زمان، این وقت: مر او را به آئین پیشین بخواست/ که آن رسم و آئین بدآن **گاه** راست.

فردوسی.

برآمد بر این **گاه** یک روزگار/ فروزنده شد اختر شهریار.

فردوسی.

این سلیمانی به رسولی و شغلی بزرگ آمده است خلعتی بسزا باید او را و صد هزار درم صلت آن**گاه**چون بازآید و آن چه خواسته ایم بیارد آن چه رای عالی بیند بدهد.

(تاریخ بیهقی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

چشم آن دارم که تا آن **گاه** که رفته آید.
حشمت من ن**گاه** دارد.
(تاریخ بیهقی).
بیارم پس از این که در باب علی چه رفت تا آن **گاه** که فرمان یافت.
(تاریخ بیهقی).
آن فاضل که تاریخ سبکتکین را براند از ابتدای کودکی تا آن **گاه** به سرای آلپتکین افتاد.
(تاریخ بیهقی).
تا آن **گاه** که رسولان جانب کریم به در**گاه** آیند.
(تاریخ بیهقی).
حاجب آمد به معاونت یلان غور تا آن**گاه** که حصار به شمشیرش گشاده آمد.
(تاریخ بیهقی).
آن **گاه** به اثر رسولان فرستادن و عهد و عقد خواستن.
(تاریخ بیهقی).
شیر می پیچیدی بر نیزه تا آن **گاه** که سست شدی و بیافتادی.
(تاریخ بیهقی).
از وی و پسرش خط بستانند به نام خزانه ی معمور، آن **گاه** حدیث آن مال با سلطان افکنده آید.
(تاریخ بیهقی).
بیاورده ام آن چه برفت وی را از سعادت به فضل ایزد تا آن **گاه** که به هرات رسید.
(تاریخ بیهقی).
چند شغل فریضه که پیش داشت و پیش آمد و برگزاردند نبشته آمد آن **گاه** مقامه به تمامی برانم که بسیار نوادر و عجایب است اندر آن دانستنی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(تاریخ بیهقی).
تا آن **گاه** که آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردید.
(تاریخ بیهقی).
کسان حاجب تکین گفتند که امروز بازگردید که شغلی فریضه است.
تا آن اتمام کرده آید آن **گاه** بر عادت می روند.
(تاریخ بیهقی).
وی را به در**گاه** آرند و آفتاب تا سایه نگذارند تاآن **گاه** که مال بدهد.
(تاریخ بیهقی).
اتقیااند بدان **گاه** که پیران و کهولند حکمایند از آن وقت که اطفال و صغار اند.
ناصرخسرو.
آن **گاه** آن را موضعی به فرمان ملک تعیین افتد.
(کلیله و دمنه).
آن **گاه** نه راهبر معین و نه شاهراهی پیدا.
(کلیله و دمنه).
و آن **گاه** بنای کار های خویش بر تدبیر معاش و معاد بر قضیت آن نهد.
(کلیله و دمنه).
آن **گاه** نفس خویش را میان چهار کار مخیر گردانیدم.
(کلیله و دمنه).
آن **گاه** در آثار و نتایج علم طب تاملی کردم.
(کلیله و دمنه).
آن **گاه** اعضاء قسمت پذیرد.
(کلیله و دمنه).
بدو باید پیوست و فزع او مشاهدت کرد. آن **گاه** ندامت سود ندارد.
(کلیله و دمنه).

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن **گاه** به انواع بلا مبتلا گردد.
(کلیله و دمنه).
آن **گاه** خود گیر که این معانی هیچ نیستی.
(کلیله و دمنه).
خیمه ی سلطنت آن **گاه** فضای درویش رجوع به آن **گاه** و این **گاه** شود.
گاه با مبهمات(چند و هرچند و چندین و همان آید) و معنی زمان دهد: اکنون فکنده بینی از ترک تا یمن یک چند **گاه** زیر پی آهوان سمن.
دقیقی.
همی پرورانید شان سال و ماه/ به مرغ و کباب و بره چند**گاه**.
فردوسی.
به توران زمین گر فرستی مرا/ نیایش کنم پیش یزدان ترا
فرستم به هر سال من باژ و ساو/ به پیش تو ز آنچم بود توش و تاو
به هرچند **گاه**ی ببندم کمر/ بیایم ببینم رخ تاجور.
فردوسی.
اگر تان ببیند چنین گل به دست/ کند برزمین تان همان **گاه** پست.
فردوسی.
همی رفت با او همیدون به راه/ بر او راز بگشاد تا چند**گاه**.
فردوسی.
دگر گفت با دل که از چند**گاه**/ شدم من بدین مرز جویای شاه.
فردوسی.
فرستاده آمد ز کاوس شاه/ نهانی به نزدیک او چند **گاه**.
فردوسی.
سپردش به مادر بدان جای**گاه**/ برآمد برین نیز یک چند **گاه**.
فردوسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر آن نیز بگذشت یک چند **گاه**/ گران شد ز کودک فرنگیس ماه.
فردوسی.
به چند **گاه** دهد بوی عنبر/ آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر.
عنصری.
به تبه کردن ره غرّه چه بایست شدن تبر و تیشه/ چه بایست زدن
چندین **گاه**.
فرخی.
مایه ی غالیه مشک است بداند همه کس/ تو ندانسته ای ای ساده دلک
چندین **گاه**.
فرخی.
هر**گاه** اصل به دست آمد، کار فرع آسان باشد.
(تاریخ بیهقی).
هر کس مرکب است از چهار چیز و هر**گاه** که یک چیز از آن را خلل افتد، ترازوی راست نهاده بگشت.
(تاریخ بیهقی).
این نامه چند **گاه** بجستم تا بیافتم در این روزگار که تاریخ این جا رسانیده بودم.
(تاریخ بیهقی).
هر**گاه** که ملک هنر های من می بیند بر نواخت من حریص تر از آن باشد که من بر خدمت او.
(کلیله و دمنه).
هر**گاه** که یکی از آن(طبایع) در حرکت آید، زهری قاتل باشد.
(کلیله و دمنه).
هر**گاه** که دو دوست به مداخلت شریری مبتلا گردند، هر آینه میان ایشان جدایی افتد.
(کلیله و دمنه).

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر **گاه** غوک بچه کردی، مار بخوردی.
(کلیله و دمنه).
هر **گاه** که بیرون کشند در حال از هم باز شود.
(کلیله و دمنه).
او را به خانه ی خویش آورد و چندین **گاه** مهمان او بود.
(قصص الانبیاء، ص ۶۰).
همان **گاه**.
همین **گاه**.
زمانی مکرر شود، **گاه گاه**: **گاه گاه**ی و معنی کم و بیش، دور و نزدیک، وقتی دون وقتی دهد، زمانی دون زمانی، قلیلی از ازمنه.
ندرةً، بعض اوقات: دولت مسعود خواجه **گاه گاه**ی سرکشید تا نگویی خواجه ی فرخنده از عمدا کند.
منوچهری.
آخر کم از آن که **گاه گاه**ی.
نظامی.
گاه گاهی به گذر در صف دلسوخته گان تا ثنائیت بگویند و دعایی بدمند.
سعدی (بدایع).
و مخفف آن گه گه است.
رجوع به گه گه و **گاه گاه** و **گاه گاه**ی شود.
(پسوند) زمانی به کلمه ی(فارسی و عربی) پیوندد و معنی مکان و جای دهد: اضاءة؛ استادن **گاه** آب.
(منتهی الارب).
ارب الدابة مربطها؛ لازم گرفت ستور، بستن **گاه** خود را.
(منتهی الارب): به ری آمد[ذوالیمینین] و آن جا لشکر **گاه** بزد.
(ترجمه ی طبری نسخه ی کتابخانه ی مولف، ص ۵۱۱).

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جای خود تا جنگ **گاه** بدید.
(ترجمه ی طبری، ایضاً ۲۲۵).
و هرثمه به زورق خویش بیامد با خاصه گان خویش به جای وعده **گاه**.
(ترجمه ی طبری، ایضاً، ص ۵۱۵).
یکی شارسانی برآورد شاه[لهراسب]/ پس از برزن و گوی و بازار**گاه**.
فردوسی.
بسی کشته آید ز هر دو سپاه/ ز ایران نه برخیزد این کینه **گاه**.
فردوسی.
قصد شکار**گاه** کردم.
(تاریخ بیهقی).
با تعبیه ی تمام براند و لشکر**گاه**ی کردند برابر خصم.
(تاریخ بیهقی).
و نخجیر**گاه** این سرای سپنجی ست و نخجیر تو نیکی کردن.
(قابوسنامه).
و در قرار**گاه** رحم آرام گیرد.
(قصص الانبیاء، ص ۱۱).
تو دادی مرا پای**گاه** بلند/ توام دست گیر اندری پای بند.
نظامی.
ز هر پای**گاه**ی که والابود/ هنرمند را پایه بالا بود.
نظامی.
قرار آن چنان شد که نزدیک شاه به دانش بود مرد راپای**گاه**.
در فرهنگ اسدی نخجوانی که تاریخ کتابت آن ۷۶۶ است، در کلمه ی **گاه** پس از آن که معانی وقت و نشست ملکان و چاهک سیم پالایان را می نویسد، می گوید و **گاه** شاه را نیز گویند آنچنانک

(c) ketabton.com: The Digital Library

خسروانی گوید: شاهم بر**گاه** برآرید **گاه** بر تخت زرین/ تختم بر بزم برآرید بزم در نوکرد شاه.
ظاهراً این قصیده از اشعار هجایی ست که هنوز در زمان خسروانی معمول بوده، ولی نمی دانم چه گونه این شعر شاهد **گاه** به معنی شاه تواند بود. مگر این که یکی یا هر دوی شاه ها را **گاه** بخوانیم و تصرف کاتب، «**گاه**» را شاه کرد.
در فرهنگ های دیگر این معنی را نیافتم. تنها شمس فخری که غالباً از سهو و خطا خالی نیست و معهذا مدارکی بهتر و بیش تر از ما در دست داشته است، وی به نقل شعوری به **گاه**، معنی داماد داده و شعری هم از خود برای شاهد سروده است. شعر این است: شادمان است بدو جان ممالک ز انسان/ که بود شاد دل و جان عروسان از **گاه** ممکن است.
شمس فخری در جائی **گاه** را به معنی شاه دیده و چون یکی از معانی شاه، داماد است، معنی داماد به کلمه داده و شاهدی برای آن ساخته است.

- شی.

بوته ی زرگر که در آن زر و سیم آب کنند، بوتقه، دریچه، تنبک، قالب.
کوره ی زرگر.
گوی باشد که سیم پالایان زر و سیم گداخته در آن جا ریزند.
(اوبهی): شهان به خدمت او از عوار پاک شوند/ بدان مثال که سیم نبهره اندر **گاه**.
فرخی.
دل او شاد و نشاط تن او باد قوی تن/ بدخواه گدازنده چو زر اندر **گاه**.
فرخی.
اگر ز هیبت او آتش کنند از تف/ ستارگان بگدازند چون درم در **گاه**.
فرخی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر که او سیرت تو پیشه گرفت از همه عیب/ پاک و پاکیزه برون آید چون زر از **گاه**.

فرخی.

گفتا ز کفر پاک شود شهر های روم/ گفتم چنان که سیم نفایه میان **گاه**.

فرخی.

ز تو گوراب، چرخ آفتاب است/ سرایت از تو **گاه** سیم ناب است.

(ویس و رامین).

به جنب همت عالیش اگر قیاس کنی/ چو آفتاب و چو سیم نبهره اندر **گاه**.

معزی.

ایا ستوده شهی کز خیال خنجر تو/ تن عدو بگدازد چو نقره اندر **گاه**.

ازرقی (از جهانگیری).

دل و جان **گاه** و کوره از تف و تب/ اُدرَه از خایه وز پشت احدب.

سنایی.

با چهره ی چو زر شو و با اشک همچو در/ بگداز تن چو سیم و سرب در میان **گاه**.

سوزنی.

دل چو **گاه** نقره کرد از مکرت مدح تو/ ز آنک تا سخن چون نقره ی صافی برون آید ز **گاه**.

سوزنی.

ازآتش اندیشه ی جان خصم ورا دل/ در سوز و گداز آمده چون نقره به **گاه** است.

سوزنی.

از آن چه می بدهد تا بدان چه می گیرد/ تفاوت است چو از زر **گاه** تا پرکاه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوزنی.
هر خانه ای از خانه های نرد: یک **گاه**، خانه ی نخستین.
شش **گاه**.
خانه ی ششم از نرد.
(سبک شناسی، ص ۳۰۳، ج ۲): امیر دو مهره در شش **گاه** داشت و احمد بدیهی دو مهره در یک **گاه**.
(چهار مقاله ی نظامی).
ظاهراً یکی از معانی اصلی یا مجازی آن خیمه و چادر باشد و در آخر کلمه ی خر**گاه** بدین معنی ست.
و خر به معنی بزرگ است: سوی خر**گاه** راند مرکب تیز/ دید پیری چو صبح مهرانگیز.
نظامی.
نوبت: **گاه**ی؛ نوبتی.
کرتی.
باری.
داو قمار.
(غیاث).
صبح صادق.
(برهان).
(اِخ) نام ستاره ای ست.
جُدَی.
(جهانگیری)- (منتهی الارب).
گاه.
ستاره ی جدی.
(اسم) ۱- آهنگ آواز. ۲- به صورت پسوند در نام های آهنگ های موسیقی به کار رود: سهگاه چهارگاه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گاه از گاه.
گاه و بیگاه بعض اوقات: مردی که ویرا حسن محدث گفتندی، نزدیک امیر مسعود فرستاده بود(منوچهر بن قابوس) تا هم خدمت محدثی کردی و هم گاه از گاه نامه و پیغام آوردی و می بردی.
گاه بگاه.
وقت به وقت بعض اوقات: گاه به گاه به سفر می رود.
گاه خواب.
زمان خواب
گاه سنج.
(صفت اسم) آلت اندازه گیری وقت و زمان.
گاه شماری.
نگاهداشتن و معرفت حساب زمان معرفه المواقیت.
گاه شناسی.
وقت شناسی.
گاه صبح.
صبحگاه
گاه گاه آمدن.
به ندرت آمدن
گاه گاهی.
زمانی دون زمانی بعضی اوقات: بازار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی/ مرغان قاف دانند آیین پادشاهی.
(حافظ)
گاه گدار.
به ندرت.
گاه گداری.
ندره، بعضی اوقات.
گاه و بیگه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گاه و بیگاه: سوم دور بودن ز خیر کسان که دردش بود سوی آن کس رسان. که درگاه و بیگه کسی را بسوخت به بیمایه چیزی دلش بر فروخت.

گاه کوشش.

وقت جنگ

آخر گاه.

(صفت) دیگر، دگر، دیگری، یکی از دو چیز یا دو کس غیر جمع: آخرین.

پاییز گاه.

(اسم) هنگام پاییز، وقت پاییز.

پنج گاه.

(اسم) ۱- اوقات نماز پنجگانه. ۲- خان. پنجم نرد. ۳- حواس خمسه. ۴- آوازی ست ایرانی و آن در پایان راست پنجگاه خوانده می شود. (پنجگاه) و (سپهر) حالت در آمد (نوا) را دارد و مثل این است که به نوای پنجم فوقانی رفته باشیم. سپس عشاق شنیده می شود و راست پنجگاه تبدیل به نوا می شود.

پیشین گاه.

(اسم) وقت نماز پیشین، وقت نماز ظهر: رفت روزی به وقت پیشین گاه/ تا در آن باغ روضه یابد راه.

(نظامی)

***

معانی گاه در زبان انگلیسی:

اسم:

time

عصر، عهد، فرصت، ساعت، روزگار، زمان، مرتبه، مدت، هنگام، وقت، موقع، گاه، زمانه، حین، ایام.

period

(c) ketabton.com: The Digital Library

حد، کمال، نقطه، عصر، دوره، گردش، نوبت، ایست، فرجه، پایان، منتها درجه، روزگار، زمان، مرحله، مدت، وقت، موقع، مدتی، گاه، نتیجه ی غایی، قاعده ی زنان، جمله ی کامل، نقطه ی پایان جمله، دوران مربوط به دوره ی به خصوصی.

ترادفات(شبیه سازی های ظاهری):

چنان چه دیدیم و خواندیم، کلمه ی «گاه» با صور مختلف معنایی، نه همان معنی ای را افاده می تواند که وقتی منظور از برگردان یک کلمه از یک زبان به زبان دیگر باشد، منظور است. معنی کلمه ی «Water» در زبان دری «آب» می شود، اما این کلمه به گونه ی ترادف، می تواند نوعیت آب به عنوان پدیده ی مایع را نیز تعریف کند. تفاوت معنایی این ترجمه، به اصل و شباهت برمی گردد. بنا بر این اگر معادل انگلیسی کلمه ی آب در زبان دری را به مفهوم مایع بگیریم، ظاهراً منظور از یک عنصر مایع، برآورده می شود، اما اکتفا به آن، به هیچ دلیلی درست نیست؛ زیرا اصل معنایی آن، همان کلمه ی آب می شود که در مایعات، تعریف و جایگاه خودش را دارد.

کلمه ی «گاه» نیز با صور مختلف معنایی، می تواند ترادفی باشد برای کلمه ی «تون» پشتو، اما چنان چه بررسی کردیم، به هیچ وجه به همان معنایی نیست که از کلمه ی «تون» به معنای جایی که درخور محل کسب آموزش ها یا دانش عالی باشد، افاده شود. کسی از پیرسالارانی که هنوز کارت های حزبی خویش را نگه داشته اند، اما وانمود می کنند که خوش سابقه اند، مدعی شده بود که مرحوم علامه حبیبی، ترکیب پوهنتون را با درنظر داشت ترکیب دانشگاه، وضع کرده است. این اتهام ناروا، از چند جهت بر آن مرحوم، باطل است. چه علامه حبیبی با اشراف بر چند زبان و آگاهی های فوق العاده، در حد تنزل قرار نداشت. این غلط فهمی را زمانی می توان به درستی درک کرد که سال ها فکر می شد ترکیب افغانستان از دو جز افغان و ستان که

(c) ketabton.com: The Digital Library

پسوند ستان آن به معنی اسم مکان است، از واژه گان دری یا به اصطلاح فارسی می باشد، اما تحقیقات سال های اخیر، واضع می سازند که اسم «ستان»، یک کلمه ی کهن زبان سانسکریت است.
اندر قضیه ی کلمه ی «گاه»، هرچند در پی حکم مطلق نیستیم، اما با توجه بر آن چه مستند کردیم، این کلمه با کثرت کاربرد در معانی زمان و آن چه غیر از اسم مکان باشد، به اندازه ای در زبان ما رایج است که اگر از ترادفات آن به عنوان شبیه ساز های ظاهری به عمق صرفی برویم، به مشاهده می رسد که هیاهو برای پذیرش آن در برابر کلمه ی «پوهنتون»، هرگز در حد قبول فی نفسه ی معنی نیست. بنا بر این، پذیرش آن به عنوان معادل پوهنتون، بسیار به همان معنایی نیست مغرضانه دنبال می کنند. در سال های اخیر در کارت های دعوت، به جای زمان و مکان، گاه(زمان) و جا(مکان) می نویسند.
در افغانستان ما به یقین که پس از وضع ترکیب دانشگاه و فشار های سیاسی ناشی از صدور کالای فرهنگی ایران، ترکیباتی چون فروشگاه، قرارگاه، زایشگاه، آرایشگاه و امثالهم رایج شده اند که به اثر سهولت ساخت، ترکیبات فزون دیگری نیز وارد دری افغانی ما می شوند؛ هرچند دیدیم با کثیر المعنایی و عجیب المعنایی این کلمه، به درستی به افاده ی مکان نمی تواند برسد؛ زیرا کثرت استفاده ی آن به معنی زمان، حتی در مثال هایی که برای سریر یا تخت آمده اند نیز محدودیت دارند؛ چه اگر توجیه مکان سریر یا تخت، وجه اطلاق اسم خاص آن شود، محدوده ای که برای تخت در نظر است، وسعتی ندارد که مثلاً برای محلی به بزرگی جای دانشگاه باشد. قید این مسئله در سایر اسامی اماکن در زبان دری هم بسیار مشهور می باشد. مثلاً اسم کده، هرگز به محلی که در بزرگی برای گاه یا خانه می سازند، اطلاق نمی شود. چنان چه با ترکیب دانشکده، محل کوچک تر را افاده می کنند و صورت های میکده، دهکده و امثالهم، حدود مشخص دارند. بنا بر این

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای برآورد مطلوب، باید به صورت هایی مراجعه کرد کـه از رهگـذر وسعت، بتواند در جای مطمع نظر بنشیند.

بالاخره:

تا جایی که آگاهی های ما می رسانند، معمول ترین صورت اسم مکان در افغانستان که بتواند محدوده ی بزرگ را ترسـیم کنـد، اسـم «خانـه» است که از ترکیب آن، به صد ها مثال مروج، کهن و نو داریم. نه فقـط در دری افغانی، بل در دری تاجکی و دری ایرانی نیز ترکیبـاتی کـه بـا اسـم «خانـه» مسـتعمل انـد، بـه خـوب تـرین وجـه، منظـور مـا را بـرای نامگذاری اماکن، افاده می کنند:

- کارخانه
- میخانه
- شفاخانه
- عجایب خانه
- تصفیه خانه
- آبدارخانه
- اسلحه خانه
- بالاخانه
- رصدخانه
- زرادخانه
- سفارتخانه
- مهمانخانه
- یتیم خانه

چنان چه آوردم در جغرافیای رواج زبان دری افغانی ما، پـیش از رواج ترکیب دانشگاه، در حالی که مقـام گـاه در ترکیبـات و کلمـات دری، کثرت اسـتفاده در زمـان را دارد و آن را تـاکنون نیـز حفـظ مـی کنـد، هرچند به معنـای تشـخیص جـا نیـز جایگـاه دارد و مثـال هـایی کـه در

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهنگ های دری آوردیم، موقعیت آن را در چند معنایی به معرفی می گیرد، اما استفاده ی کثیر از آن تا زمانی که در چند دهه ی اخیر در تنوع ترکیبات گاه، وفرت اسم اماکن را تعریف می کند، در حدی نبوده است که حتی در محاوره ی عادی مردم ما شناخته شود.

در میان کابلیان و در آن ولایاتی که دری، زبان کار و تبادل افکار است، تا چند دهه ی قبل، چنان چه تا کنون نیز رایج است، لوایح دکان ها، ترکیب فروشگاه را اصلاً نمی شناختند. هنوز هم دکانداران کابل و ولایات دری زبان، بر لوایح خود خوراکه فروشی، آردش فروشی، کتاب فروشی و صد ها محل فروش دیگر را معرفی می کنند که عین مثال را اسم خانه، در صد ها ترکیب دیگر تاکنون حفظ کرده است.

در افغانستان جا، خانه و سرا، مهم ترین اسمای اماکن اند که از ترکیبات آن ها، صد ها نام و اصصلاح معروف داریم. ترکیبات «سرای غزنی»، «سرای شمالی»، «سرای عبدالرحمن خان» و امثالهم، معرف صد ها نوع دیگر اند. در ایران، از اسم «سرا» با ابتکارات زیاد، ترکیباتی چون دانشسرا، قهوه سرا و... ساخته اند. در افغانستان ما، صورت معمول آن، با مبتدای سرا و بعد مشخصه ی آن، معروف می باشد.

در حالی که با رسمیت و جا افتاده گی کلمه ی پوهنتون، هیچ نیازی برای بدیل آن نداریم، اما اگر روزی به خاطر رعایت منافع بیشتر خود لازم دیدیم، پیشنهاد می کنیم به عوض کلمه ی «دانشگاه» که بسیار سیاسی شده و به درستی بسیار به معنای پوهنتون نیست، می توانیم به راحتی از لغات مختلف با اسمای «سرا»، «خانه» و «جا»، ترکیبات مطلوب بسازیم.

آنارشیسم ناشی از ضعف حاکمیت، مهارگسیخته گی هایی را باعث شده که اگر برای پاسخ به آن ها، پاسخگو نباشیم، به یقین دیر یا زود، بحران ناشی از افراط در نقد و گستاخی های ناشی از زیاده رویی ها، ما را در موقعیت های تنگتر قرار می دهند. بنا بر این، قبل از این که ارجاع

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملی ما، نتیجه ی مطلوب را برآورده کند، بهتر است مثلاً در سیاست پردازی های فرهنگی، تا زمانی که توافق بر سر معادل پوهنتون در زبان دری صورت گیرد، تمام لوایحی را که به عمد با ترکیب دانشگاه انباشت کرده اند، در گام نخست، به ترکیب پوهنتون مقید سازند و اگر ایراد بسیار نباشد، حداقل با جاگزین کردن آن با ترکیبات «دانشخانه» یا «آموزشخانه» و یا هم «آموزش سرا» و «دانش سرا» که هرچند ترکیبات اخیر، بسیار افغانی نیستند، اما در مقایسه به کلمه ی «دانشگاه»، پر چالش، تنش زا و سیاسی نمی باشند.

منابع و مراجع:

1-
http://dictionary.abadis.ir/Word/FaToFa/%DA%AF%
/D8%A7%D9%87
2-
https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D8%B1%D8
%A7%DB%8C%D9%87%E2%80%8C%D9%87%D8%
A7%DB%8C_%D8%A7%D8%AF%D8%A8%DB%8C
3-
http://parsi.wiki/dehkhodaworddetail-
00cec0212a334e41912c451ca39babcb-fa.html
4-
https://rasekhoon.net/article/print/979499/%D8%A
A%DA%A9%DB%8C%D9%87-
%DA%AF%D8%A7%D9%87-
%D9%88%D8%A7%DA%98%DA%AF%D8%A7%D9%
/86-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%DB%8C
5-
http://pardiseadab.blogfa.com/post-105.aspx
6-
/http://www.persianacademy.ir
7-
http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/3282/462
1/34184/%D8%B1%D9%88%D8%B2-
%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-
%D8%A8%D9%87-
%D9%88%D8%A7%DA%98%D9%87-
%D9%87%D8%A7(%D8%B1%D9%88%D8%B2-
%D8%B4%D8%B9%D8%B1-%D9%88-

(c) ketabton.com: The Digital Library

%D8%A7%D8%AF%D8%A8-
(%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%DB%8C
8-
http://www.dictionary-
farsi.com/?gclid=CKqbq9zrws4CFccp0wod964GPg
9-
https://tavaana.org/fa/courses?gclid=CNqW4evrws4C
FROeGwodOpAGGQ
10-
http://www.almaany.com/fa/dict/fa-
ar/%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87/?page=5

۱) لغتنامه ی دهخدا
۲) برهان قاطع
۳) فرهنگ معین
۴) فرهنگ آنندراج
۵) فرهنگ عمید
۶) فرهنگ جهانگیری
۷) فرهنگ سخن
۸) فرهنگ نوبهار

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعمیم اصطلاح «دری افغانی»

مخالفان افغانستان و افغانان، وقتی بخواهند واقعیت ها را وارونه کنند، سفسطه می بافند که آن چه واحد سیاسی کنونی(افغانستان) را ایجاد کرده، نه فقط ماهیت استعماری انگلیس دارد، بل مختص یک قوم (پشتون) است. در واقع اگر به تمامی کر و کور نیز شویم، افغانستان ما نه فقط بر ارکان استوار آن(پشتون ها) استوار می باشد، بل نفوذ و نقش پشتون ها در احیای این سرزمین، خلط و هم پذیری ای را به میان می آورد که ملت افغان، تعریف با ثبات آن به شمار می رود.

در فراز و فرود تاریخ کنونی، عنصر سیاسی، لازمه ی مهم است تا با تقویت آن جهت منافع ملی، هیچ موردی را از نظر نیاندازیم که وقتی طرح سیاسی ما مقوله می شود، به تمامی به خاطر منافع و مختصات ما باشد.

صد سال اخیر، به درستی تبیین می کند حاکمیت های افغانستان، هرچند با محوریت پشتون ها، اما آن قدر در جهت سیاست های استوار بر منافع واحد سیاسی افغانستان برنامه و کارنامه داشته اند که اگر رسمیت جهانی ما با نام ها و ارزش های ویژه، فرصت می دهند شان و حیثیت فرامرزی نیز داشته باشیم، در اقع برمی گردد به زحمات کسانی که کوشیده بودند وقتی در صف سیاست می ایستیم، این مجال پیش نیاید تا به نام ادبیات، فرهنگ و اشتراکات، جای پای بیگانه در میان ما باز شود؛ اما از آن جایی که قرائت ننگین ستمی از تاریخ افغانستان، همواره کوشیده با وارونه نمایی، میزان عصبیت های ضد افغانی و پشتونی را جهت افتراق فکری تعمیم دهد، چند مسئله به ویژه برای پشتون ها باید بسیار مهم باشد.

این که قرائت ننگین ستمی می خواهد نتیجه گیری کند عقب واقعیت افغانستان، تنها پشتون ها قرار دارند و این سوء تفسیر از مجاری دستگاه های کشور های همسایه نیز تقویت شده و آلوده گی صوتی ناشی از

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن می تواند بر نقش مثبت پشتون ها، اثر منفی بگذارد. بنا بر این، اختیار روش هایی ناگزیر می شود که بر اساس آن ها، مسوولیت های بزرگ ترین جمعیت کشور، به خاطر حفظ ارزش هایی که باعث همبسته گی و دوام مودت شود، جزو اصول مهم اند.

اگر تبلیغات زهرآگین، ما را نشانه می روند که عقب ارزش های افغانستان و افغانیت قرار داریم، نه فقط در برابر این بهتان نباید عقب نشست، بل باید به این نتیجه رسید که اگر پشتوانه ی این کشور بر اساس حمایت ما از پروژه های ملی(مانند زبان دری) می تواند مخالفان را به ستوه آورد، بایسته است با تمدید سیاست های ملی، نه فقط محدوده ی فعالیت های عدو را تنگ تر کرد، بل باید تا مرز کنار گذاشتن او سعی کنیم.

در واقع طی چند سال گذشته، فشار مضاعف دشمنان افغانستان، افغانان و ارزش های فرهنگی ما به اثر مواجهه با سد پشتون ها، شکسته و درهم ریخته است. در نتیجه ی این آسیب جدی بر دشمن، مقوله ی سیاست افغانی هرگز در تفاسیری خوانده نشد که می توانستند با تورید عناصر گسست و مسئله ی آن، سرنوشت کشور ما را در یک زیان تاریخی بزرگ، به نفع محدوده های کوچک تر و یا جذب در همسایه گان، تار سازند.

احیای ارزش ها و روند پروژه های ملی همانند نام زبان دری، موفقیت های بیش از نیم سده ی ما به خاطر تبیین ماهیت افغانی بر اساس واقعیت جغرافیای سیاسی افغانستان مسجل و تاریخی ست. چنان چه بار ها متذکر شده ام، هرگونه سد و مانع جهت تعمیم و جا افتاده گی فرامرزی نام ها و ارزش های افغانی، می تواند تغییر قباله به نفع کسانی باشد که در دنیای تخیل، با عقده های خود می سازند تا در حالی که واقعیت های آنان کمتر از آن چه است که صرف به اثر باور های ملی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پذیرفته ایم، سود ببرند و یا به نفع دیگران، نقش واسطی را ایفا کنند که برای دشمنان پُل می زنند تا نفوذ کنند.

طی یک قرن اخیر و بیش از نیم سده ی گذشته، دست اندرکاران پشتون و فرهنگیان این قوم، در همکاری و موافقت با تمام مردمان این سرزمین، موفق شده اند با ارائه ی دلایل منطقی، پروژه های ملی را به حدی انکشاف دهند که باور عامه ی مردم افغانستان به این حقیقت یقین یابد که در مقال سیاسی، تداخل فرهنگ های بیگانه گان، کار ناصوابی ست.

طی بیش از نیم قرن گذشته، با حمایت از پروژه های ملی، تحکیم و تایید بر آن ها، هرچند از گذر دشواری های خانمان برانداز گذشتیم، اما به اثر وضاحت نشانی ها و ویژه گی های ملی، رسوخ و درز خط های تفرقه در افغانستان، برای دشمنانی که خواب سقوط این کشور را می بینند، در حد ناممکن مبدل می شود؛ اما واقعیت دیگری که ناشی از جبر زمان، عنصر تغییر را برجسته می کند، در نوبت تاریخی دیگر، به شدت ما را بیدار ساخت که تجربه ی هرج و مرج کنونی(دیموکراسی وارداتی) پلشتی های دیگر دارد که با تنوع توجیه می تواند روند تعمیم مفاهیم ملی را کند بسازد.

ما به خوبی متوجه استیم که از رهگذر صدور فرهنگ های در واقع سیاسی، چه گونه میزان افتراق فکری در افغانستان، وحدت فکری مردم ما را آسیب رسانده است. یعنی ستون هایی که استحکام و سقف این سرزمین را نگه می داشتند، با تداخل عناصر نفوذی و بُرنده که می خواهند با توزیع سهامی، یگانه گی نشانی ها را از میان بردارند تا پراگنده گی ناشی از نبود جایگاه عام(ملت) در حالی که از بی ثباتی سیاسی و اجتماعی در ضعف های اقتصادی رنج می بریم، جاذبه و نیروی کشش هرچند بخش دیگری از جغرافیای جهان سوم(کشور های همسایه) زیاد شود، اما واقعیت این که چه تضمینی برای رفاه در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن جا ها وجود دارد، تهدید دیگری ست که هرگز نمی گذارد تبیین شود جغرافیا های سیاسی پیرامون ما، با مشکلات حاد سیاسی و اجتماعی، همان دهُلی نیست که از دور خوش است.

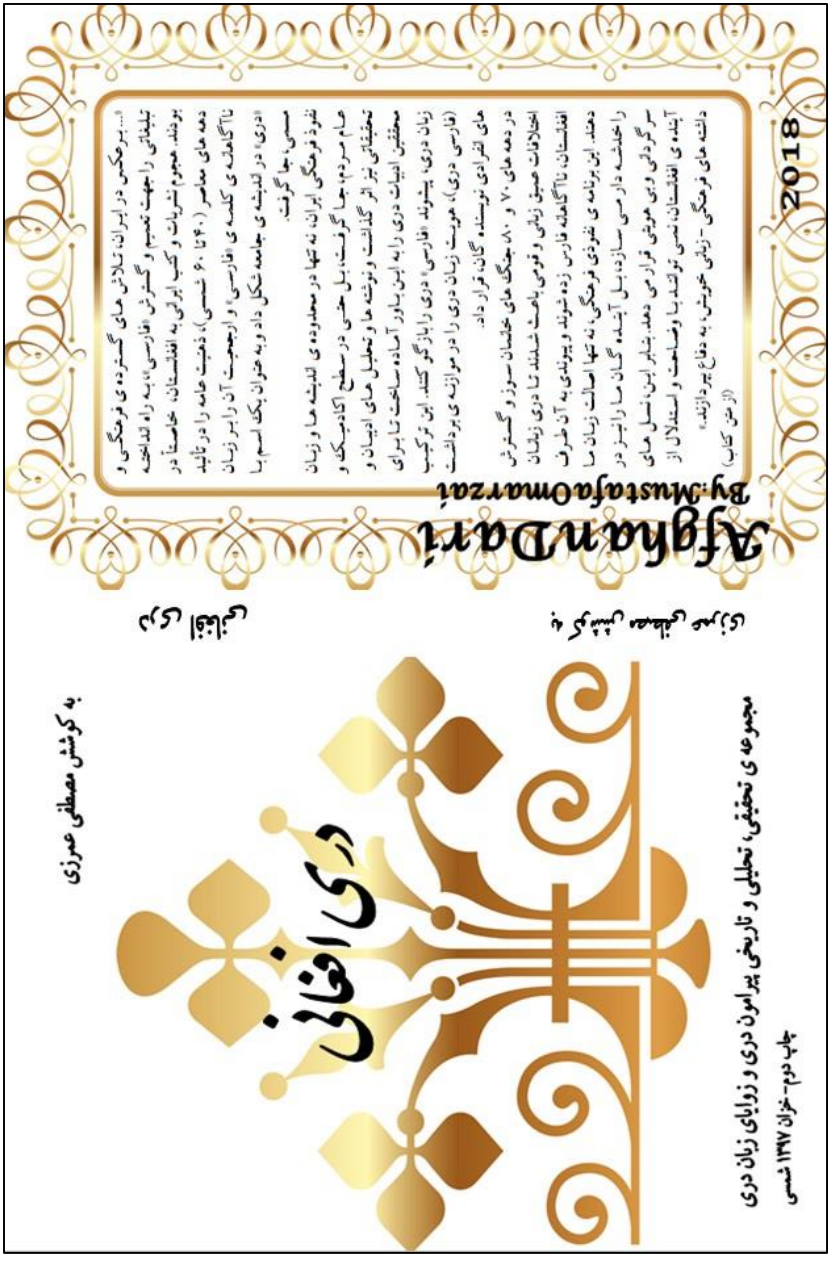
اگر قرائت ننگین ستمی اصرار می ورزد روند پروژه های ملی در افغانستان، همواره بر اساس اراده ی ماست، بنا بر این با درک این حساسیت و مسوولیت کوشا باشیم تا در هیچ موردی تغافل نکنیم که به نفع «ستمی ملی» باشد.

با چاپ کتاب «دری افغانی»، وارد چنان مرحله ی تاریخ سیاسی- فرهنگی افغانستان شدیم که ایجاب می کرد خیلی پیش از این ها، عناصر فرهنگی ما در چهارجوب سیاست های افغانی، بهتر تعریف می شدند.

کتاب «دری افغانی»، جرائت دیگر جهت تبیین ماهیت سیاست های ماست تا در همسویی با نیاز های زمان، اجازه ندهند دست باز دشمن با توجیه کار فرهنگی، ما را بشکند. با چاپ این کتاب در گستره ی زبان دری، دومین گام مهم در جغرافیای زادگاه و خاستگاهش(افغانستان) برداشته شد.

کاربرد اصطلاح «دری افغانی»، نه فقط نیاز سیاسی ما بود، بل با دربرگیری واقعیت های فرهنگی ما(نام زبان دری) بار دیگر تاکید می کند: اگر قرائت ستمی گری می کوشد وانمود کند تنها ما، بانی روند ضد ستم ملی استیم، بدون شک این جریان را تا جایی انکشاف خواهیم داد تا گفتمان طرف مخالف، فرصت نیابد در لفافه ی فرهنگ و ادبیات، برای ما نسخه بپیچد تا غافل شویم.

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library

قاموس کبیر افغانستان
(فرهنگ دری افغانی)

هرچند زحمات پُر ارج فرهنگیان ایران، به ویژه ۴۰ سال پشتکار علامه علی اکبر دهخدا، بزرگترین فرهنگ واژه گان زبان دری را با شروح فزون، بر تعداد فرهنگ های دری در ایران افزوده است، اما توجه به ایجاد فرهنگ در بسامد لغوی و تبادل اطلاعات در جامعه ی ایران، هیچ فرهنگ دری یا فارسی را مجال نمی دهد به درستی به شرح جزئیات، خصوصیات و ادامه ای رقم بخورد که اکنون از چند عنوان معروف (دهخدا، معین، عمید) هنگام عدم درک تطور زبان که با طی منزل در سرمنازل فرهنگ بشری می گذارد، ایجاب می کند و رو به جلو در حال تغییر است.

از سالیان زیادی ست که در ابعاد شناخت معنی صرفی، از زحمات بشردوستانی استفاده می کنیم که روزی کسی با نام دهخدا، نژند بود عقب مانده گی های شرقی، او را برانگیخته اند تا این علامه ی فرهنگی، بابی بیاورد در مقال زبان دری که ماضی و حال، با تفکیک جا مانده و در جا، نیاز های افاده ی دری زبانان را در حد هرچند ناکافی، اما پسندیده، مرفوع کند.

جامعه ی فرهنگی ما در صد سال اخیر، در سایه ی تحولات سیاسی ریشه برکن، فرصت های فرهنگی افغانان را در رقم بالا، هدر می دهد، اما کارنامه ی قلمی افغانان از طرزی بزرگ تا امروز، تنوع خط هنر افغانان در بُعد فرهنگی را باعث شده است.

رونق کار رسانه یی از صورت منطبعه تا صوتی و تصویری، انواع مولد کتاب و تنوع کار کنونی که از مزایای رسانه های چند بُعدی(نت) رنگ وارنگ فرهنگ افغانی شده، یک «دربست ناچاری» داشته است که از مجرای انتشارات ایرانی، اگر مفاد تنویر و آگاهی می داد، از

(c) ketabton.com: The Digital Library

رهگذر افاده ی سیاسی، در آلوده گی جامعه ی فرهنگـی مـا در مـیلان سیاست، بسیار مخرب می شود.
تقابل سیاسی که در نخست با سوژه های ایـدیالوژی هـای وارده، طـرز تفکر ملی را سقوط می دهد و در پی آمد در بحران ناپایـان، آنارشیسـم اجتماعی و سیاسی را با تعدد احزاب و تنظیم ها باعث می شود، صورت افغانی کار فرهنگی ما را کـه بـا «دربسـت» اتکـا بـر تولیـدات فرهنگـی ایران، ناچاری داشت، در کنار عوامل بحران ساز به رخ ستیز قومی مـی کشاند. در نهایت، صورت کار فرهنگـی مـا در مـیلان و گـرایش هـای سیاسی، به نوع خصومت و رقابت منفی مبدل می شود.
سالیان زیادی ست که نوع نگرش بر مولد ایرانی فرهنگ، شـکل دیگـر برداشت را باعث می شود و گروهک های متخاصم داخلی که شماری از رهگذر فارسیسم، در پی زدایش عقده های حقارت در نبود رسمیات سیاسی و جمـود تولیـد فرهنگـی خودشـان انـد، جامعـه ی مـا را دچـار انجماد می کنند تا در قید قبول هر آن چه از کشـور همسـایه مـی آیـد، کار نکنیم. گویا ماشین تولید- فرهنگی بیگانه، هرچند به زبان ما باشـد، اما ظاهراً با فراسوی پدیده های فرهنگی، توجیه مـی شـود کـه عارضـه ندارد!؟
با قبول واردات فرهنگی از ایران، نیاز های فرهنگی ما در خالیگاه هایی که به اثر تلاطم بحران متداوم، هرازگاهی زیر پای ما را خالی می کند، با موجی از طرز نگرش دلخواه فارسیستی با انحصار معنویات و مادیات دیگران، بار دوش افغانـان شـده اسـت. اگـر اکنـون در کشـور مـا و در خانه ی ما، تفسیر تاریخ و ارزش های مـا، بـه نفـع دیگـران، تلخـیص و منحصر می شود، بدون شک، تورید کتب ایرانی در ایجاد این ذهنیـت، نقش اولین خرابکار را بازی کرده است.
انتشـارات نـوع فارسیسـتی در حـدود نـود سـال اخیـر در ایـران کـه از فرهنگستان زبان فارسی نشات می گیرد، با وجود واژگونی فارسیسم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

جای آن را جمهوری اسلامی اشغال کرد، مواد سنخ فارسی، تعاریف کامل ساخته است تا حتی در چهار جوب نظام امت محور(اسلامی) گونه ی ناسیونالیسم متکی بر مردمان و جغرافیای خاص، فرصت های فرامرزی یابد.

در جغرافیای جهان سومی ما که هنوز سیاست های تعهدی، جزو اندیشه های ملی، تحریک کننده اند، فرهنگ های متاثر از سیاست، همانند عناصر تداخل منافع بیگانه، می توانند در خلاء تولید فرهنگی، مردمان و کشور های دیگر را که ظاهراً از مزایای اشتراکات حوزه ی به اصطلاح تمدنی- فرهنگی برخودار اند، در دام بلایای افتراق فکری، گرفتار کنند.

ما می پذیریم که کار فرهنگی ما به اندازه ی مولد فارسیسم ایرانی، کمیت ندارد، اما به این معنی نیست که کاری نکرده ایم. رونق فرهنگی ایران، پیشینه ی زیاد ندارد. فقط در دهه ی ۵۰ش منابع نفتی ایران، توان مالی ایرانیان را در حد قدرت خرید و تولید بالا، قرار می دهد که توام با آن، چنان چه جغرافیای عربی، متغیر می شود، خلاف گزافه ها و مبالغات، کشور ایران نیز سیر صعودی نسبی ای را حاصل می کند که هرچند در جهان سوم، جایگاه بلند دارد، اما به سطح جهان اول و دوم، ارزشمند نیست.

شاید باور نکنید که استقلالیت سیاسی ما در سه صد سال گذشته با ویژه گی های حماسه ی ضد استعمار، تشکل ملت افغان و سالیان تمدن و مدنیت، نه فقط عقب مانده تر از امارت ها و سلطنت های گذشته نبود، بل در فرصت ها، درخشش هم داشته است. تنها رقم چاپ کتاب از سلطنت امیر شیرعلی خان تا پایان سلطنت شهید اعلی حضرت نادرخان، رونق چاپ کتاب در افغانستان در حالی که امکانات تخنیکی و مالی وافر وجود نداشت، بیش از ۵۰۰ عنوان کتابی را معرفی می کند که در عرصه های مختلف به نشر رسیده اند. این مجموعه که اکنون به

(c) ketabton.com: The Digital Library

گونه ی سافت در دسترس است از سایت «کتابخانه ی دیجیتل افغانستان»، رایگان به دست می آید. رقم بالای بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب در صد سال قبل نشان می دهد تغییر مسیر تاریخ، فرصت هایی ساخته است که گذشته گان ما به خوبی از آن ها استفاده کرده اند.



در شرایط کنونی که نوعیت پدیده های متداخل سیاسی از انواع فرصت ها سود می جوید و مقید به سنخ منافع دیگران است، بایسته های ما برای تولید نوع افغانی امتعه ی فرهنگی، فراتر از اصل فرامرزی مسئله ی فرهنگی، ایجاب می کند با مراجعه به ساخت افغانی، ذهن اقشار ملت افغان در نیاز به کالای فرهنگی، در خالیگاهی پُر نشود که هرچند مدعیان توهم فرهنگ فوقیت، خودشان را وارث و صاحب آن می دانند، اما در تنبلی، عدم ظرفیت و ناتوانی، با ارجاع به لقمه ی آماده ی ایرانی، مانع می سازند و سد می شوند تا مشخصات فرهنگی ما با ویژه گی، صورت مسئله ی مایملک آبایی ما را با زدودن سایه ی بیگانه، صفایی دهد و از درخشش این تسویه، گام ما در زمینی به استواری باشد که تعریف فرهنگ، تاریخ، زبان و ارزش های ما وضاحت می دهند: ما، صاحب اختیار و مالک این کشور بودیم، استیم و خواهیم ماند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

«قاموس کبیر افغانستان» یا «فرهنگ دری افغانی» در حالی در جان افغانان می دمد که باید آفرینش این گونه، از شگفتی های کار فرهنگی ما در ستایش سعی افغانان، قدر و تحسین شود.

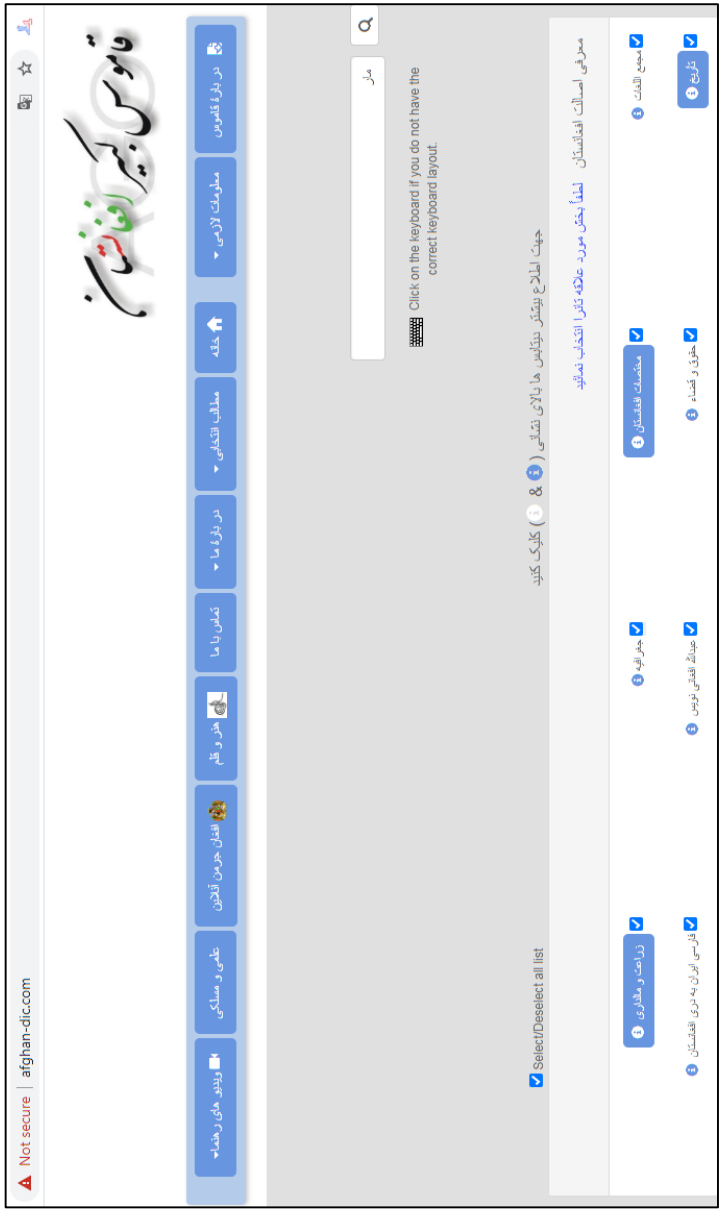
چنان چه در آغاز این مقال آوردم، نوع نگرش ایرانی فرهنگ دری یا به اصطلاح فارسی ایران، خلاء های زیادی دارند که در زمان تبیین ویژه گی ها و مشخصه های ورای مردم ما با سده ها فراز و فرود تاریخی که در مرزبندی های سیاسی، خصوصیت می سازد، پاسخ پرسش هایی را در زحمات حتی کسانی همانند فرهنگ علامه دهخدا، به یاس خواهد آورد که در نوردیدن جغرافیای رواج زبان دری، ناگهان غافل گیر می شوند و از تنوعی در شگفت می مانند که از مسئله ی زبان تا تنوع اقوام، در هیچ فرهنگ به اصطلاح فارسی ایران، به درستی نمی توان از رمز و متونی به فهم رسید که خط تفاوت و تعیین مرز های سیاسی- فرهنگی است.

«قاموس کبیر افغانستان» در کنار مزایایی که از قبل از زحمات بزرگان دری گو در حوزه ی اشتراکات دریافته بودیم، جریان فرهنگی «در کار فرهنگ افغانستان» در ایران را نیز کمک خواهد کرد با درک تفاوت های فرهنگی، از حُسنی بهره ببرند که با گشایش ابواب خصوصیات آن، به خوبی ثابت می کند موضع ما برای تبیین فرهنگ افغانی، یک ادعا معمولی و تبلیغاتی نیست.

خدا کند با انتشار کتابی «قاموس کبیر افغانستان»، فرصت ها و زمینه هایی میسر شوند تا نه تنها با درک اهمیت تعریف فرهنگ در ساختار های سیاسی- اجتماعی ویژه، این ابتکار به انبوه ابتکار در خلق آثار افغانی برسد، بل از این حیث، حداقل مسیری گشوده شود تا افاده ی کار فرهنگی در حدود سیاسی، تاریخ، گذشته، ارزش ها و میراث های گذشته گان ما که بدون شک اسناد مالکیت ما بر افغانستان محبوب و

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرامی ست، از طریق تعمیم فکری، عطف توجه بر منافع ملی حتی تحت وجوه اشتراکات فرهنگی- منطقه یی باشد.



(c) ketabton.com: The Digital Library

شعر دری

مقام شعر دری، تاریخ، قدمت، خاستگاه و اصالت های آن، از بحث هایی ست که از سالیان طولانی در حوزه جغرافی منطقه ی ما مطرح می شوند. دانشمندان زیادی در ایران، افغانستان و تاجکستان کوشیده اند با پژوهش و کاووش، نسب، زاده گاه و ماهیت این زبان را مشخص بسازند. این کوشش ها در حالی که گره از گره های زیادی گشوده اند، اما باعث گره های دیگر نیز می شوند که به نحوی در به میان آوردن جر و بحث ها، اتهام ها و در بعض مواقع منازعات را به دنبال دارند.

در این که زبان دری در حوزه ی بزرگی در منطقه ی ما در دوره های گوناگون تاریخ حضور داشته و دارد، شبهه ی وجود ندارد، اما نمی توان به این امر پافشرد که این زبان زاده ی منطقه ی پهن جغرافیای یی می باشد.

پس از بالنده گی زبان دری در قرن چهارم هجری، مشاهده می شود بیشترین شاعران دری گو در حوزه ی افغانستان قدیم که با حدود و ولایاتش در میان ایران، سراندیب یا هند و دو سوی آمو موقعیت داشته است، زیست داشته اند.

حوزه ی سیستان یا جنوب غرب کشور که در قرن ۱۹ با مداخله ی انگلیس ها و به بهانه ی مشخص ساختن مرز های کشور، تجزیه می شود، از محدوده هایی ست که فرهنگ و زبان دری را در تاریخ خود قید می کند.

تجزیه و تعیین خط های مرزی با نارضایتی امارت افغانستان و امیر شیر علی خان روبه رو می شود؛ زیرا به اثر آن خاک های اصیل کشور به یک کشوری با نیم قدامت تاریخی افغانستان(به اصطلاح ۵۰۰۰ هزار سال) تعلق گرفته بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ دوم افغان و انگلیس و رویداد های بعدی که با برطرفی امیر شیرعلی خان توام می شوند، تجدید نظر بر امر تعیین خط های مرزی میان افغانستان و ایران را ناممکن می سازد.

در امر توجه بر بررسی میراث های گذشته، توجه بر رویداد های قرن ۱۹ کشور، حتمی ست؛ زیرا به اثر سیاست ها، حدودی از سرزمین ما که با نام، تاریخ، شخصیت ها و آثار بزرگ زبان دری به همراه است، از پیکره ی افغانستان جدا شده اند؛ اما این موضوع نمی تواند رابطه و داشته های تاریخی میهن ما را با گذشته های آن بگسلد.

در یک سیر دیگر درمی یابیم که حوزه ی زبان دری، تنها به وجود شاعران و نویسنده گان، بسته گی نداشته است. رشد این زبان با آفرینش آثار و محتوای آن ها نیز ویژه گی دارد. شاعران و نویسنده گان دری سرا، یک جا با رشد و گسترش فعالیت و به میآن آمدن آثار زبان دری، از نگاه محتوا از پله ای به پله ی دیگر صعود کرده و به همین منوال بر تنوع درون مایه ی آفرینش ها افزوده اند.

با رونمایی تنوع در ادب دری که با رشد این زبان، محتوای آن را نیز در برمی گیرد، روندی آغاز می شود که زمینه ساز بحث های گسترده تر، منسجم تر و حرفه یی تر اند. شاعران و نویسنده گان دری گو می کوشند با توجه به ابعاد مختلف، راه های جدید مباحثه و ترتیب اثر به شیوه هایی را دهند که بتوانند هم از نگاه دستوری و هم از نگاه محتوایی، بر غنای زبان دری بیافزایند.

سیری که آهسته آهسته با به میان آمدن قشر شاعران و نویسنده گان به نفوذ و گسترش ساحه ی زبان دری انجامیده بود، در مسیری قرار می گیرد که گونه گونی محتوا و وجود ترفند ها و شگرد ها با شگفتی های آثار آفریده شده، جذبه ی بیشتر بیابند.

در یک مسیر طولانی، پس از سده ها تجربه، ادب دری با ساختار های ثابت، رنگی می گیرد که پس از آن برای کسانی که می خواستند در

(c) ketabton.com: The Digital Library

این زبان بسرایند و بنویسند، از افت جاذبه برخوردار می شود. با پیدایی این مُعضل، کوشش می شود با نوآوری از حدود تثبیت شده و پذیرفته شده ی گذشته، برون بروند.
با شکستن ساختار های گذشته، به ویژه شاعران کوشیده اند توجه را از مسایلی که در گذشته اهم پنداشته می شدند، به سوی دیگر رهنمون شوند. این تغییر مسیر باعث شد تا خلاف گذشته ها، گونه هایی که در نخست قرار داشتند، ردیف خود را به گونه های دیگری دهند که یا نو بودند و یا هم در عقب آنان قرار می گرفتند.
در این بررسی مختصر دریافتیم که چه گونه زبان دری با تولد آن در حدود باختر و حوزه ی افغانستان کنونی، ضمن تثبیت ماهیت های پیدایی و آفرینش ها در این زبان که پس از بالنده گی از سرزمین ما به سایر کشور ها نفوذ و در یک جریان تاریخی بزرگ، از حوزه ی مدیترانه الی هند را در برمی گیرد. دربار های شاهان شرق و غرب، بدون نشانه و اثر زبان دری نبوده اند. این تاثیرگذاری بزرگ، زبان دری ، ادب و فرهنگ آن را در شمار گنجینه های بزرگ جهان، قرار می دهد.
باید توجه داشته باشیم که در امر بررسی تاریخ زبان و ادب دری، موضوعاتی چون خاستگاه، محل پیدایش، حدود و جغرافیای باختر کهن و افغانستان دوره ی میانه، از اهمیت زیادی برخوردار اند. دقت بر این موارد می توانند در امر شناسایی دقیق و تفکیکی که بر اساس آن ها بتوان شناخت بهتر و واضح تری از تاریخ، سرزمین و میراث های گرانبهای گذشته داشته باشیم، کمک کند. این موضوع همچنان کمک می کند تا در یک حوزه ی تمدنی بزرگ، در حالی که شناسه ها و نکات زیادی وجود دارند تا ما را برای کنار هم بودن و نزدیک بودن یاری رسانند، بتوانند این تفهیم را نیز دهند که حدود باختر کهن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوره ی میانه و کنونی افغانستان با چه ویژه گی هایی در حوزه ی بزرگ تمدنی و با چه نشانه هایی به ترسیم شکلش پرداخته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکلفیت دولت افغانستان در حفظ نام دری

کلمه ی دری با صراحت و به عنوان دومین زبان رسمی و جا افتاده ی افغانستان در قانون اساسی ما، قید شده است. این ارزش که در واکنش به سیاست های شوونیستی ایرانیان در یک سده ی کنونی، شکل گرفت، در مسیر تبارز دوباره اش با پایمردی سیاستگران پشتون، اوزبیک، هزاره و تاجک، جایگاه دوباره اش را در میان افغانان باز می کند.

سرزمین ما در مسیر بحران ها، همان گونه که در تنگدستی و تنگا قرار داده شده، از حمایت داشته های فرهنگی و ادبی خویش نیز محروم می شود. تحمیل سیاست که در حد فزون، ذهنیت مردم ما را فراگرفته، مانع بزرگ در برابر تمام تلاش های غیر سیاسی ما نیز است.

تبارز دوباره ی دری را با کنار گرفتن از اوج سیاست زده گی ها (کودتای ثور تا سقوط طالبان) کنار می گذارم و در تنوع کار فرهنگی، رسانه یی و ادبی کنونی، مختصراً بررسی می کنم.

فضای باز حاکمیت ریس جمهور کرزی که دومین کوشش سیاستگران پشتون برای وصل جریان قطع شده ی حیات سیاسی ما با پیش از کودتای هفت ثور بود، زمینه هایی را میسر کردند تا بازنگری بر خود را با داشته های خود ما از سرگیریم.

افغانستان که پس از تجاوز شوروی، هرگز نتوانسته است در خوداختیاری، مدیریت خود را به فرزندان واقعی اش بسپارد، در گیرد و دار حضور جامعه ی جهانی و در مهارگسیخته گی های به اصطلاح آزادی بیان و رسانه ها و در نخستین تجربه دیموکراسی رنگارنگ خارجی، به چالش کشیده می شود. از آن جایی که راس مدیریت ناگزیز از پذیرش گروهک ها و احزاب وابسته و تحمیلی شده بود، بستری مهیا می شود تا باردیگر و خیلی مخربتر، در دام برنامه های

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیاسی، فرهنگی و صادراتی بیرونیان گیر افتیم. در نتیجه، افکاری تبارز می کنند که جهت اثرگذاری اندیشه های منفی، پوچ ترین ادعا ها را به عنوان روشنگری و روشنفکری بر ما تحمیل خواهند کرد؛ اما هیچ دلیلی به خاطر خرد آن ها ارائه نمی شود.

در واقع موضعگیری در برابر جریان هایی که زیر نقاب کار فرهنگی به جان ما افتیده اند تا با ایجاد فاصله، مسئله ی ملت بودن را تحت الشعاع قرار دهند، بدون موضعی که از امتیاز سیاست های افغانی بهره نبرد، در هیچ موردی معقول نیست.

دشمنان ما با طرح برنامه های فرهنگی و ایدیالوژیک از ما می خواهند تا با توجه بر ماهیت آن ها، ملاحظه ی سیاسی نداشته باشیم؛ اما هر باری که زیر ذره بین سیاسی قرار می گیرند و ماهیت کار شان واضحتر می شود، طفره می روند که چنین نیست!

یاد ما نرود که در زمینه های چون اروپا و یا امریکا شمالی، زنده گی نمی کنیم که روی شرایط خاص و یا بعد از خونین ترین جنگ ها (جنگ های جهانی) به توافق رسیده اند تا در کنار توجه بر منافع خویش، اجازه ندهند مقوله ی فرهنگ، ادبیات و داد و ستد انسانی، عجین در سیاست ها شوند.

ما در بستری زنده گی می کنیم که هنوز از نشانی های خوب صدور کالای استعماری اند و معضلاتش در بی انصافی های محض، پله های هستی و خوشبختی را در جا ها دیگر دنیا، پایین آورده اند.

از زمانی که قطب های قدرت از روزگاران کهن تا کنون از شرق به غرب رفتند و بازگشت آن ها نیز در جا های دیگر است(مانند چین) جوامع عقب مانده ی شرقی به خاطر حفظ حداقل ثبات، نیازمند ارائه ی آن اشکال کشور- ملت اند که ویژه گی داشته باشند و در مقال سیاست، حدود و منافع آن ها را واضح تعریف کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنوز خیلی دور است تا امر زبان، فرهنگ و پدیده های فرامرزی و ملتی را در کشوری همانند کشور خویش یا در سطح منطقه ی ما(جهان سوم) به گونه ای که در ماحول غیر سیاسی دنیا، معمول است، جدی بگیریم.

ناسیونالیسم برخاسته از بستر کشور های کمونیستی پیشین که در چوکات مرز های خویش، منافع ملی می سازند و آن گرایش های قومی که در برابر بروز ایدیالوژی های دینی- مذهبی، موضع گرفته اند، ابدیت(update) رژیم های دیکتاتوری و خودکامه ی منطقه(کشور های آسیای میانه و ایران) که برای حفظ منافع خویش از هر پروژه ی منافی با ارزش های انسانی و دینی، حمایت می کنند، در اوج خواسته هایی که از تخیل بنیادگرایی فرهنگی(باستانگرایی) نشه است، موضع رسیده گی به مسئله ی فرهنگ و ارزش های ملی در کشوری همانند کشور ما را در احاطه ی کشور هایی که به گونه ای از اشتراکات قومی عرض اندام می کنند، ناگزیر می کند جهت وضاحت نشانی ها و نام ها، دنبال ویژه گی هایی باشیم تا با آشکارایی آن ها، منافع ملی ما محسوس باشند. بنا بر این، دولت ها و حاکمیت های افغانستان مکلفیت دارند در برابر نشانی های فرهنگی ما، موضع ثابت و انعطاف ناپذیر داشته باشند. این موضع زمانی که مقوله ی سیاسی مطرح است، باید جدا از مقوله های فرهنگی و غیره، در بیان و رسمیات ما صراحت یابد.

چنان چه آوردم، قید نام دری در قانون اساسی افغانستان و موضع فرهنگی ای که برای آن داریم، در وضعیت حساسی که در منطقه ی ما رونماست، ما را ناگزیر می کند رعایت آن را به عنوان جزو ادبیات رسمی در مقال منافع ملی خویش بگنجانیم. دیگر زمان آن که چنین مسایلی را فقط در بحث های فرهنگی و ادبی دنبال کنیم، گذشته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشور های زیادی در جهان وجود دارند که به خاطر رعایت حدود و ارزش های دیگران، به طور مثال در ارائه ی برنامه های رسانه یی، می کوشند حقوق ملت ها و کشور پایمال نشوند.
ده ها رسانه ی شنیداری و دیداری وجود دارند که با پخش برنامه ها برای افغانستان، نام دری را رسمی می دانند و با وجود سیاست های ایرانیان و رواج غلط معروف فارسی= پارسی، منافع افغانان را زیر بحث فرهنگ و ادبیات، پامال نمی کنند. حتی در ایران که به شدت با معضلات سیاسی آن درگیر استیم، رسانه های آن کشور، زمانی که افغانستان، مخاطب شان باشد، دری را با صراحت بیان می کنند.
اما دلخوری ما در کشور، زمانی رخ می نمایاند که از راس حاکمیت تا ته آن، در بی خیالی مجنون وار، دری افغانی را خودباخته تر از هرکجای دنیا، نادیده می گیرند. بار ها ضمن سخنرانی های رییس جمهور، بعضی از مسوولان حکومت و دست اندرکاران خواسته و یا ناخواسته(تحمیلی) متوجه شده ایم که در زمان تاکید بر موضع ملی، اصطلاح فارسی یا پارسی فرصت می یابد. به این گونه، به خصوص در هیاهوی کار رسانه یی، چه مستند هایی که در دست بیگانه گان و بیگانه پرستان، قرار نداده اند تا به اصطلاح اذعان کنند که زبان دری، معمول نیست.
ما در عصری زنده گی می کنیم که بازنگری و اصلاح به منظور چیره شدن بر معضلات، به مقولات مهم مبدل شده اند. بنا بر این، پنهان شدن زیر توجیهات «رواج دارد» و یا «غلط معروف است» و یا چنین و چنان می باشد، پذیرفتنی نیست. در همین مسیر پیشنهاد می کنم ضمن فراخوانی جهت درست نویستی و درست گویی در امر نام دری، مسئله ی ارزش های ملی را در جا هایی نیز دنبال کنیم که موقعیت ما را آشکارایی سیاسی می دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با پدید آمدن عناصر گونه گون، به ویژه در عرصه ی ارتباطات و دنیای نت، شبکه های عظیم اجتماعی چون فیس بوک و تویتر، دولت افغانستان مکلف است بر اساس ویژه گی های ملت افغان، مسئله ی نام ها و ارزش ها را استوار بر منافع ما در همه جا دنبال کند تا مقال هویت و ارزش های ما در امر روشنگری منافع ملی، آشکارتر باشد.

به هیچ عنوان و به هیچ نامی نباید مقوله ی سیاسی با مقوله ی فرهنگی، زمانی که بحث از حاکمیت ملی و منافع ملی می شود، خلط شود. در بررسی ادبیات، زبان شناسی و امور فرهنگی ای که به دور از تعلقات و خواسته ها قومی و محدود، مطرح می شوند، ایراد نداریم. بل ضمن تشویق، آن را گونه ای از داد و ستد انسانی می دانیم که با توجه بر ماهیت پندار و کردار انسانی، نفی حدود می کند؛ اما زمانی که بحث ها در حدود کشور ها، منافع و سیاست ها قرار گیرند، پدیده های فرهنگی نیز سیاسی می شوند. بنا بر این، ناگزیری در امر رعایت ویژه گی ها حتمی ست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری افغانی

یادآوری:

آن چه در این بخش، ارائه می شود، جزو چاپ اول این کتاب نبود. تصمیم من به گنجانیدن مجموعه ی تصویری- آموزشی زیر، بیشتر به خاطر همسویی آن با مقال دری افغانی ست. دست اندرکاران وب سایت «دانشنامه ی افغان» که من نیز عضو آن می باشم، با یک مشی ستودنی، فرآورده هایی را در اختیار هموطنان ما قرار می دهند که نمونه های زیر، از مثال های متنوع آن ها به شمار می روند. در این روش، تحلیل منطقی زبان دری در زمینه ی افغانی با تمام ابعاد زبان شناسی، دستور، قرائت میهنی و تفکیک سیاسی آن آمده است؛ هرچند همه در زمینه ی زبان نیستند، اما ماهیت افغانی آن ها که به زبان دری ارائه شده، رابطه ی تنگاتنگی را با منافع افغان ها بروز می دهد.

حروف دری

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ
ر ز ژ س ش ص ض ط ظ
ع غ ف ڤ ق ك گ ل م
ن و ه ی

ڤ : این حرف برای تلفظ (V) پیشنهاد شده است.

۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفبای دری

در زبان دری مجموعهٔ نمودارهای نوشتاری و یا حروف را به دلایل ذیل الفبای دری مینامند:

زبان دری از الفبای عربی برای نوشتن الفاظ استفاده میکند و در شیوهٔ نگارش عموماً ، باوجود ویژه گی ها ، پیرو قوانین زبان عربی است. در عربی این مجموعهٔ حروف را الفبا یا الفبی نوشته اند که دومی با الف مقصوره ختم میشود.

نامگذاری مجموعهٔ حروف دری بنا بر اسامی دو حرف اول یعنی (الف) و (ب) معمول نیست چون در اکثر زبان های جهان مجموعهٔ حروف را بنا بر ریشهٔ زبان و یا دستگاه نوشتاری نامگذاریَ کرده اند. مثلاً در زبان انگلیسی یا فرانسوی به الفبا میگویند (ALPHABET) و اسامی دو حرف اول طور دیگریست (A B).

استفادهٔ (الفبی) با الف مقصوره در زبان دری امروز نامأنوس است. الف مقصوره جای خود را در بعضی لغات چون موسی ، عیسی ، عقبی و غیره حفظ کرده ولی ترکیب (الفبی دری) در ذهن خواننده اختلال بار می آورد.

زبان دری با داشتن حروفی چون (پ) ، (چ) ، (گ) و (ژ) از الفبای عربی متفاوت است. به همین دلیل مجموعهٔ حروف دری را باید (الفبای دری) نامید.

خلاصهٔ بحث اول

(c) ketabton.com: The Digital Library

مولف: مصطفی عمرزی

الفبای دری (الف)

خلاصهٔ بحث ۲



- ریشه : الف (ا) اولین حرف (گپ) الفبای دری، عربی، عبرانی، فنیقی، آرامی و سیریاک است.
- شکل : در زبان دری با اشکال گاناگون الف برمیخوریم که هرکدام تابع نظام آوائی، نوشتاری و یا دستوری زبان میباشند. جانشین کردن یکی با دیگری، تنها برای سهولت نوشتار، درست نیست.
- الف و همزه : الفی که در آغاز واژه های اسپ، احترام و استاد آمده و نمودار سه آواز کوتاه (اَ اِ اُ) است، اصلاً همزه است که به شکل الف نوشته میشود. الف تنها در میان و پایان واژه ها میآید، مانند: دانا، شناسا، توانا، کابورا و غیره.
- الف ممدوده : الف ممدوده، که نمودار آواز کشال است، در آغاز، میان و پایان واژه ها میآید، مانند: آب، آتش، میآورد، جلالتمآب، نیآمد، نیآ و غیره. (آ) را از (نیآمد) به این دلایل نباید حذف کرد. ۱- به خاطر رعایت وحدت املائی در نوشتار چون مصدر آمدن است نه امدن. ۲- برای حفظ اصالت و سهولت در ریشه یابی. ۳- برای جلوگیری از تغییر در معنای لغت مانند: نیآ (آمدن) و نیا (پدرکلان).
- الف مقصوره : الف مقصوره خاص زبان عربی است و در دری اینطور نوشته میشود. عیسی، عیسوی، عیسای مهربان یا معنی، معنوی، معنای خوب.
- الف مستوره : الف مستوره در واژه های چون رحمن، اسحق، اسمعیل، حیوة، صلوة و غیره در نقل از آیات قرآن شریف استفاده میشود و تابع قواعد و اصول عربی قدیم است. اگر مقصد نوشتار نقل از قرآن کریم نباشد، میتوان اینها را با (ا) مانند رحمان، اسحاق، اسماعیل، حیات، صلوات وغیره نوشت.
- کرسی همزه : الف در زبان عربی، در آغاز، میان و پایان واژه ها، بطور کرسی همزه استفاده میشود (أإأ). در زبان دری همزه ویژه گی های خود را دارد. استفاده درست از واژه های عربی مستلزم پیروی از قواعد و اصول زبان عربی است.
- کرسی تنوین : الف در زبان عربی، در پایان واژه ها، بطور کرسی تنوین استفاده میشود (اً). در زبان دری تنوین وجود ندارد. استفاده درست از واژه های عربی مستلزم پیروی از قواعد و اصول زبان عربی است.

اصل

در استفاده از لغات بیگانه، اکثر کشورهای پیشرفتهٔ جهان این اصل را مراعات میکنند؛ اگر رسم الخط هردو زبان یکی است، پس واژهٔ بیگانه را با همان شکل اصلی اش مینویسند تا در ریشه یابی، اشتقاق، قاعده سازی سهولت بار آید، وگر نه، استثناء در دستور زبان ایجاد میشود.

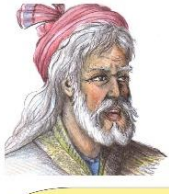
یادآوری: این نوشته خلاصهٔ بحث و پژوهش های اعضای صفحهٔ دُر دری است. www.doredari.org

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان اصلی بلبلان شیراز چه بود ؟



کمسسکی اوت اِس بخت آو بهریت
مخن هـــر دم بـرای چنداکی بگریت



به پی ماچان غرامت بسپریمن
غـرت یک وی روشتی از امـادی

سعدی، حافظ و مردم شیراز تا سده ی هشتم و حتی دیرتر در خانه و بازار به این زبان، که با زبان دری حنظله ی بادغیسی (چند صد سال پیش) بسیار تفاوت دارد، گپ میزدند. استاد خانلری این را لهجه ی شیرازی میخواند. ما میگوئیم این زبان دری نیست و شیرازیان دری را منحیث زبانی، که از شرق آمده بود، آموختند.

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر خیالی بخارائی

ای تیـــــر غمت را دل عشـاق نشـــانه
خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
گـــه معتکف دیرم و گـــه ساکـن مسجد
یعنی کـــه تـــرا میطلبم خـانه به خانه
مقصود من از کعبه و بتخانه تـویی تو
مقصود تـــویی کعبه و بتخـــانه بهانه

زآنچه شنیدی و سرودی بگو !

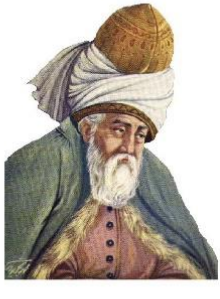
مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا

گفتمش روح خود تویی عجبا چیست آن دگر

هله ای نـــای خوش نـوا هله ای بـــاد پرده در



هله گفتن هنوز هم در افغانستان رایج است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(و) و (ی) مجهول دری



کسی که او نخواند (و) و (ی) مجهول را

چـــــی دانـــــد دری و دُر و لفظ مقبول را

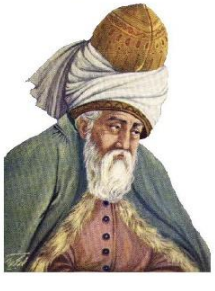
ح ف

اشعار فردوسی، مولانا، حافظ، بیدل و دیگر بزرگان ادب پر از (و) و (ی) مجهول است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا : نی بجای نه

می گفت بلی و گاه نی نی
گه عشوه بداد گرم و سردم



در افغانستان بیشتر نی میگویند.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

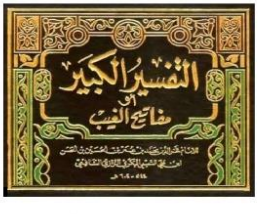


امام فخرالدین الرازی

او ۹۶۰ سال پیش از امروز در غزنه و هرات در باره ی کاینات چه میگفت ؟







در ۳۲ جلد

العالمین Multivers

در زمانی که اروپا در عصر تاریک (Dark ages) بسر میبرد و کلیسا مردم را بخاطر زیر سوال بردن عقاید میکشت، امام فخرالدین الرازی و علما در غزنه و هرات در باره العالمین و چگونگی کاینات بحث میکردند. او در هرات مدفون است.

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

راز سیاسی زبان

اگر تو بیخبر ز این راز بودی
تو خوابیده به چشم باز بودی



هر کی زور و زر و نشان دارد
لهجه نی بلکه او زبان دارد

آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح میکنند در خواب خرگوش اند. باید بیدار شوند و زود بیدار شوند چون زبان یك عنصر فوق العاده سیاسی جامعه است و اکثر شغالان سیاسی از این پدیدهٔ زیبا، با دروغ بافی ها و اصالت تراشی های بی بنیاد، سوء استفاده میکنند. هر شخص آگاه و با مسئولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق آنها را میزان کند.

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرغ دل

باز امشب مرغ دل در سینه افغان میکند
میتپد چون صید زخمی، اشك غلطان میکند
دم به دم می افتد اما باز با شوق و امید
با پر و بال شکسته قصد بوستان میکند
هر چه میکوشم به قابو آرم این دیوانه را
دیده گریان، فکر پاشان، خو پریشان میکند

ح ف



(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کـَی بود آن داستان ؟
گوزگانان - جوزجانان - جوزجان



کتاب مشهور (حدود العالم من المشرق الی المغرب)، در گوزگانان هزاروچند سال پیش از امروز در ۳۷۲ هجری، به زبان دری نوشته و به امیر آنجا اهدا شده بود.

با این کتاب قدیم کشور باستانی خویش را شناسایی کنیم نه با جعلیات قرن اخیر.

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



چای خوردن

در این چرخ گردون و این سرگذشت
هزاران کَـی و شاه و قیصر گذشت
هزاران درخـت و دد و دام سوخـــت
هزاران ســـر از تیغ و اخگر گذشت

اینها همه گذشت تا تو بتوانی امروز نشسته و با آرامی چایی بخوری. پس مدیون گذشته باش و بدان که در مقابل هر پدیدهء آینده، در هرجایی که باشد، تو مسئولی.

ح ف

(c) ketabton.com: The Digital Library

کیدار کی و چیست در افغانستان



شاه کیدارا، ۳۲۰م
کوشانیان کوچک

شیوا یا مهادیو

نندی، گاو
مشهورش



کیدار یا شیوا در
مسکوکات کانیشکا



ڤینا / *Veena*
موسیقی کیداری



جز گروهی می کشان هوشیار در می خانه نیست

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن به سخنور؟

ابوشکور بلخی است نه ایرانی یا *Persian*.
به خاطر روشنگری، ما سخنوران را، مانند گذشته، با نام زادگاه شان یاد میکنیم.



نزدیك ۳۰۰ هجری
زمان سامانیان

درختی کـه تلخش بـود گـوهرا
اگـر چرب و شیرین دهی مر او را
همـان میـوه ی تلـخ آرد پدیـد
ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

مولف: مصطفی عمرزی

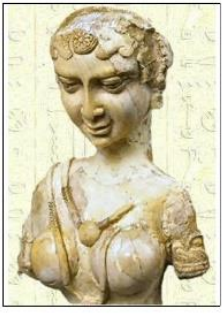
(c) ketabton.com: The Digital Library

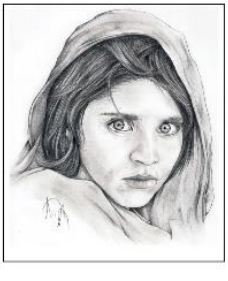


زن در تاریخ افغانستان











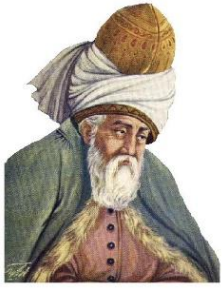
ای زن، مظهر تقدس، زیبایی،
دوستی و زنده گی تویی !

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا (سیر دیدن)

گر به خلوت دیدمی او را بجای سیر سیر
بی رقیبش دادمی من بوسه های سیر سیر



مردم افغانستان هنوز هم میگوید:
" بیا که سیر ببینمت"

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

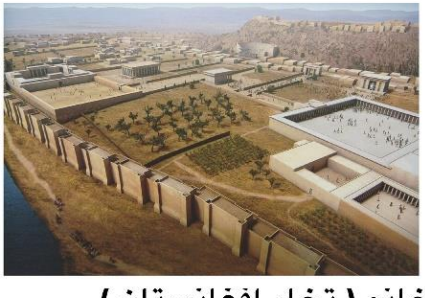
آی خانم، شهر باستانی باختر

یعنی مه بانو در ترکی و اوزبیکی



نمونه ی از آثار کشف شده





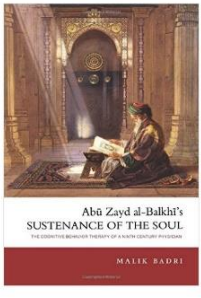


بازسازی گرافیك شهر آی خانم (تخار افغانستان)

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

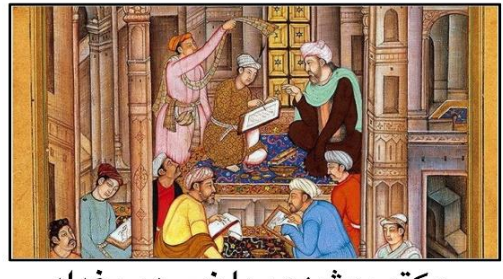


ابوزید احمد بلخی است نه ایرانی

عالم ریاضی، جغرافیه، طب، روانشناسی و کلام در قرن ٤ ق



نقشه ی جهان اسلام



مکتب مشهور بلخی در بغداد

ابوزید احمد بن سهل در بلخ در سال ۳۲۲ ق دیده به جهان گشود. او در بین علمای زمان خویش شخصیت برجسته بود و در بغداد مکتب علمی بلخی را بنیان گذاشت. او را پدر cognitive therapy میدانند.

HF

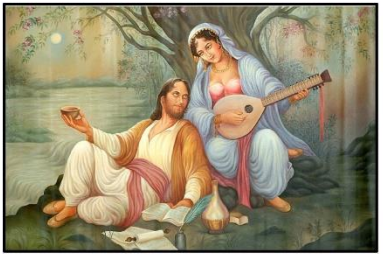
مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



خیام، شاعری توانا و عاشقی کم تجربه و خام

طنز ادبی

دو یار نازک و از بادهٔ کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی



عاشق پخته

در گوشهٔ فراغت و با یار و با شراب
خامي است گر تو باز کنی صفحهٔ کتاب

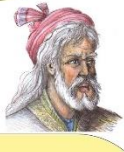
حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصهٔ سلطان غیاث‌الدین و حافظ

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می ورد





سلطان غیاث‌الدین (اعظم‌شاه) نواسهٔ سلطان شمس‌الدین الیاس شاه افغان است.

سلطان غیاث الدین روزی سه تن از صد ها دخترانی را که در قصر در خدمت او بودند به نام های "سرو"، "گل" و "لاله" به حمام شخصی اش خواست تا او را طبق معمول کیسه کنند. این دختران وقتی از حمام بیرون شدند، مورد طعنه و حسادت دختران دیگری که به این کار گماشته نشده بودند، قرار گرفتند. و به این دختران به نام مرده شوی "غساله" صدا زدند. دختران نزد سلطان شکایت کردند. سلطان غزلی را با این مصرع شروع کرد، "ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود" هر چه چرت به خرج داد مصرع دیگرش را سروده نتوانست. شاعران دربار را خواست، ولی از آنها نیز سودی نیامد. همین یك مصرع را همراه با جریان داستان به نزد حافظ فرستاد که حافظ با حفظ مصرع سلطان غزل ذیل را سرود:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می ورد این بحث با ثلاثهٔ غساله می رود

...

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین غافل مشو که کار تو از ناله می رود

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



از کجاستی ؟

شایق کابلی در جواب میگوید !

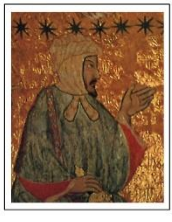
از نام دیار من چه پرسی آبی است میان گل چکیده



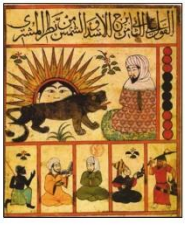
HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library







نقش افغانستان در فرهنگ جهان

ابومعشر از بلخ است، او ایرانی نیست.

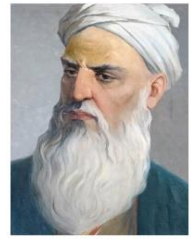
نگذارید تاریخ را تاریک کنند.

او در سال ۱٦٦ هـ (۷۸۷ م) در بلخ به دنیا آمد و در ۲٦٤هـ (۸۸٦ م) در عراق جهان را وداع گفت. او را در غرب به نام های اپومسر یا البومسر هم میشناسند. او در زمانه خویش مشهورترین ستاره‌شناس جهان اسلام و در دوران خلافت المعتز بالله خلیفه عباسی تا معتمد عباسی رئیس منجمان بغداد بوده‌است. در آثار غربی بیش از هر اخترشناس دیگری از او نام برده شده‌است. صاعد اندلسی او را داناترینِ مردم به احوال و اخبار اقوام می‌داند

HF

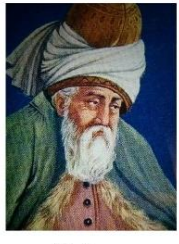
(c) ketabton.com: The Digital Library

همی گویی دو استاد سخن



رودکی

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
...



مولانا

بوی باغ و گلستان آید همی
بوی یار مهربان آید همی
از نثار جوهر یارم مرا
آب دریا تا میان آید همی
با خیال گلستانش خارزار
نرمتر از پرنیان آید همی
از چنین نجار یعنی عشق او
نردبان آسمان آید همی
ز آن در و دیوارهای کوی دوست
عاشقان را بوی جان آید همی
....

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

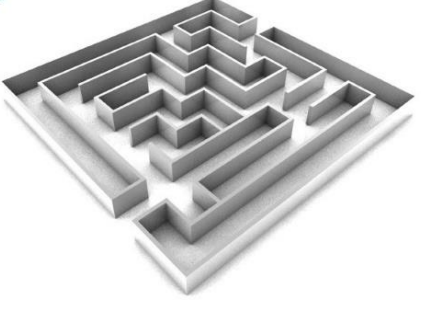
فارسی باستان، میانه و نو

قصه ی سرمنگسك

زبان فارسی اول اینجا، پیش کوروش، بود. بعداً از اینجا گم شد و رفت بلاد شرق. بعداً دوباره اینجا آمد. و بلاخره توسط آشپزها و درباریان یزدگرد به بلخ برده شد، و حالا هم اینجاست و هم آنجا !



دوکتور تاریخ و ادبیات





HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتراف بیدل : کدام جنت و دوزخ ؟

آفـــاق را در آتـش و آب جنـون فگند
خلد و جحیم صنعت امید و بیم ما

رازهای درون پرده



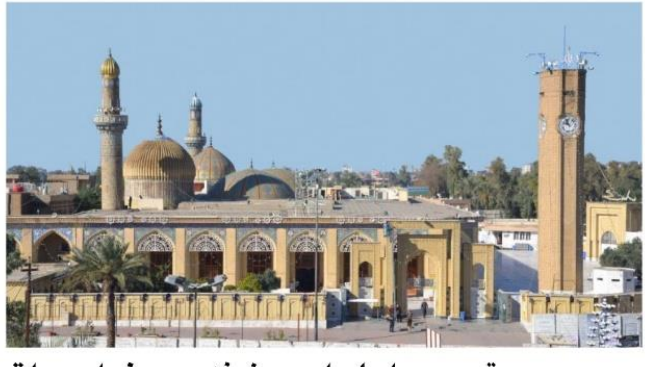
با شنیدن این بیت،

- ملا گفت : استغفرالله !
- عالم گفت : Eureka !
- عارف گفت : أنا الحق !
- نادان فاجه کشید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی (امام اعظم)

نقش افغانستان در فرهنگ جهان



مسجد و مقبره ی امام ابوحنیفه در بغداد عراق

امام ابوحنیفه ایرانی یا Persian نیست. پدرش از کابل است، خودش در شهر کوفه در (۸۰ هـ) در زمان خلافت اموی تولد شده و در (۱۵۰هـ) در عراق جهان را وداع گفته است. او بیشترین پیروان را در بین مسلمانان جهان دارد.

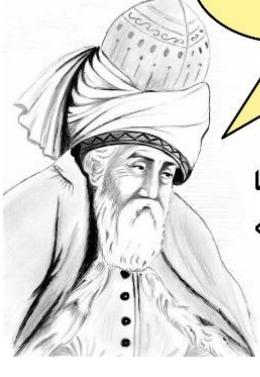
HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از زبان مولانا
(بلی بگوئید نه بله)

باز گردد عاقبت این در بلی
رو نماید یار سیمین بر بلی
ساقی ما یاد این مستان کند
بار دیگر با مـی و ساغر بلی



در گفتار و نوشتار روزمره، خصوصاً نزد کسانی که مدتی در ایران بوده و یا آنجا درس خوانده اند، استفادهٔ « بله » بجای « بلی » روزافزون شده است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری !



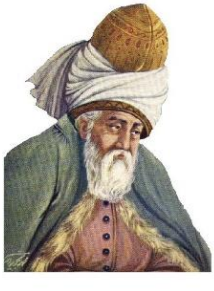
حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا : (بتر)

وز باد لجاج خود وز غصه ی نیك و بد
هر چند بدم در خود والله کـه بتر گیرم



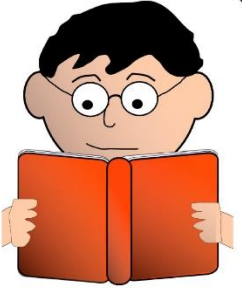
بتر (مخفف بدتر) گفتن هنوز هم در افغانستان رایج است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرهنگ مطالعه، وسیله ی نجات ما

با نیم ساعت مطالعه ی
روزانه قلم و خلاقیت کشور را
زنده نگهدارید.









تو بخوان و تشویق کن تا آنها تفکر کنند و بنویسند !

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

معین الدین چشتی از هرات است.
او ایرانی نیست.

نگذارید تاریخ را تاریک کنند.

معین الدین چشتی، که به نام های خواجه ی اجمیر و غریب نواز هم مشهور است، در هرات در سال ۵۳۶ ق (۱۱۴۲ م) دیده به جهان گشود و در زمان سلطنت غوری ها به هند رفت و امروز در اجمیر، که این شهر را بخاطر آرامگاه او اجمیر شریف گویند، مدفون است. او صوفی بزرگ و بنیانگذار طریقه ی چشتیه است. صوفی ها و قوال های این طریقه خدمات فراوانی در گسترش ادب دری و موسیقی در منطقه کردند.



مزار خواجه غریب نواز، سید معین الدین چشتی، در اجمیر هند



نقش افغانستان در فرهنگ جهان

HF

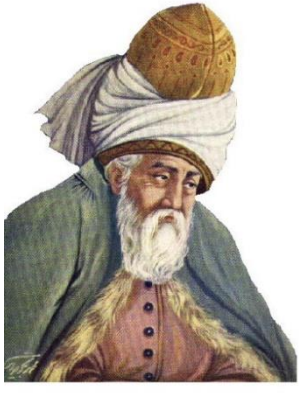
(c) ketabton.com: The Digital Library

از زبان مولانا (حالی)

آن زلف مسلسل را گر دام کنی حالی
در عشق جهانی را بدنام کنی حالی

در افغانستان هنوز هم (حالی) بجای
حالا استفاده میشود، مثلاً:

همین حالی از بیرون آمد.
حالی کجا میروی ؟

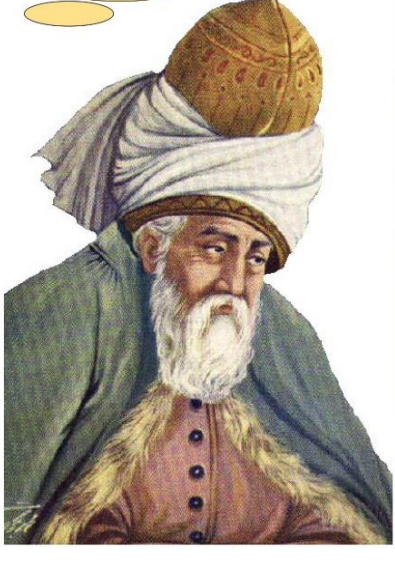


مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیال شوخ مولانا است
یا نیزه ی افسانوی شیوا ؟

منم آن مست دهلزن که شدم مست به میدان
دهـل خویش چو پرچم بـه سر نیزه ببستم





شیوا یا مهادیو،
یکی از خدایان هندو

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری

گفتن شعـر بـــه الفـــاظ دری میزیبد
خیز و رفتار به این کبك دری میزیبد
گر بـــه دربار بود یا بـه میان دره ئی
بدرخشـــد اگـــر این دُر دری میزیبد

ح ف



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر
محمد حیدر نیسان

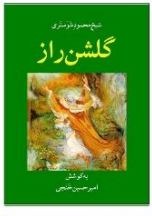
الله ای دل نگارم گل و باغ و بهارم بهشت و آبشارم نهال و سبزه زارم مرو دور از کنارم ترا من دوست دارم	به من جانا نهانی در ایام جوانی ز روی مهربانی به صد شیرین زبانی نمیگفتی نگارم ؟ ترا من دوست دارم	خدا را شوخ شیرین رخت چون ماه و پروین بیا ای یار دیرین ببالینم تو بنشین به حال احتضارم ترا من دوست دارم



زآنچه شنیدی و سرودی بگو !



(c) ketabton.com: The Digital Library



(گلشن راز) محمود شبستری

اثر عرفانی قرن ۸ هـ اما با کمی لاف و گزاف

شبستری میگوید که گلشن راز را بنا بر پرسش یکی از شخصیت های برجسته ی خراسان (امیر حسینی هروی) که مشکل با چند عبارت عرفانی داشت، نوشته است.

گذشته هفت و ده از هفتصد سال — ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان — رسید از حضرتِ اهل خراسان
بزرگی کاندر آنجا هست مشهور — به انواع هنر چون چشمهٔ هور
جهان را سور و جان را نورِ عَینی — امام سالکان سیدِ حسینی
همه اهل خراسان از که و مِه — در این عصر «از همه» گفتند «او بِه»
نبشته نامه‌ئی در باب معنیٔ — فرستاده بَرِ ارباب معنیٔ
در آنجا مشکلی چند از عبارت — ز مشکلهای «اصحابِ اشارت»
به نظم آورده و پرسیده یک یک — جهانی معنی اندر لفظِ اندک
کز اهل دانش و ارباب معنیٔ — سؤالی دارم اندر باب معنیٔ

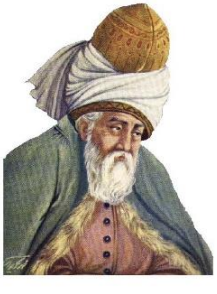
HF

بعید به نظر میرسد که امیر حسینی هروی از آثار سخنگویان پیشین خراسان چون سنایی، خواجه عبدالله، مولوی، نظامی، ناصر خسرو و صدها عارف دیگر، بی خبر بوده و از شبستری راجع به مبادی عرفان پرسیده باشد. یا شاید جناب شبستری (تبریزی) خواسته با این مقدمه چینی، صدمه ی را که ناصر خسرو بلخی در سفرنامه ی خویش به قطران و مردم تبریز زده و گفته که (درست زبان نمیدانند)، ترمیم کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا (سیر دیدن)

گـر به خلوت دیدمی او را بجـای سیر سیر
بی رقیبش دادمی من بوسه های سیر سیر



مردم افغانستان هنوز هم میگویند: بیا که سیر ببینمت.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی بن عثمان جُلّابی هجویری غزنوی یا (داتا گنج بخش)

کتابش (کشف المحجوب) نخستین نوشته ی مهم دری در تصوف است.

هجویری از عارفان سده ی چهارم هجری است. او در غزنه در دوران غزنویان دیده به جهان گشود. و در سال ٤٦٥ هـ در لاهور جهان را وداع گفت و در همانجا دفن است. کتابش کشف المحجوب یکی از منابع بسیار معتبر در مورد عرفان و تصوف به شمار میرود. لقب گنج بخش را خواجه معین الدین چشتی، بعد از چله نشینی در مزارش، به او داده است.





آرامگاه هجویری در لاهور بنام داتا دربار

نقش افغانستان در فرهنگ جهان

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



نزدیکی زبان های دری، سُغدی و پشتو

ابوالینبغی عباس بن طرخان،

که در نخستین سده های هجری در خدمت برمکیان میبوده،
این شعر دری را در تأسف بر خرابی سمرقند سروده است.

سمرقند کندمند بذینت کی افگند
از چاچ تَ بَهی همیشه تَ خهی

۱- ای سمرقند پُر کند و خراب شده
۲- کی ترا به این حالت افگند
۳- از کشور چاچ، که در کمانکشی شهرت دارد، تو بهتری.
٤- تو که همیشه خوبی



HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



تاجیك در افغانستان کی است ؟

هر کی پشتو گپ زد، میگوئید او پشتون است.

هر کی اوزبیکی گپ زد، میگوئید او اوزبیك است.

هر کی هزاره گی گپ زد، میگوئید او هزاره است.

.....

دری زبان را چرا تاجیك میگوئید؟ من فکر میکردم که تاجیك یعنی کسی که از تاجیکستان است.

It is very confusing man !



تا زمانی که پارچه پارچه کنی و بشکنی،
ضعیف خواهی بود و ملت نخواهی شد !

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر

غـرور گفت کــه نــاممکن است، نی نی نی
شعور گفت که بس مشکل است، نی نی نی
نظر بــه سوی خطر دید و گفت نی نی نی
صدای تجربــه در گــوش گفت نی نی نی

زمزمهء دل را فراموش مکن !



ح ف

(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن به سخنور؟

حنظله بادغیسی است نه ایرانی.

به خاطر روشنگری، ما سخنوران را، مانند گذشته، با نام زادگاه شان یاد میکنیم.



۲۱۹ قمری هجری
زمان طاهریان هرات
~ 850 AD

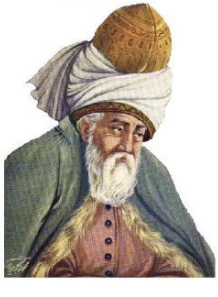
مهتری گر به کام شیر دراست
شو خطر کن ز کـام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چـو مردانت مرگ رویـاروی

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا: سلام علیك

ای خواجه سلام علیك من عزم سفر دارم
وز بـــــام فلك پنهـان مـن راه گــذر دارم

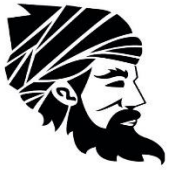


اگر (سلام علیك) این فرد را با لهجه ی بلخ و بدخشان، که لهجه ی خود مولاناست به شکل (سلام عالیك)، بخوانیم، این فرد سکته ندارد.

آن استادان ایرانی که با زبان مولانا آشنا نیستند در این فرد سکته می بینند.

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



گپ از انـوری و سنایـــی شنو
پی حرف و دنبال صحبت مرو

گپ مـزن گِـرد حدیث او مگرد



انوری

هـرکجا زلف ایـازی دیـد خواهی در جهان
عشق بر محمود بین و گپ زدن بر عنصری



سنایی

گپ زدن بهتر از حرف زدن و صحبت کردن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان

زبـــان گشته امـــروز میدان جنگ
درآن گشته الفـــاظ تـــوپ و تفنگ
چنـــان تیز و پـــر زهر آمـــد سخن
که پیش اش خجل ماند نوك خدنگ

ح ف

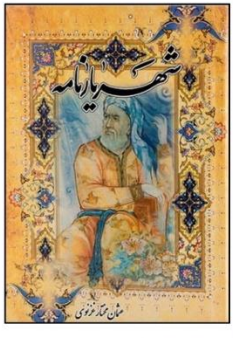


مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهریارنامهٔ
عثمان مختاری غزنوی

امتداد داستان های شاهنامه که در ۵۱۸۵ بیت که در بین سدهٔ ۱۱ و ۱۲ میلادی، نه در زمان صفوی، به نام علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی سروده شده است.



به سر شد کنون نامهٔ شهریار
بـه توفیق یـــزدان پـروردگار
چو فرمودیم داستانی بـگوی
بگفتم بـه اقبال فرهنگ جـوی
سه سال اندرین رنـج برداشتم
سخن آنـچـه بُد هیچ نگذاشتم

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

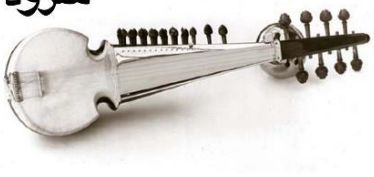
خانواده ی بنکش افغان

بنیانگذاران مکتب رباب و سرود در هند

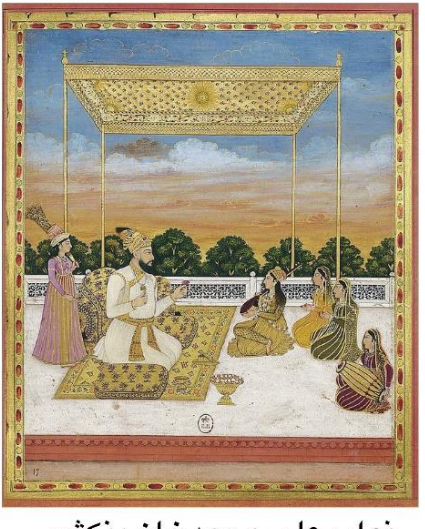


رباب

سرود



نقش افغانستان در
فرهنگ جهانی

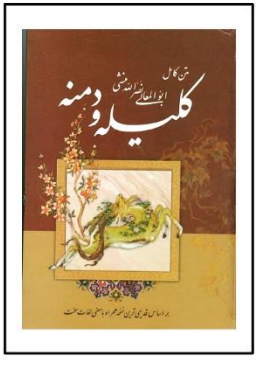


نواب علی محمدخان بنکش،
نواب رامپور و بنیانگذار شهر
فرخ آباد هند

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



کلیله و دمنه

पञ्चतन्त्र : Panchatantra

ترجمه ی ابوالمعانی نصرالله منشی دربار غزنوی

معتبرترین نسخه ی کلیله و دمنه به دری، که تا امروز از آن استفاده میشود، نسخه ی است که در قرن ششم هجری توسط ابوالمعانی نصرالله منشی بهرامشاه غزنوی ترجمه شده است. آنرا کلیله و دمنه ی بهرامشاهی نیز میگویند.

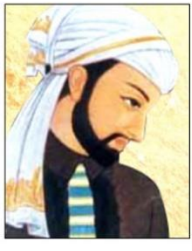


نقاشی های کلیله و دمنه در سبک مکتب هرات

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



امیر خسرو دهلوی

نمادی از فرهنگ افغانی و اسلامی هند







خیال

راگ یمن

ابـر میبارد و مـن میشوم از یـار جدا
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا

ترانه

آن روز که روح پـاک آدم به بدن
گفتند درآ نمیشد از تـرس به تن
خواندند مـلائکان بـه لـحن داوُد
در تن در تن درآ درآ در تن در تن

قوالی

نمیدانـم چـه منزل بود شب جایی که من بودم
بهر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم

امیر خسرو همانطور که در دربار خلجی های افغان در هند محبوب بود امروز هم در محافل ادبی و هنری ما محبوب است و در اشعار و موسیقی حضور دارد.

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

الفبای دری

آ	ا	أ	إ	ـی

ـیٰ

ـا

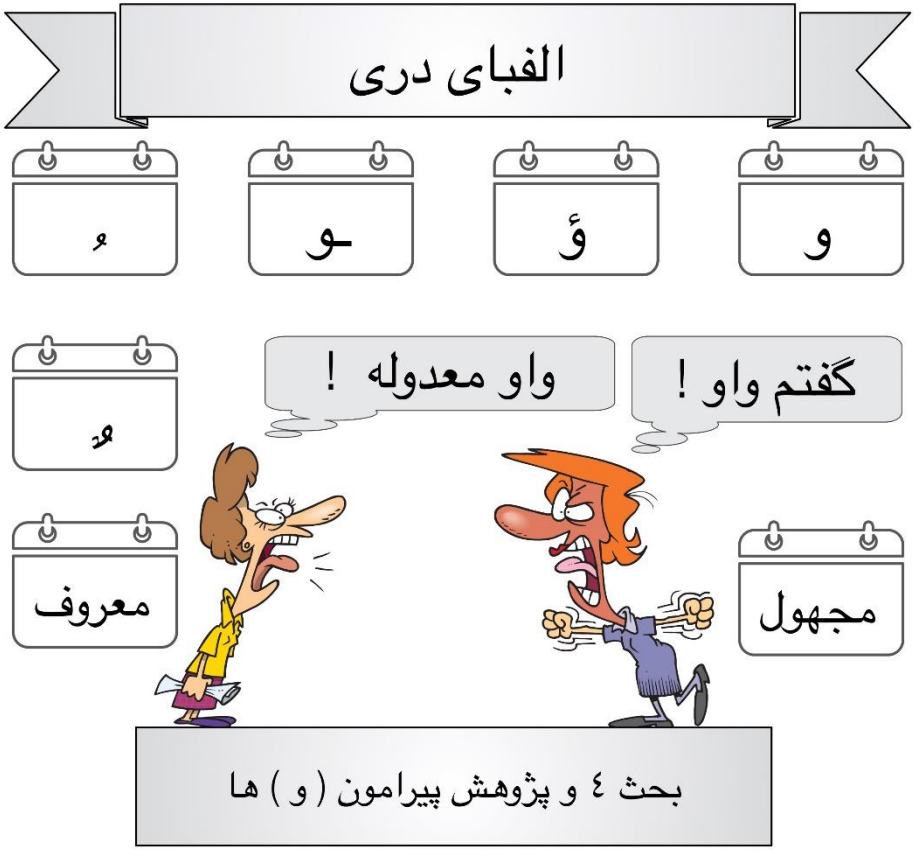
اً



بحث و پژوهش پیرامون الف ها

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



قند پارسی را کی، پیشتر از حافظ، به بنگاله برد ؟

شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله میرود







زبان شیرین پارسی - دری را، با دین مبین اسلام ۳۰۰ سال پیش از حافظ شیرازی، اول غزنویان، دوم غوریان و متعاقباً دیگر دودمان های مسلمان از افغانستان به هند بردند. لهجه ی پارسی هند و پاکستان و (بنگاله) لهجه ی کابل است نه لهجه ی شیراز و یا تهران. بزرگترین شاعر و نویسنده ی بنگالی، نذرالاسلام، اقرار میکند که پارسی عامیانه و گفتاری ایران را درست نمیفهمد و زبان مردم کابل را خوب میداند.

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



مولف: مصطفی عمرزی

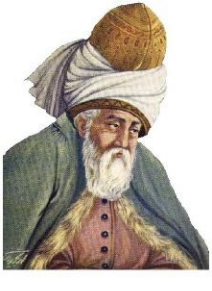
(c) ketabton.com: The Digital Library

افعال مولانا : (سُکلیدن)

هردم از گلشن او طرفـــه گلی میسکلم
هر زمان تازه گل از شاخ تری میرسدم

افعال سکلیدن، سکلاندن و سکلانیدن هنوز هم در افغانستان استفاده میشود.

تار سکلید. گپ را بسکلان.



مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعوبیه و جعل تاریخ



اکثر کتب فارسی باستان - میانه و نامك های پهلوی در چند قرن اول اسلامی نوشته شده است !

دغلکاری

یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَیٰ وَجَعَلْنَاکُمْ ((شُعُوبًا)) وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (حَجرات، آیهَ ۱۳)



الفهرست

این آیه ی قرانکریم را بشار بن برد تخارستانی و دیگر خراسانیان بهانه ی برای برتر نشان دادن عجم بر اعراب قرار داده نهضت شعوبیه را در مقابل خلافت اموی به راه انداختند. در آغاز این نهضت جنبش آزادی خواهی بود اما با مرور زمان و با پیوستن اشخاص مغرض مانند عبدالله بن مقفع به بیراهه رفت و پیروانش به جعل کردن تاریخ، قصه سازی برای نیاکان و به فخرتراشی در گذشته های دور پرداختند.



بازنویسی و تصحیح آثار

دغلکاری هنوز هم زیر نام تصحیح و بازنویسی در ایران ادامه دارد. بطور مثال اگر کتاب آنندراج چاپ هند و چاپ ایران (تصحیح شده) را با هم مقایسه کنید، متوجه این امر خواهید شد.

HF

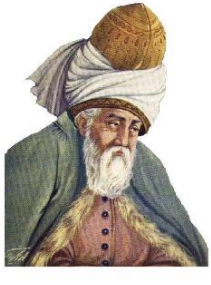
مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا

گفتمش روح خود تویی عجبا چیست آن دگر

هله ای نـــای خوش نـوا هله ای بـــاد پرده در



هله گفتن هنوز هم در افغانستان رایج است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

(c) ketabton.com: The Digital Library



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر شایق جمال

ای جـــامه دوز پیکر دلـــدار نازک است
پیراهنش ز پرده ی چشـــمان مـــن بساز
یا
بـاز بـه گلشـــن بیا آب رخ گـــل بریز
شانـــه به کاکل بـــزن نـگهت سنبل بریز
سوخته را سوختن آب حیات است و بس
آتش پروانـــه را بـــر سر بلـــبل بریز

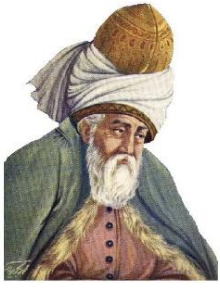
زآنچه شنیدی و سرودی بگو !

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا : نتانستن

در پی روز است شب اندر پی شادی است غم
چون بدیدی روز دان کز شب نتان کـــردن حذر



فعل نتانستن هنوز هم در افغانستان استفاده میشود.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوردن در سه کشور همزبان

در کابل چی میگویند ؟

اوقات خوردن

نان خوردن

شام خوردن

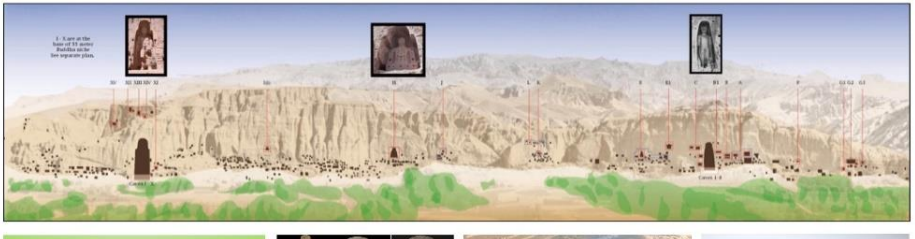


تاجکستان، افغانستان و ایران

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودا در افغانستان



نقش افغانستان در فرهنگ جهان



هنر گندهارا



گرافیک مس عینک



ستوپه ی بودایی

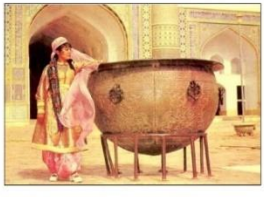


دین بودایی در ۳۰۵ قبل از میلاد به افغانستان آمد. در اینجا رنگ و زنگ محلی بخود گرفت. (بودیدرما)، بنیانگذار Zen Buddhism و (لوککسما یا 支讖 چینی) بنیانگذار مشهور مکتب شولن کنگ فو و مترجم کتب بودایی به زبان چینی، هردو از افغانستان بودند.

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

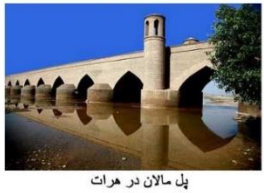


کجا بود و کی بود آن داستان ؟

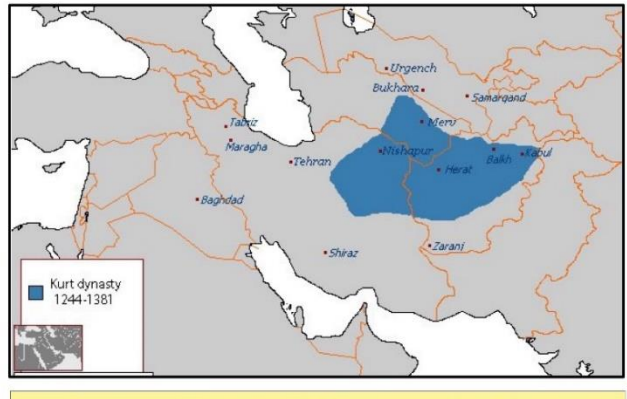
آل کرت، حامیان هنر اسلامی و زبان دری در هرات افغانستان



مسجد جامع هرات



پل مالان در هرات





آلکرت از نژاد غوری های افغانستان بودند که از ۶۴۳ تا ۷۹۱ ه ق حکومت راندند و پایتخت آنان هرات بود. هنگامی که چنگیز در آسیا میکشت و میسوزاند، آل کرت ایستاده گی میکردند، میساختند و مینوشتند.

از دفتر زمانه بیرون افتد از قلم
آن ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

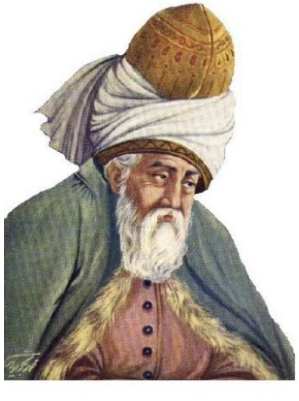
HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از زبان مولانا (مانده)

آن قدح شاد بده، دم مده و باده بده
هین که خروس سحری مانده شد از ناله گری



در افغانستان بجای (خسته) بیشتر (مانده) استفاده میکنند، مثلاً:

مانده نباشی.
مانده شده بود.
از مانده گی زیاد خوابش برد.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

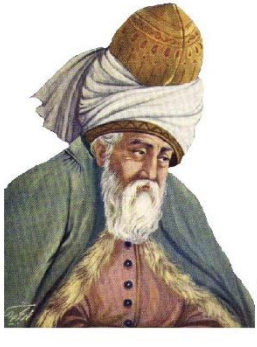
HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

قول مولانا : (فرنی)

چو زین لوت و از این فرنی شود آزاد مستغنی
پی ملکی دگر افتد تو را اندیشه و زاری

دهخدا، عمید و معین فرنی را نمی شناختند.



خوارکی است که با شیر، بوره و غیره، هنوز هم در افغانستان، پخته میشود.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری

(c) ketabton.com: The Digital Library



شکایت حافظ

از همشهریانش

میخانه
کجا و در
میخونه
کجا !



(ا) مرا (و) ساختی؛ خانه خونه شد.

(ق) مرا (غ) ساختی؛ فراق فراغ شد.

(ی) مرا (ـه) ساختی؛ بَلی بله شد.

(و) مرا (V) ساختی؛ وَیران Veeran شد.

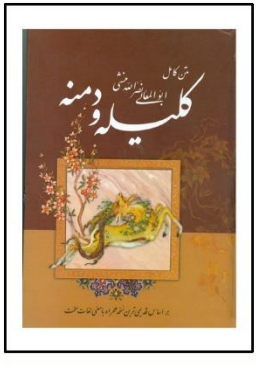
(ی) و (و) های مرا غایب ساختی؛
مَی مِی و (نَوروز Nowrose) (Noorooz) شد.

(ه) و (ـه) های مرا همه مکسور ساختی؛
(بادهَ Baada) (Baadeh) شد.

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



کلیله و دمنه

पञ्चतन्त्र : Panchatantra

ترجمه ی ابوالمعانی نصرالله منشی دربار غزنوی

معتبرترین نسخه ی کلیله و دمنه به دری، که تا امروز از آن استفاده میشود، نسخه ی است که در قرن ششم هجری توسط ابوالمعانی نصرالله منشی بهرامشاه غزنوی ترجمه شده است. آنرا کلیله و دمنه ی بهرامشاهی نیز میگویند.



نقاشی های کلیله و دمنه در سبک مکتب هرات

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



استفاده از الفاظ عربی و درست بکاربردن آنها، که از سخنوران پیشین به ما مانده، غنای ادبیات ماست؛ آنها را بیگانه نسازید.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سفره ی هفت سین

زیبا اما نه چندان آریایی و باستانی



سیب تازه در ماه حمل در کجا یافت میشود ؟



فردوسی، سنایی، مولانا، حافظ و شعرای بزرگ هفت سین را نمیشناسند.

هفت سین پدیده ی جدید و ترکیبی برای هویت سازی

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



وزیر محمد اکبر خان

اکبرنامه ی حمید کشمیری

رزمنامه ی منظوم، به رسم قدیم خراسان، از جنگ اول افغان و انگلیس (۱۲۳۰ هـ)





آغاز

خدایا جهاندار اکبر توئی
کرم گستر و بنده پرور توئی
ز دریای صنع تو گردون حباب
ز نورت کمین ذره ی آفتاب
در اظهار قدرت ز بالا و پست
بهر بود و نابود داری تو دست
...

این رساله توسط حمید کشمیری اول در سال ۱۲۶۰هـ در کشمیر به نام وزیر محمد اکبر خان سروده و چاپ شد. و بعداً توسط محمد ابراهیم خلیل، علی احمد نعیمی و محمد شفیع رهگذر در کابل در سال ۱۳۴۰هـ دوباره چاپ شده است.

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن به سخنور؟

ابوالحسن شهید بلخی است

نه ایرانی یا *Persian*.

به خاطر روشنگری، ما سخنوران را، مانند گذشته، با نام زادگاه شان یاد میکنیم.



شاعر، متکلم، حکیم و فیلسوف بلخی

وفات ۳۲۵ هجری
زمان سامانیان

با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کس تنهاست

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا به کـی دست گدایـی داشتن
تا به کی با جهل و ذلت زیستن

غیرت ملی

فرهنگ، هویت و پول
لطفاً !





خدازده

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر مولانا جامی

گل از رخت آموخته نازك بدنی را
بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را
هر کس که لب لعل ترا دید، به خود گفت
حقا که چه خوش کنده عقیق یمنی را
خیاط ازل دوخته بر قامت زیبا
بر قد تو این جامه ی سبز چمنی را

زآنچه شنیدی و سرودی بگو !

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

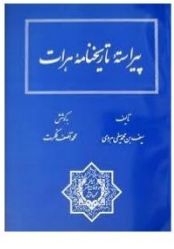
سیفی هروی
تاریخ نگار و شاعر

در دوران ال کرت ۶۸۱ هـ



چند فرد از (سام نامه)

از آن پس بر آریم در دژ خروش
کزان بانک گیتی بر آید بجوش
به یکبار صد مرد فرخنده بخت
یکی حمله آرند چون کوه سخت
گرفتم که با پور سام دلیر
بود چار صد مرد چون نره شیر



سیفی ایرانی یا Persian نیست، او از هرات افغانستان است.
آثار : تاریخ هرات، سام نامه و مجموعه ی غیاثی

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

تدوین دُر دری

بهر این کار زدم بر در ارباب سخن
تا نگویند که ما بی خبر و بی ادبیم



ارباب سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library



درس سیاست خارجی

در صنف سیاست خارجی، استاد که خانمی زیبا بود از شاگرد خواست که درباره ی رهایی اسیران، روند صلح و شکست در جنگ نظرش را ارائه کنند. شاگرد جوان که چشمان را به استاد دوخته بود گفت :

رهـــایی من نمی خواهـــم ز بنـد زلف هـــای چنگ چنگ تو
دلـــم امیـــد آن دارد کـــــه گـــردد زخمـــی و صیـــد خدنگ تو
نـــدارم میـــل صلـــح و آرمیـــدن گـــر تو بـاشی دور از پیشم
ســـر پیکـــار دارم بـــا نگـــاه و آن کمـــان زه بـــه جنگ تو
دلـم آئینه ی صدق است و سر تا پا وجودم جلوه ی از عشق
نمی خواهم شکستن جز به دستت، ای بت رعنا! و سنگ تو

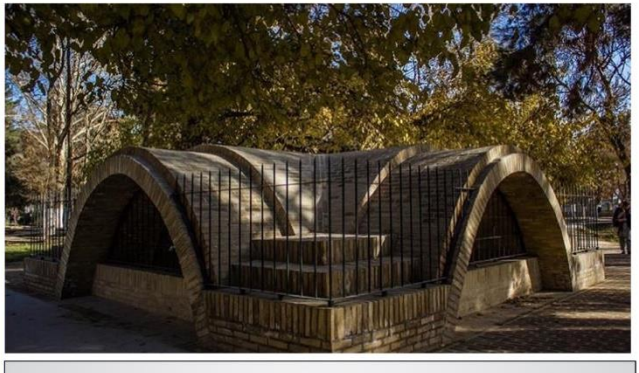
ح ف

(c) ketabton.com: The Digital Library

بددعای رابعه برای برادرش حارث



رابعه ی بلخی، که همزمان با رودکی میزیست، نه تاجیك بود و نه ایرانی یا Persian. او عرب بلخی بود که عاشق غلامی ترك تبار (از بلخ) به نام بکتاش شد و توسط برادرش حارث در حمامی زندانی شده و در آنجا عاشقانه و نامراد جان داد.



دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین‌دل نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی
چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتراف بیدل : هستی و عدم

مقصدی گر بود از هستی همین آزار بود
ورنه در کنج عـــدم آسوده گی بسیار بود



تأثیرات افکار بودا در سخن بیدل :

- هستی، جای رنج و آزار (چرخ سَمسَرا)
- عدم، جای آسوده گی (نیروانا)

مولف: مصطفی عمرزی

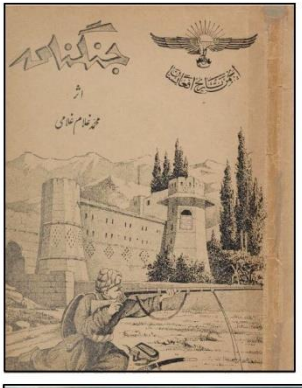
(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن داستان ؟
خلجی ها، حامیان زبان دری در هند



از ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰، ۳۰ سال حکومت کردند.
خلجی ها ایرانی یا Persian نیستند. آنها از قلات و زابل افغانستان اند. نگذاریم دزدان تاریخ را جعل کنند.

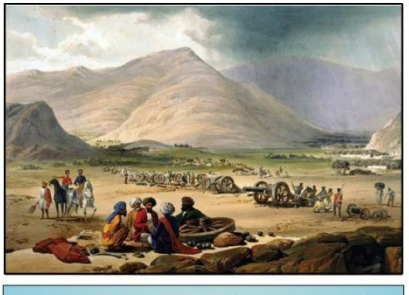
(c) ketabton.com: The Digital Library



جنگنامه

اثر منظوم مولینا غلام محمد کهستانی

شرح جنگ افغان و انگلیس ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ م



افغانستان هنوز هم مرز و بومی است که قصه هایش در شهنامه ها، قصیده ها و جنگنامه ها به نظم سروده میشود.

آغاز جنگنامه

بحمدی کـه از گِل برآرد گُلی
دهـــد مهر آن بـــر دل بلبلی
فـرازنده گنبد بـــــی ستون
کند لعل از سنگ خارا بیرون
ز انـــعام لطفش همه بهره ور
ثنایش بود بر زبان هـــا گهر

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

دری

گفتن شعـر بــه الفــاظ دری میزیبد
خیز و رفتار به این کبك دری میزیبد
گر بــه دربار بود یا بـه میان دره ئی
بدرخشــد اگــر این دُر دری میزیبد



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهار





بـــهار آمـــد ز مستـی قطـــره هـــای آب میرقصد

در آغـوش چـمن عطـــر سمـن بیتـاب میرقصد

شگوفه بر درخت و سنبل اندر شاخه میجوشد

غچـی و بلبل و جـل در هـــوا شـاداب میرقصد

ح ف

(c) ketabton.com: The Digital Library



احترام باورها



کسی گر پرستیده یك سنگ و گشته نیکو
کیم من که خندم بـر آن بـاور و سنگ او

ح ف

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

از تبسم و لبخند بگو

زآنچه شنیدی و سرودی بگو

مشاعره ی دُر دری
برای شریک ساختن اشعار

هر جمعه

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

عامیانه های مولانا

جان بر کف خود داری ای مونس جان زوتر
مـن نیك سبك گشتـم آن رطـــل گـــران زوتر

کلمه ی زوتر هنوز هم در بین مردم رایج است



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



نزدیکی زبان های دری، سُغدی و پشتو

ابوالینبغی عباس بن طرخان،

که در نخستین سده های هجری در خدمت برمکیان میبوده،
این شعر دری را در تأسف بر خرابی سمرقند سروده است.

سمرقند کندمند بذینت کی افگند
از چاچ تَ بَهی همیشه تَ خهی

۱- ای سمرقند پُر کند و خراب شده
۲- کی ترا به این حالت افگند
۳- از کشور چاچ، که در کمانکشی شهرت دارد، تو بهتری.
٤- تو که همیشه خوبی

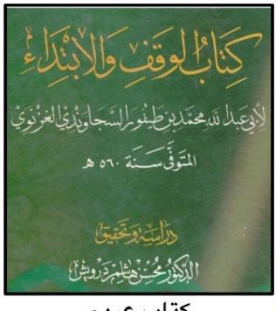


HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب الوقف والابتداء

اثر محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی، متوفی ۵۶۰ هـ ق



کتاب عربی
دکتور محسن هاشم درویش



ابی عبدالله محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی در قرن ششم هـ ق نخستین کسی است، که برای رهنمایی قاریان، نشانه ها را در نگارش قرآن به کار برد.
واژهٔ سجاوَندی (Ponctuation) از نام او گرفته شده و سجاوند، نه چنان که دهخدا نوشته «کوهی در سیستان» بلکه، منطقهٔ بود در بین لوگر و غزنی در افغانستان. به همین دلیل در عنوان کتاب عربی دکتور محسن هاشم (سجاوندی غزنوی) یاد شده است.

http://ia801701.us.archive.org/5/items/tayfor/tayfor.pdf

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِلند

بَلند

بُلند

کدامش ؟



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

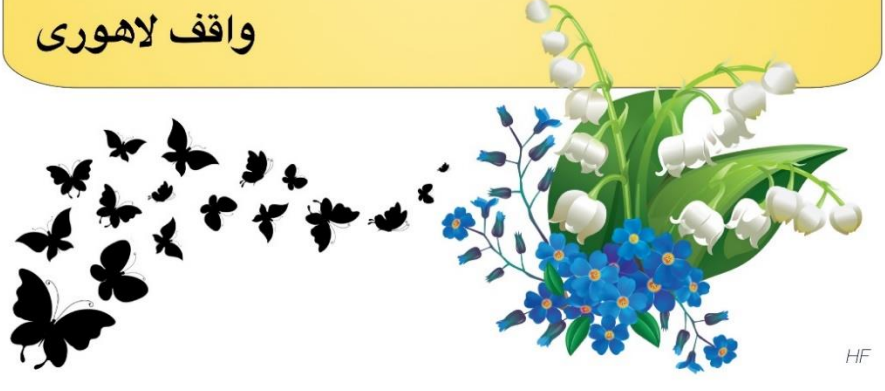


بهار عاشق

کدام ظالم و بیخبر گفت که بهار
تنها فصل خوشی هاست ؟

بهـار آمـــد ز خـویش و آشنا بیگانه خواهم شد
که گل بوی تو خواهد داد و من دیوانه خواهم شد

واقف لاهوری



HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

افعال آشپزباشی

من خوردم
و خواندم
و خوانیدم

خوردن
خواندن
خوانیدن



(c) ketabton.com: The Digital Library

ویداها، اوستا، مهابهارت و شاهنامه " کوروش کبیر " بنیانگذار پارس را نمیشناسند !



منم
کوروش هخامنشی

کی ! ؟

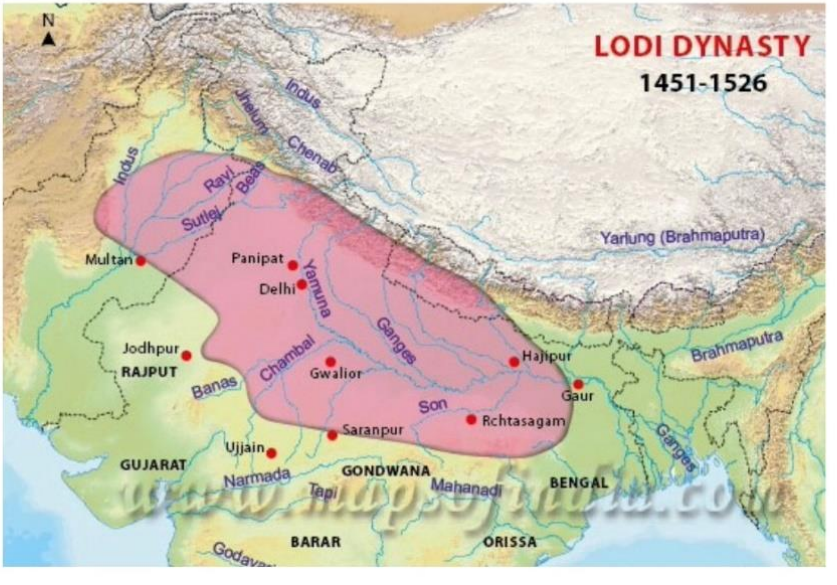


حکیم فردوسی

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن داستان ؟ لودی ها، حامیان هنر های اسلامی و زبان دری در هند



از ۱۴۵۱ تا ۱۵۲۶ میلادی، ۷۵ سال حکومت کردند. لودی ها از افغانستان اند. زبان شان پشتو بود و زبان دری و هنرها را به شیوه ی غزنوی ها و غوری ها پرورش دادند.

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

" پاکسازی زبان دری "
جهالت است !



مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



شاه صفوی فارس

چطور و چرا زبان دری از دربارها رانده شد ؟

میگویند که صفویان بیشتر از دوصد سال حکومت کرده و به زبان دری خدمات شایانی کردند.

اما چیزی را که در باره حکومت صفویان نمیگویند این است :

بخاطر شدت، خشونت و خرافات صفویان، اکثر مسلمانان و به خصوص دولت پر نفوس عثمانی زبان دری را از قلمرو و دربار خویش راند.

دوران دوصد ساله ی صفویان تنها چند تن شاعر به جهان داده که اکثر آنها از فارس بعد از مدتی فرار نموده و به کشور های شرقی پناه بردند.

غزل، قصیده و رباعی سرایی جای خود را به نوحه و روضه خوانی داد.

بخاطر پر کردن این خلای دربارهای صفوی که مرکزشان اصفهان بود، سبک هندی را میکوشند به نام سبک اصفهانی جعل نموده و به مردم بفروشند.

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



شعر ملالی

به پشتو و دری

جنگ میوند در تاریخ ۲۷ جولای سال ۱۸۸۰ در ناحیهٔ به همین نام به رهبری محمد ایوب خان با لشکر انگلیس به رهبری جنرال باروز شروع شد و با شکست شدید نیروهای انگلیسی و بازپس گیری قندهار از دست نیروهای انگلیسی پایان یافت.



خال به د یار له وینو کښېږدم
چې شینکي باغ کې ګل ګلاب و شرموینه
که په میوند کې شهید نه شوې
خدایزو لالیه بې ننګۍ ته دې ساتینه

خالی ز خون یار به رخ میزنم چنان
که از دیدنش گلاب گلستان خجل شود
گشتی نه گر به عرصهٔ میوند تو شهید
آن از خـــدا مقدر بـی ننگـی ات شود

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

کجا بود و کَـی بود آن داستان ؟
گوزگانان - جوزجانان - جوزجان



کتاب مشهور (حدود العالم من المشرق الی المغرب)، در گوزگانان هزاروچند سال پیش از امروز در ۳۷۲ هجری، به زبان دری نوشته و به امیر آنجا اهداء شده بود.

با این کتاب قدیم کشور باستانی خویش را شناسایی کنیم، نه با جعلیات بیگانه گان.

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر
عبدالعلی مستغنی



نـــاز دارد بـــی سر و سامانیم
بـــحر در بر قطره ی طوفانی ام
آسمان سیر است سرگردانی ام
مشکل هـــر کـــار شد آسانیم
گـــر نـــــدانی غیرت افغانیم
چـــون بـــه میدان آمدی میدانیم

حیف که این سربلندی دیگر نمانده !

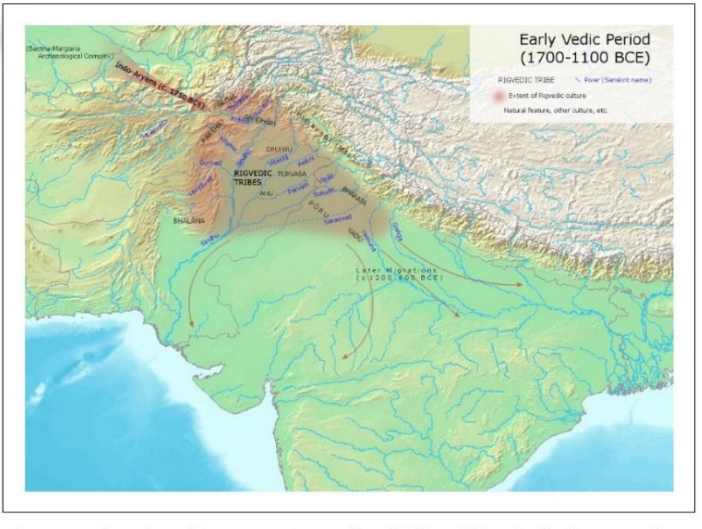
زآنچه شنیدی و سرودی بگو !

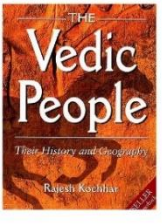
مولف: مصطفی عمرزی

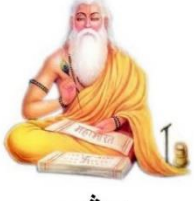
(c) ketabton.com: The Digital Library



ریگ ویدا غرب افغانستان (ایران کنونی) را نمیشناسد







ریشی

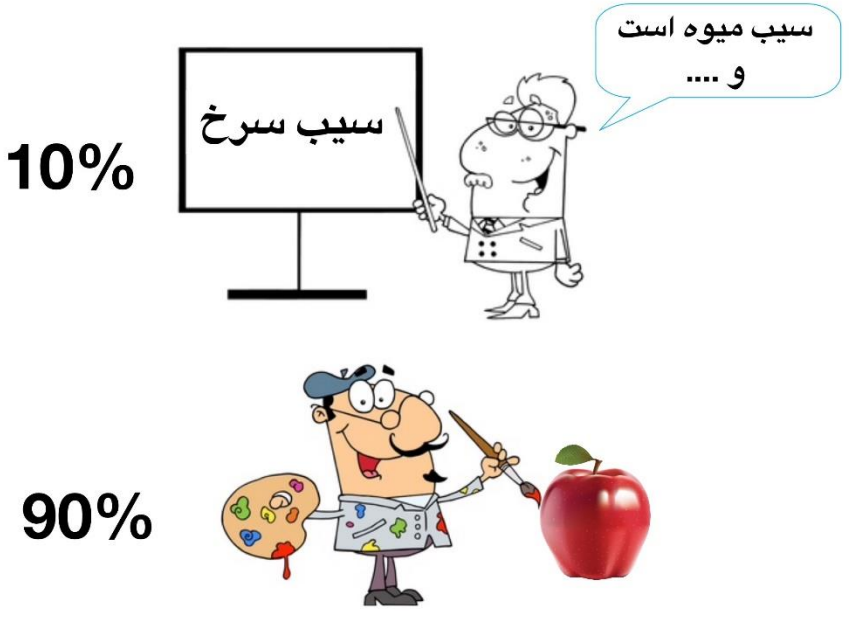
ریگ ویدا (Rig Veda)، قدیمترین کتاب آریایی ها جغرافیای ایران کنونی را نمیشناسد. اما اکثر دریاها، مناطق و اقوام افغانستان را میشناسد.

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبك افغانی / Afghan Style

مردم کدام وسیله ی آگاهی را بیشتر می پسندد ؟



در افغانستان حقایق را باید رسم کرد !

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library

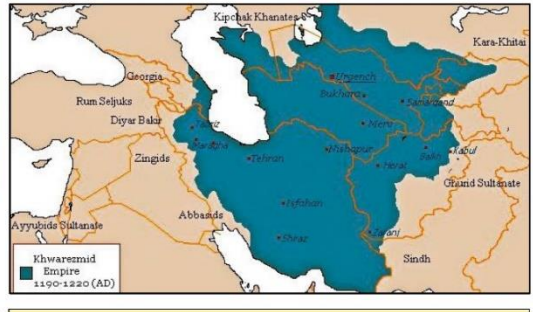


خوارزمشاهیان از ترکان افغانستان اند

حامیان زبان دری و هنر اسلامی



جنگ خوارزمشاه و چنگیز





خوارزمشاهیان، که از ۱۱۹۰ تا ۱۲۲۰ میلادی حکومت کردند، ایرانی یا *Persian* نیستند، انوشتگین غرجه نیای این دودمان از غرجستان، منطقه ی بین غور، بادغیس و هرات، است.

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مشاعره

آغاز با شعر
رحمت بدخشی

ای نور دیده دیدهٔ تو دیده دیده ام
گردیده دیده ام نه چنین دیده دیده ام
کی دیده سوی دیده تو دیده واکند
گر دید هم به دیدهٔ دزدیده دیده ام
گردیده ام در عالم و هر دیده دیده ام
چون دیدهٔ تو دیده کجا دیده دیده ام
رحمت بدیده دیدهٔ هر دیده دید و گفت
کم دیده ام چو دیدهٔ تو نور دیده ام

زآنچه شنیدی و سرودی بگو !

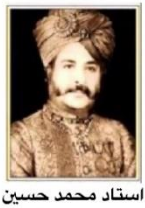
مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

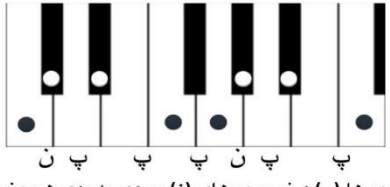
راگ بَیرَوی در افغانستان

تنها به بزم ماست که پیوند میزنند
لفظ دری و پـرده ی شیرین بیروی



استاد محمد حسین
(سرآهنگ)





پرده ها (پ) و نیم پرده های (ن) بیروی به روی هرمونیه

بیروی راگ زیبای صبح است که در آن میتوان تمام پرده های یك سپتك را، برای بروز احساساتی چون عشق، فراق، خوشی و غم، استفاده کرد. در این راگ (خیال) کم خوانده میشود اما هنرمندان کلاسیك خوان کنسرت خویش را معمولاً با بیروی ختم میکنند.

Pakar: $^{S}\underline{N}$ S $^{M}\underline{G}$ M P $^{N}\underline{D}$ P $^{M}\underline{G}$ M $^{N}\underline{D}$ $^{S}\underline{N}$ Ṡ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{D}$ P M $^{O}\underline{R}$ G $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ S

Alaap:

1. $^{N}\underline{S}$ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{D}$ P P $^{N}\underline{D}$ $^{S}\underline{N}$ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{S}$ $^{N}\underline{D}$ $\underline{N}$ S $^{O}\underline{R}$ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{R}$ S
2. P $\underline{D}$ $\underline{N}$ S R G $^{S}\underline{R}$ G R S R S $\underline{N}$ $^{S}\underline{N}$ S R G M R G $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ S
3. S $\underline{R}$ $^{E}\underline{M}$ P M $^{O}\underline{R}$ G R G R S $\underline{N}$ $^{S}\underline{N}$ S R G M $^{O}\underline{R}$ G $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ S
4. $^{S}\underline{N}$ S $^{M}\underline{G}$ M P $^{N}\underline{D}$ P $\underline{D}$ P M G P
5. P $^{N}\underline{D}$ $\underline{N}$ $\underline{D}$ P M $^{O}\underline{R}$ G $^{O}\underline{M}$ M $^{O}\underline{R}$ G $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ S
6. $^{M}\underline{G}$ M $^{N}\underline{D}$ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{S}$ $^{N}\underline{D}$ $\underline{N}$ Ṡ $^{O}\underline{R}$ $^{S}\underline{N}$ $^{N}\underline{R}$ Ṡ
7. P $\underline{D}$ $\underline{N}$ Ṡ Ṙ $\dot{\underline{G}}$ $^{E}\dot{\underline{S}}$ Ṙ $\dot{\underline{M}}$ Ṗ $\dot{\underline{M}}$ $^{O}\underline{R}$ $\dot{\underline{G}}$ $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ Ṡ
8. P $\underline{D}$ $^{S}\underline{N}$ Ṡ $^{D}\underline{N}$ D $^{P}\underline{D}$ P $^{M}\underline{M}$ M $^{O}\underline{R}$ G $^{E}\underline{S}$ $^{O}\underline{R}$ S

M : Tivra پرده ی مه سیاه

Ṡ : Taar پرده (سه) بالا
N : komal پرده ی (نی) سیاه
Ṅ : Mandir پرده ی (نی) پائین

آهنگ ها در بیروی :
- شمالی لاله زار باشد به ما چی
- بیا که بریم به مزار ملا محمد جان
- دل شده مایلت ای یار، تو بگو ..
- دل میبری از من یار کجا ...

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



لاجورد افغانستان در مصر باستان





چند هزار سال قبل از میلاد، در مصر باستان از لاجورد بدخشان برای رنگامیزی و تزئین استفاده میشد.



HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگ با لغات عربی



کـی میتوان (حکایت) و نـی را ز هم برید
و از پنـد مـهتری (خطـرِ) شیـر را کشید
(مجـــدود) را ز نام سنایی به دور ریخت
یا (خمسه) را بـــه پوش دُر گنجوی ندید

ح ف

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری و سانسکرت
(संस्कृतम्)

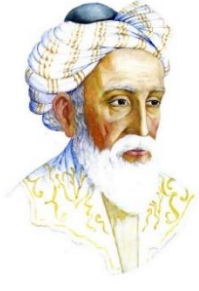
پرنم آستی و ناستی ؟

پر است یا نیست ؟



پانینی در سده ی چهارم قبل از میلاد، در گندهارا به زبان سانسکرت، میپرسید





امروز همان سوال را در کابل، به زبان دری، میپرسند

ما میپرسیم : در بین سانسکرت و دری این زبان های دیگر چی کاره اند ؟

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کاپیسا و می مشهور کاپیسیانا



این می پنج قرن پیش از میلاد در کاپیسا ساخته میشد.



آچاریا پانینی، که اولین دستور زبان سنسکریت را در قرن پنجم قبل از میلاد نوشته، از کاپیسا و می مشهور آن (کاپیسیانا) یاد میکند. همین می در اوایل قرن بیست در کافرستان (نورستان امروز) ساخته میشد.

اگر روزی ز هجر آن پری رو می طلب گشتم
می از کاپیسه و جام از هریوا نزد من آرید



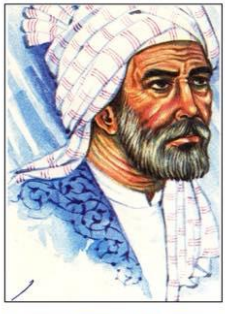
آثار باستانی بگرام



کاپیسا

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



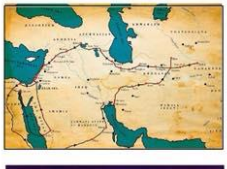
ناصر خسرو بلخی است، نه ایرانی یا Persian

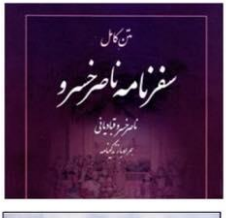
نگذارید تاریخ را تاریک و تاراج کنند. ما مشاهیر را به نام زادگاه شان یاد میکنیم.

خدایا راست گویم فتنه از توست
....
تو گر خلقت‌نمودی‌بهر طاعت
چرا بایست شیطان آفریدن
سخن‌بسیار باشدجرئتم نیست
نفس از ترس نتوانم کشیدن
ندارم اعتقادی یك سر موی
کلام زاهد نادان شنیدن
کلام عارف دانا قبول است
که گوهر از صدف باید خریدن
اگر اصرار آرم ترسم از آن
که غیظ آری و نتوانم جهیدن
کنی در کارها گر سخت گیری
کمان سخت را نتوان کشیدن
ندانم در قیامت کار چونست
چو در پای‌حساب‌خود رسیدن
اگر میخواستی کاینها نپرسم
مرا بایست حیوان آفریدن

HF

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصرخسرو (۳۹۴-۴۸۱ هـ. ق) از شاعران بزرگ زبان دری، فیلسوف، حکیم و جهانگرد و از مبلغان مذهب اسماعیلی بود. وی در قبادیان از توابع بلخ متولد شد و در یمکان از توابع بدخشان درگذشت. وی بر اغلب علوم عقلی و نقلی زمان خود از قبیل فلسفه و حساب و طب و موسیقی و نجوم و کلام تبحر داشت و در اشعار خویش به کرات از احاطه داشتن خود بر این علوم تأکید کرده است.







آرامگاه ناصر خسرو
در یمکان بدخشان

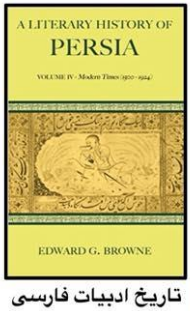
(c) ketabton.com: The Digital Library

بحران عقیده در غرب و تاثیر آن بالای تاریخ و زبان فارسی



کتاب مقدس

برای تأیید قصه های تورات، مستشرقین غربی در آسیا قصه های تاریخی ساختند.



تاریخ ادبیات فارسی
اثر ادوارد براون
(1902)

در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در جوامع اروپایی و بعداً در امریکا عقاید عیسوی و قصه های توارات، چنان با شدت زیر سوال رفته بود که کلیساها، که با یونیورسیتی ها همکاری نزدیك داشتند، رجوع به پژوهش در تاریخ کهن آسیا، مدیترانه و افریقای شمالی کردند تا برای قصه های تورات کتیبه و اسناد تاریخی بیابند. تعدادی از مستشرقین غربی دست به ترجمه و تفسیر ویداها، اوستا و کتب قدیم زدند و تعدادی هم دلچسپی به ادبیات زبان های هندواروپایی گرفته میکوشیدند تا رد پای شخصیت های تورات را در تاریخ خاورمیانه و شرق بیابند. آنها از نوشته های قدیم یونانی ها، بخصوص از آثار هیرودوت که آمیخته با افسانه بود، و از قصه های تورات برای آسیا تاریخ نوشتند و رویدادها را بازنویسی کردند.



تاریخ فارس اثر ***Percey Syks (1867)***



دیاکونوف



بروکلمان

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



بالاحصار کابل

دُرانی نامه

اثر امام الدین چشتی لکهنویی

تاریخ نگار سده ی سیزدهم هجری



این کتاب تاریخ که به نام های تاریخ حسینی، تاریخ حسین شاهی، تواریخ احمدشاهی هم نامیده میشود، در سال ۱۲۱۳ ق در لکهنو توسط شخصی بنام امام الدین که مدتی در اردوی شاه زمان ایفای وظیفه میکرد، نوشته شده. در پهلوی شرح رویدادهای تاریخی، بخشهای این کتاب در باره ی مکاتبات شاه زمان، وزیران دربارش، اوضاع جغرافیایی پنجاب، راه های پیشاور - کابل - هرات، مزارات بزرگان چشتی و غیره، معلوماتی مفید میدهد. نسخه های خطی این کتاب در کتابخانه های دیوان هند، لندن، موزیم بریتانیا، خدابخش در پتنه، انجمن آسیایی بنگال و انجمن آسیایی کلکته نگه داری میشود.



دربار زمان شاه

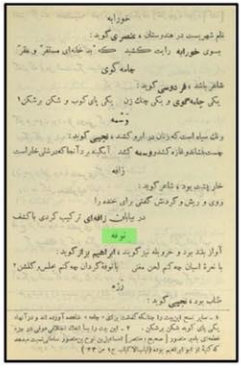
چون به کابل میروم یاد هراتم میکَشد
در هـرات آید مـرا یاد از بهار کابـلم

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library





لغت فُرس اسدی طوسی

لغتنامه ی زبان دری بلخ، ماوراءالنهر و خراسان برای نوآَموزان آذربایجان

لغت فرس یا فرهنگ اسدی، که در بعضی نسخ آنرا (لغت فرس لسان اهل بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرهم) گفته اند، رساله ی است که توسط اسدی طوسی در نیمه ی قرن پنجم هجری برای مردم ارّان و آذربایجان فارس، که با زبان دری درست آشنا نبودند، نوشته شده. از این اثر چند نسخه ی کهن وجود دارد اما با تفاوت های بیشمار. در نسخه ی تحریری سال ۷۳۳ هجری که در المان توسط پاول هورن دوباره چاپ شده، از اسدی طوسی، منحیث مؤلف این رساله، هیچ یاد نشده است. کتابی که امروز بنام لغت فرس اسدی چاپ میشود، لغتنامه ی است (تصحیح شده) که در آن بسیار لغات نو را اضافه کرده اند.

HF

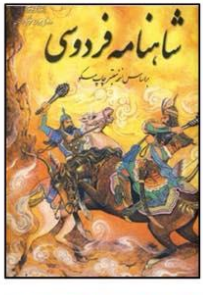
مولف: مصطفی عمرزی

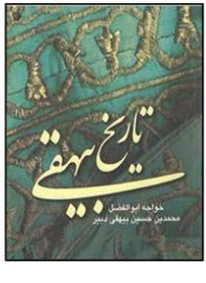
(c) ketabton.com: The Digital Library



جلال آباد در ادبیات
دنبر، دنپور یا اودیاناپور

جای که جمجمهٔ بودا در آنجا نگهداری میشد.





در کتب بیهقی، البیرونی، حدود العالم، گردیزی، شاهنامه و تزک بابری از این شهر باستانی به نام دنپور یاد شده. هیوان تسین که در قرن اول اسلامی از این منطقه دیدن کرده، میگوید که این جای مقدسی برای بودائیان بوده چون در آن جمجمهٔ بودا را نگهداری میکردنند. و در سنسکریت به آن میگفتند اودیاناپور یعنی باغستان. امروز نواحی هده یکی از مناطق مهم تاریخی بودایی جهان است.

در شاهنامه باربار از دنبر یاد شده:

سوی کشور هندوان کرد رای
سوی کابل و دنبر و مرغ و مای

ز داننده‌گان هرکی بُد زابلی
ز قنوج و از دنبر و کابلی

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



رحیم در دربار مغل

رزم نامه ی مهابهارت و حماسه ی رامایان به دری

نقش عبدالرحیم خان فرزند بیرام خان بدخشی در ترجمه ی آثار بزرگ حماسی هند

عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان، یکی از شخصیت های بزرگ فرهنگی دربار مغل در هند بود. پدرش محمد بیرام خان بدخشی (بهارلویی) از وزرای مشهور جلال الدین اکبر، و مشوق جدی شاعران و هنرمندان بود. عبدالرحیم با دانش عمیقی که از زبانهای سانسکرت، هندی و دری داشت به ترجمه ی آثار قدیم هندی پرداخت.



تصویری از رامایان









تصاویری از رزم نامه ی مهابهارت

HF

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

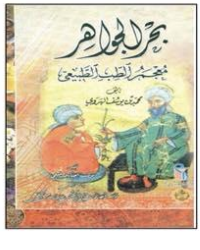
محمد بن یوسف هروی است، نه ایرانی

طبیبی عالی مقام در قرن دهم هجری



هروی در دربار بابر





نگذارید تاریخ را تاریک و تاراج کنند.
ما مشاهیر را به نام زادگاه شان یاد میکنیم.

یوسف بن محمد بن یوسف هروی، معروف به حکیم یوسفی یا مولانا یوسفی فرزند محمد بن یوسف صاحب کتاب معروف بحرالجواهر (کتابی در شرح لغات طبی) می‌باشد. یوسف بن محمد در هرات می‌زیست و سپس به هندوستان رفته و در دربار ظهیرالدین محمد بابرشاه و پسرش همایون‌شاه نیز همچنان مورد احترام و توجه بود و سمت دبیری در دربار او را داشت. از حکیم یوسفی آثار متعددی به زبان دری به‌جای مانده است، اما آثاری که به‌صورت شعر و دو بیتی دارد از شهرت و انتشار گسترده‌تری برخوردار است.

مهمترین آثار وی عبارتند از: بحرالجواهر، رساله منظومه علاج الامراض، رساله دلایل البول، رساله سته ضروریه، رساله دلایل النبض و جامع الفوائد است.

گلی دیگر از سرزمین من در گلستان تاریخ

HF

(c) ketabton.com: The Digital Library



خمار یا پلخمری

جای که الپ ارسلان سلجوقی بدست سلطان عبدالرشید غزنوی شکست خورد.



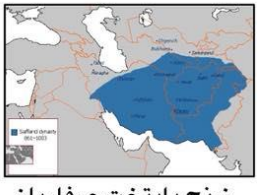
منهاج سراج جوزجانی در تاریخ اش مینویسد: الپ ارسلان از طرف طخارستان با لشکر انبوه درآمد. پدرش داود از راه سیستان به بُست آمد. سلطان عبدالرشید غزنوی مستعد گردانید و طغرل را که یکی از بندهگان محمود بود به طرف الپ ارسلان فرستاد. در پیش درهٔ خمار الپ ارسلان را بشکست.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو عبدالله محمد بن کرام از زرنجِ نیمروز است نه از نیشاپور.





زرنج پایتخت صفاریان





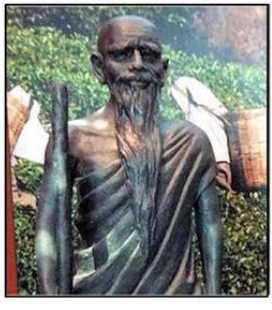
غزنویان و غوریان
حامیان کرامیه

نگذارید تاریخ را تاراج و تاریک کنند.

ابو عبدالله محمد بن کرام سجستانی عالم، فقیه، محدث و بنیانگذار فرقهٔ کرامیه (255- 190ق) در نیمهٔ اول قرن سوم در سیستان و شرق آن به فعالیت آغاز کرد. او مکتب جدیدی را پایه‌گذاری کرد که برای سه قرن در منطقه طرفداران زیاد داشت. او با اندیشهٔ جدید، با گرایش به مکتب حنفی و روشی عارفانه - زاهدانه، به فعالیت پرداخت و در مناطقی چون غور، غزنی، تخارستان و فراورد از محبوبیت خاصی برخوردار بود. سلاطین بزرگی چون سبکتگین و محمود غزنوی و پادشاهان بزرگ غوری یعنی غیاث الدین و شهاب الدین به این فرقه معتقد گشته و از آن حمایت کردند.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

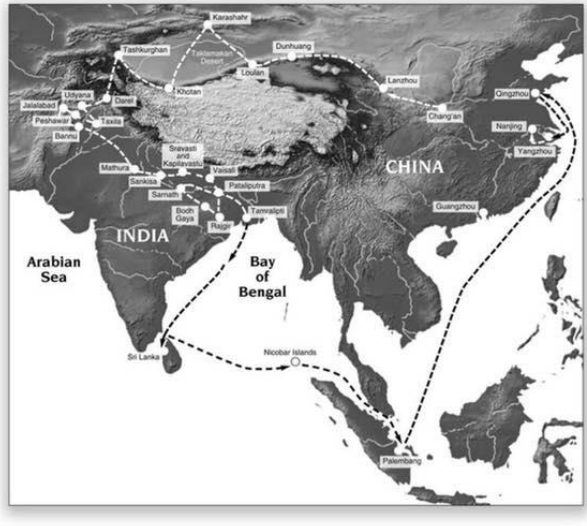


افغانستان و سفرنامهٔ اولین زایر چینایی، در قرن ۴ و ۵ میلادی

法顯 *or Fa-hsien or Faxian* شی فاهیان



شی فاهیان روبروی
قصر شکستهٔ آشوکا



او راجع به ولایات شرقی افغانستان در قرن ۴ میلادی به ما خبر داده و شرحی که از معابد، السنه، البسه و رسوم آنجا میدهد بسیار دلچسپ و از نگاه تاریخ مفید است.

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

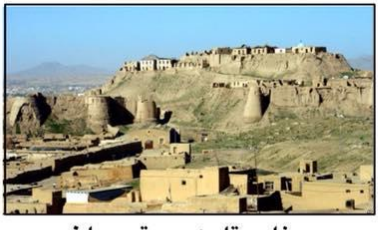
مسعود سعد سلمان در کجا زندانی بود؟

مسعود سعد سلمان، از قصیده سرایان نیمهٔ قرن پنجم است. پدرش از مستوفیان مشهور غزنی بود. مسعود سعد هفت سال در قلعه‌های «دهک» و «سو»، که در بین غزنی و گردیز است، و سه سال در «قلعهٔ نای»، که در قره باغ است، زندانی بود، چنانچه خود سروده است:

هفت سالم بکوفت سو و دهک
پس از آنم سه سال قلعهٔ نای

در دوران غزنویان از قلعهٔ نای، که یکی از شاهکارهای مهندسی و هنری آن دوران است، منحیث زندان و انبار نیز استفاده می‌شده است و در آنجا هدایا، آثار و سرمایه های مهم و غنایم جنگی نگهداری می‌شده.

حسیب فضل



نای قلعه در قره باغ، شاهکاری از دوران غزنوی



دهک منطقهٔ است نزدیک غزنی که در آن به قول ابن اثیر، سلطان معزالدین محمد غوری در حیات خویش برای دفن خود بنایی ساخت که حالا در آن دخترش خوابیده. این بنا تا هنوز به نام مزار شاه شهید یا شاه مزار یاد میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library



نام افغان

مباز امید ای افغان که نامت جاودان باشد
همین نامت نماد استقامت در جهان باشد
گره خورده است با این نام تو صد فخر در تاریخ
به نامت قصه ها در نامه های خسروان باشد
مشو نومید ز این و آن که گوید هرزه و هذیان
که نامت نقش رنگین در دل لوح زمان باشد
به هر قوم و به هر مذهب که خواهی باش، افغان باش
که زیب نام افغان در همان افغان سِتان باشد

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

هویت‌ها در افغانستان

تفاوت بین این هویت‌ها را بهتر بدانید تا ابزار دست مغرض و بیگانه قرار نگیرید.





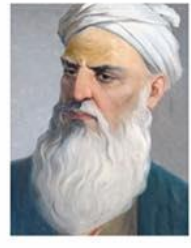
ملکهٔ جهل

چنان در بین شان دامن زنم من آتش نفرت
که زیر نـام این و آن، یکـی خون دگـر ریزد

حسیب فضل

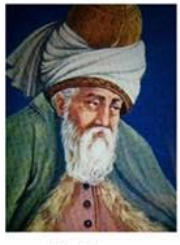
(c) ketabton.com: The Digital Library

همی گویی دو استاد سخن



رودکی

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا! شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
...



مولانا

بوی باغ و گلستان آید همی
بوی یار مهربان آید همی
از نثار جوهر یارم مرا
آب دریا تا میان آید همی
با خیال گلستانش خارزار
نرمتر از پرنیان آید همی
از چنین نجار یعنی عشق او
نردبان آسمان آید همی
ز آن در و دیوارهای کوی دوست
عاشقان را بوی جان آید همی
....

حسیب فضل

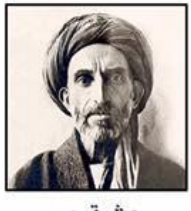
(c) ketabton.com: The Digital Library



سفر یوری گاگارین به دور زمین و از صوفی عشقری به مهتاب



طنز ادبی



عشقری

در گفتار عامیانه

(این کار نسوارم هم نیست)

یعنی: این کار، برای من بسیار ساده و آسان است.



ساعت یک و نیم بعد از ظهر بود. صوفی عشقری نماز پیشین را در پسخانهٔ دوکان خواند و بعد از چند دقیقه تلاوت قران شریف برگشت تا چایی را ، که در چاینک پتره یی اش دم کرده بود ، با نقل بادامی نوش جان کند. در همان لحظه یکی از دوستان اش ، باشی احمد ، از کوچه می گذشت. به مجرد اینکه صوفی را دید ، شتابان نزد او آمد تا خبر تازهٔ را که شنیده بود به او برساند.

گفت: «صوفی ! خبر شدی یا نی؟ یوری گاگارین ، پیلوت روسی ، کرهٔ زمینه با طیاره دور زد. و مردم میگه که به ماهتاب هم رفته.»

صوفی رو به طرف باشی احمد کرد و گفت: «ای دوست بی خبر! از ایی کپ تو چرا اینقدر حیرت زده شده ای؟ ایی خو کدام کار فوق العادهٔ نیست.»

دست برده قوطی پر نقش و نگاری را از جیب درآورد. یک کپه نسوار زیر لب انداخت و این بیت را فی البدیهه سرود.

عشق اگر در کار و بار این جهانم می گذاشت
کـــرهٔ مهتـــاب رفتـن پیش مـن نسـوار بـود

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

راز سیاسی زبان

اگر تو بیخبر ز این راز بودی
تو خوابیده به چشم باز بودی



هر کی زور و زر و نشان دارد
لهجه نی بلکه او زبان دارد

آنانی که زبان را تنها و تنها در چهارچوب ادبیات می بینند و مطرح میکنند در خواب خرگوش اند. باید بیدار شوند و زود بیدار شوند چون زبان یك عنصر فوق العاده سیاسیِ جامعه است و اکثر شغالان سیاسی از این پدیدهٔ زیبا، با دروغ بافی ها وِ اصالت تراشی های بی بنیاد، سوء استفاده میکنند. هر شخص آگاه و با مسئولیت باید قصه های زبان را زیر سوال برده با عقل و منطق آنها را میزان کند.

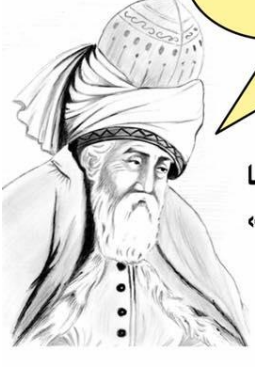
حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

از زبان مولانا
(بلی بگوئید نه بله)

باز گردد عاقبت این در بلی
رو نماید یار سیمین بر بلی
ساقی ما یاد این مستان کند
بار دیگر با مـی و ساغر بلی



در گفتار و نوشتار روزمره، خصوصاً نزد کسانی که مدتی در ایران بوده و یا آنجا درس خوانده اند، استفادهٔ « بله » بجای « بلی » روزافزون شده است.

مکن تو دور ز خود این دُر قشنگ دری !



حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

چَشَک خیالی

برای لحظهٔ خیال کنید که اگر همهٔ این پارچه‌های پراکنده یک کشور و یک ملت شود، ما کی و چی خواهیم بود !



سرت خم گشته و بس در تلاش ذره در خاشاک میگردی
نگاهی کن به بالا تا ببینی که آفتاب و کهکشانی تو

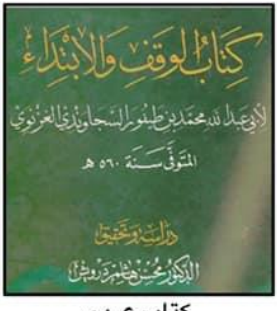
حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتاب الوقف والابتداء

اثر محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی، متوفی ۵۶۰ هـ ق



کتاب عربی
دکتور محسن هاشم درویش



ابی عبدالله محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی در قرن ششم هـ ق نخستین کسی است، که برای رهنمایی قاریان، نشانه ها را در نگارش قرآن به کار برد.
واژهٔ سجاوَندی (Ponctuation) از نام او گرفته شده و سجاوند، نه چنان که دهخدا نوشته «کوهی در سیستان» بلکه، منطقهٔ بود در بین لوگر و غزنی در افغانستان. به همین دلیل در عنوان کتاب عربی دکتور محسن هاشم (سجاوندی غزنوی) یاد شده است.

http://ia801701.us.archive.org/5/items/tayfor/tayfor.pdf

حسیب فضل

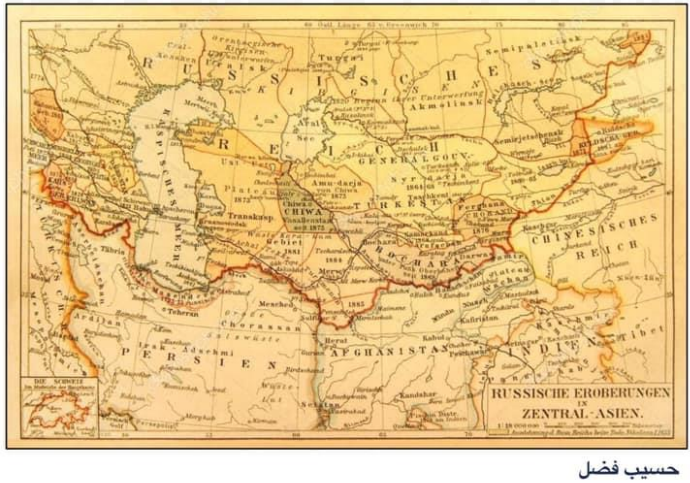
(c) ketabton.com: The Digital Library



نام افغانستان و نامهای کشور های همسایه ۲۰۰ سال پیش

دوصد سال است که این نامت مزین کرده قلب آسیا را ندارد این صفت، نـــی فـارس نـــی نام بخارا و سمرقند

نام زیبای افغانستان ۲۰۰ سال پیش در جوار نام های فارس، بخارا و سمرقند وجود داشت و امروز و هنوز هم در روی نقشه ها است، اما از آن سه تای دیگر اثری نیست.



حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



بی زبان نتوان خدا را یافتن !

آن ملتی که لحن و زبانش رساتر است
تاریخ و نام و قصه و دینش مهمتر است



از زبان، فرد و ملت هویت میآبند، با آن رشد میکنند و به وسیلهٔ آن جاودان میشوند.

در زبان سرمایهگذاری کنید.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



زیبایی تنوع

شیر و شکر

دری و پشتو

بنازم من زبان عشق را چون نیکبین است
به دور از نفرت و خصم است و پاک از خشم و کین است

« راشه » بر چشمم نشین ای شاه خوبان چگل
لمعهٔ خورشید را بر چشم باشد جای « تل »
« تا وَیل » : قند و نبات و شهد، یکجا دیده ای ؟
آری آری، آن دهان و آن لبان و آن « وَیل »
سر دهم تا هر چه فرمایی، ترا فرمان رواست
از تو حکم ای پادشاه مهوشان، از ما « مَنل »

خوشحال خان

حسیب فضل

راشه : بیا تل : همیشه وَیل : گفتار مَنل : پذیرفتن

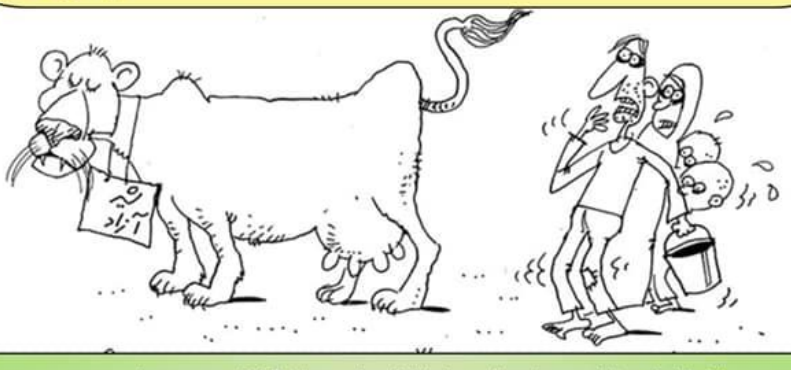
مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



فرق بین شیر و شیر

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
این یکی شیر است اندر بادیه آن یکی شیر است اندر بادیه
این یکی شیر است که آدم می خورد
و آن یکی شیر است که آدم می خورد
(مولانا)



در افغانستان، خوشبختانه این اتفاق روی نمیدهد،
چون ما هنوز هم (ی) مجهول مولانا را داریم !

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



بهترین نسخهٔ بربادی

طریقهٔ آسان دگرگون ساختن یک کشور آرام

نسخهٔ معتبر چندصدساله

بیا بشنو که با تو راز گویم — سیاست با زبان باز گویم
اگر خواهی کنی ملکی دگرگون — و سازی مردمانش غرقه در خون
و یا خواهی ببینی فرد فردش — غلام و نوکر و مزدور مردش
همین یک نسخهٔ دیرینه دارم — مثالی از نو و پیشینه دارم

۱ - سببی بجوی و بهانهٔ بساز تا در کشوری جای پا یابی؛
۲ - چند تن غلام خوش زبان و خوش رفتار را اجیر کن؛
۳ - توسط همین غلامان، تفاوت های موجود را دامن بزن؛
۴ - نادان را اسلحه و وطن فروش را پول و وعده بده؛
۵ - دو سال انتظار بکش؛

محصول تضمین شده:
کشوری ویران و مردمی سرگردان و افراطی.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



دانای خاموش

در آنجا که فقر است با جهل و بیداد و ظلم خموشی دانا خطا نی، گناه است و جرم



هر صاحب قلم و دانشمندی، که در شرایط امروز نفاق را دامن میزند و برای بهتر ساختن دیگران حرکت نمیکند، مجرم است.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



جمال مدعا

خداوندا ....
به قدر انتظار ما جمال مدعا بنما !
بیدل

در هر دینی که پالیدم، خدا را تعریف و تجسمی از صفات دلخواه، گنجینهٔ آرزوها، تسلی رنج‌ها، نتیجهٔ ترس‌ها، امید دل‌ها، و در نهایت، وسیلهٔ هوس‌های مردم یافتم. گویا، خداوند اسیر انتظار انسان ها شده است.

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



کتیبهٔ رباطک و قصهٔ فارسی میانه و زبان دری

(نابهنگامی تاریخی / Anachronism)

سه سطر اول کتیبهٔ رباطک به الفبای یونانی و لاتین

2019	ظهور ساسانیان و (فارسی میانه)	-1. [....]νο βωγο στοργο κανηβκε κοβανο ραβτογο λαδειγο χοαζαοαργο βαγ[η] -2. ζνογο κιδι ασο νανα οδο ασο οισποανο μι βαγανο ι βαοδανο αβορδο κιδι ιωγο χβονο -3. νοβαστο σ(α)γωνδι βαγανο σινδαδο οτηια ι ιωναγγο οασο οζοαστο ταδηια οριαο ωσ-
224		-1. [....]no bōgo storgo kanēške košan raštog lādeigo xoazaoargo bag[ē] -2. znogo kidi aso Nana odo aso oispoan mi bagano i šaodano abordo kidi iōg xšono -3. nobasto s(a)gōndi bagano sindado otēia i iōnaggo oaso ozoasto tadēia ariao
100		ترجمهٔ دری سه سطر اول کتیبه
30 میلادی	کتیبهٔ رباطک و زبان کوشانیان (آریئو)	۱- منجی بزرگ، کنیشکای کوشانی، پارسا، دادگر، فرمانروای مطلق، خداوندگار ۲- شایان ستایش، که شاهی از ننه و از همهٔ خدایان گرفته است، که سال نخست را، ۳- کشود (آغاز کرد) چنان که خدایان خشنود شدند و او فرمانی (به) یونانی صادر کرد، سپس آن را به آریئو ترجمه کرد.

ز دوران (کوشان) بمانده سخن یادگار
به الفاظ (آری) شده روی سنگی نگار
که من شاه (کنیشکه) بسازم بنای بلند
به نام نیاکان نیایشگهٔ ارجمند
ز اوما و نانا و اُرمزد و مِهر و سروش
کنم پیکر آنجا و سازم ز زربفت پوش

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیون تسنگ در افغانستان

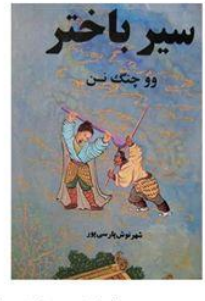


Xuanzang or Hsüan-tsang

نام شهرها

پوهو : بلخ
هولو : قندوز
فان ین نا : بامیان
کیا پی شی : کاپیسا
لان پو : لغمان
ناکي لوهو : ننگرهار
کین تولو : گندهارا
هوسی نا : غزنه
هوساله : هزاره





داستان « سیر باختر » از سفرنامهٔ هیون تسنگ الهام گرفته شده.

انگیزهٔ سفر هیون تسنگ

ز هند و باختر آمد شمیم و نغمهٔ زیبا
ز بوی نابهٔ نیلوفر و ز سوتهٔ بودا
زمان گذشت و بس آلوده گشت آن هردو
نمودم عزم که یابم دوباره آن همه را

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سفر راهب بودایی (کابلی) به قارهٔ امریکا، پیش از Christopher Columbus در سال ۴۵۸ میلادی



خط سیر هوی شِن بیکشو به سوی امریکا (Fusang)



HUI SHEN BHIKSHU

در تاریخ ازتیکها (Aztecs) به نام های Wi-shi-pecocha یا Guixepecocha یاد شده، و از او مجسمهٔ در کوهی نزدیک Tehuantepec مکسیکو ساخته بودند.

قصهٔ سفر (هوی‌شِن بیکشو) که اصلاً از مردم کابل است، در تاریخ شاهان لیانگ (Liang Dynasty)، که در سال ۶۰۰ میلادی جمع‌آوری و نوشته شده، به طور مفصل درج است. این راهب بودایی از کشور خویش به خاطر تهاجم هونها (Huns) فرار نموده و بعد از مدتی به فوسنگ (قارهٔ امریکا) رفته و دین بودا، هنر نقاشی و مجسمه‌سازی را در بین مردم آنجا ترویج نموده و به سال ۴۹۹ میلادی به دربار لیانگ برگشته است.

در آثار ازتیکها از آمدن هوی‌شِن بیکشو و کارهایش یاد شده، که با مرور زمان شکل اسطوره به خود گرفته است.

برگی که باد تند قضا چید ز این گلاب
هـــر جـــا فتاد گلبن و بـــاغ گـــلاب شد

حسیب فضل

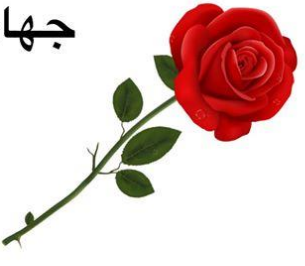
(c) ketabton.com: The Digital Library



گهی همسر
گهی خواهر
گهی مادر
گهی دختر



ترا ای زن !
به هر نقشی که میبینم،
جهان را تحفهٔ پاک خدایی تو !



روز زن خجسته باد !

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library



مسلمان کُشی

جامعهٔ اسلامی باید با علم، اصلاحات، وحدت و همکاری بیدار شود.

گـــاهی یهود و گـــاه نصـارا کشد ترا
بـــی رحـــم گشته، پیرو بـودا کشد ترا
طالب کشد به شهر، به هر گوشه و کنار
داعش به کوه و دشت و به صحرا کشد ترا
بیچاره ای چنان که اگر خواست جاهلی
در مسجـــد و درون مصـــلا کشد ترا
بیدار بایدت شدن از خواب، زود و زود !
این غفلت تو است که فردا کشد ترا

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنها با پرده های سفید



تات ها



بلاول: سا ری گه مه په ده نی سا

کافی: سا نی ده په مه گه ری سا

بهیروی: سا نی ده په مه گه ری سا

کلیان: سا نی ده په مه گه ری سا

خماج: سا نی ده په مه گه ری سا

آساوری: سا نی ده په مه گه ری سا

به عید گر گذر افتد مرا به کنج خرابات
به هر طرف شنوم نغمه ها و قول و مناجات
ز بهیروی و ز کافی و از بلاول و خماج
ز اساوری و ز کلیان طنین و صد اصوات

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



من افغانم
من افغانم !

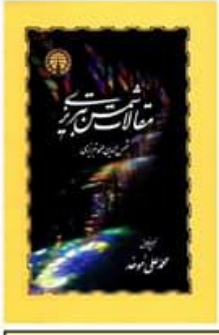
یکی نی من هزاران بار میگویم: من افغانم من افغانم
میانِ از خود و اغیار میگویم: من افغانم من افغانم
نمیگریزم، نمیشرمم، نمیترسم از این نام و از این گفتار
که نام کشورم افغانستان است و من افغانم من افغانم

আমি আফগান - **Sóc afganesa** - **我是阿富汗** - **Jeg er afghan** - **زه افغان یم** - **Ich bin afghaner** - **Είμαι** - **انا افغانی** - **Je suis afghan** - **I am afghan** - **אני אפגניסט** - **Αφγανός** - **ჱ̀ ⴰⴼⵖⵏⵉⵙⵜⴰⵏ ⵖ̀** - **'O wau nō'o Afghanistan** - **I अफगान हूं** - **Én afgán vagyok** - **Saya orang afghan** - **Táim san Afganastáin** - **Sono afghano** - **私はアフガニスタンです** - **Aku afghan** - **Мен афганмын** - **나는 아프가 니 스탄이다** - **Мен ооган жатам** - **Ego afghan** - **Es esmu afgāņu** - **Jac сум афган** - **Saya afghan** - **Би бол афган хүн** - **म अफगानि हुँ** - **Jeg er afghansk** - **Jestem afgańczykiem** - **Eu sou afegão** - **मैं अफगान हूं** - **Я** - **ما افغان آهیان** - **афганец** - **Ja** - **сам афганистанац** - **Ini ndiri afghan** - **Som afganský** - **Jaz sem afganistanska** - **Waxaan ahay Afgaan** - **Estoy afgano** - **Kami Afghan** - **Mimi ni afghan** - **Jag är afghan** - **Ман амиқ ҳастам** - **நான் ஆப்கான்** - **నేను ఆఫ్ఘన్** - **ฉันเป็นชาวอัฟกานิสถาน** - **Ben afgan** - **Men afg'onman** - **Tôi là ngư'ở'i** - **میں افغان ہوں** - - **Я афганський** - **Afghanistan** - **Yr wyf yn afghan** - **Ndingum Afghan** - **Mo wa Afghan** - **Ngingu Afghanistan**

حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



مقالات شمس

کوششی ناکام برای هویت تراشی شمس و کمرنگ جلوه دادن مقام و خلاقیت مولانا

تا چند دههٔ پیش، از این مقالات نه اثری بود و نه کسی از آنها یادی کرده بود. هیچ نوشتهٔ، که دست‌نویس خود شمس باشد و یا از طرف او مهر تأیید خورده باشد، وجود ندارد. «استاد» فروزانفر تصمیم گرفت که این نوشته های پراکنده و یتیم را (مقالات شمس تبریزی) بنامد و با این کار کوشید شخصیت و هویتی به شمس نیمه خیالی مولانا بخشیده، چنان بنمایاند که همه گفته های مولانا بازتابی از اندیشه های شمس است.



بنای را که امروز در ایران به نام آرامگاه شمس تبریز میشناسید، در زمان صفوی‌ها ساخته شده و کدام شمسی در آنجا مدفون نیست.

استاد !
ز بس که قصه و افسانه گفته اند به تو
نوشتهٔ تو ز تاریخ، قصه پرداز است

حسیب فضل

(c) ketabton.com: The Digital Library

مولف: مصطفی عمرزی

چند تال مشهور در افغانستان



آهنگ‌ها	۱ماتره ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶	
انار انار		دادره Dadra
شاکوکو جان قندهاری		مغلی Moghuli
تور جان در ظلمت اباد		روپک Rupak
بیا که بریم به مزّار		کهروا Kahrawa
خوش ان ساعت که با		دومالی Dhumali
یار من بیا (سراهنک)		یکتال Ektaal
کنار دریا (سراهنک)		نیم‌تال Teentaal

X: کُر یا سم O: خالی ۲،۳،۴ : ضرب‌ها

حسیب فضل 16-06-2019

(c) ketabton.com: The Digital Library

مولف: مصطفی عمرزی

گریهٔ نرگس

استقبال از شعر زیبای نازو انا



چیست آن گریهٔ نرگس؟ ز غم دلبند است؟
اشک غلتاندن او پند و یا ترفند است؟
گفتمش: ای گل زیبا! تو چرا میگریی؟
گفت: کو گریه؟ حیاتم همه یک لبخند است!

حسیب فضل

سحرکه وه د نرکس لپمه لانده
څاڅکي څاڅکي يې له سترګو څڅېده
ما ويل څه دي؟ ښکليه کله ولې ژاړې
ده ويل ژوند مې دی يوه خوله خندېده

نازو انا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابدال (خ - ک) در سنسکریت، دری و پشتو

ابدال (خ - ک) در بُن افعال این سه زبان بسیار دیده میشود.

بُن فعل پختن :

پخ



حسیب فضل

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



نوروز، قاصد بهار

ن : نغمهٔ مست بلبلان چمن
و : وزش نرم بادهای دمن
ر : رویش سبزه و گیاه و سمن
و : ورق تازه بر درخت کهن
ز : زآن همه آمده به رقص و اتن

اژدهای سپید میخوابد
مطرب و قاصد بهار رسید

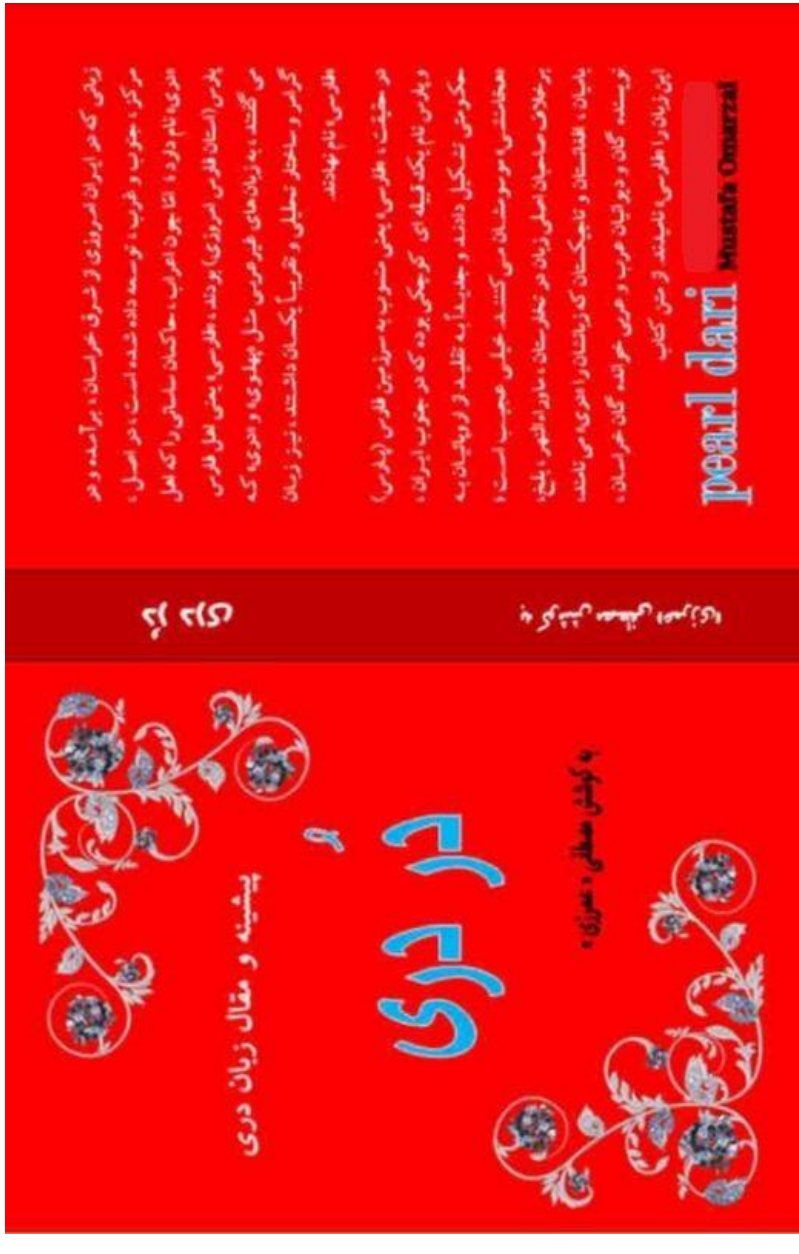
حسیب فضل

نوروز تان پیروز



زمستان

(c) ketabton.com: The Digital Library



چاپ اول کتاب دُر دری

مولف: مصطفی عمرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library



معرفی مصطفی «عمرزی»

(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب

(c) ketabton.com: The Digital Library

سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی«یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:
۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:
۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:
۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده استَ.
۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Second Edition - 2018

Dari Language Background And Article

Mustafa Omarzai

Pearl Dari

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library